

انجیل متی

نسب نامه عیسی مسیح

(لوقا ۳: ۳۲ - ۸۳)

۱ کتاب نسب نامه عیسی مسیح بن داود بن ابراهیم: ۲ ابراهیم اسحاق

را آورد و اسحاق یعقوب را آورد و یعقوب یهودا و برادران او را آورد. ۳ و یهودا، فارص و زارح را از تامار آورد وفارص، حصرون را آورد و

حصرون، ارام را آورد. ۴ و ارام، عمیناداب را آورد و عمیناداب، نحشون را آورد و نحشون، شلمون را آورد. ۵ و شلمون، بو عز را از راحاب آورد و بو عز، عوبیدرا از راعوت آورد و عوبید، یسار را آورد. ۶ و یسار داود پادشاه را آورد و داود پادشاه، سلیمان را از زن اوریا آورد. ۷ و سلیمان، رحبعام را آورد و رحبعام، ابیا را آورد و ابیا، آسار آورد. ۸ و آسا، یهوشافاط را آورد

و یهوشافاط، یورام را آورد و یورام، عزیا را آورد. ۹ و عزیا، یوتام را آورد و یوتام، احاز را آورد و احاز، حزقیا را آورد. ۱۰ و حزقیا، منسی را آورد و منسی، آمون را آورد و آمون، یوشیا را آورد. ۱۱ و یوشیا، یکنیا و برادرانش را در زمان جلای بابل آورد. ۱۲ و بعد از جلای بابل، یکنیا، سالتیئل را

آورد و سالتیئل، زروبابل را آورد. ۱۳ زروبابل، ابیهود را آورد و ابیهود،

ایلیقائیم را آورد و ایلیقائیم، عازور را آورد. ۱۴ و عازور، صادق را آورد و

صادق، یاکین را آورد و یاکین، ایلیهود را آورد. ۱۵ و ایلیهود، ایلعازر را آورد و ایلعازر، متان را آورد و متان، یعقوب را آورد. ۱۶ و یعقوب، یوسف شوهر مریم را آورد که عیسی مسمی به مسیح از او متولد شد. ۱۷ پس تمام طبقات، از ابراهیم تا داود چهارده طبقه است، و از داود تا جلای بابل

چهارده طبقه، و از جلای بابل تا مسیح چهارده طبقه.

فرشته به یوسف ظاهر میشود

(لوقا ۲: ۱-۷)

۸۱ اما ولادت عیسی مسیح چنین بود که چون مادرش مریم به یوسف

نامزد شده بود، قبل از آنکه با هم آیند، او را از روحالقدس حامله یافتند.

۹۱ و شوهرش یوسف چونکه مرد صالح بود ونخواست او را عبرت نماید، پس اراده

نمود او را به پنهانی رها کند. ۹۲ اما چون او در این چیزها تفکر میکرد، ناگاه فرشته

خداوند در خواب بروی ظاهر شده، گفت: «ای یوسف پسر داود، ازگرفتن زن

خویش مریم مترس، زیرا که آنچه دروی قرار گرفته است، از روحالقدس است، ۱۲ و

او پسری خواهد زایید و نام

او را عیسی خواهی نهاد، زیرا که او امت خویش را از گناهانشان خواهد رهانید.»

۲۲ و این همه برای آن واقع شد تا کلامی که خداوند به زبان نبی گفته بود، تمام گردد ۳۲

«که اینک باکره آبستن شده پسری خواهدزایید

و نام او را عمانوئیل خواهند خواند که تفسیرش این است: خدا با ما.» ۴۲ پس چون

یوسف از خواب بیدار شد، چنانکه فرشته خداوند بدو امر کرده بود، بعمل آورد و زن

خویش را گرفت ۵۲ و تا پسر نخستین خود

رانزایید، او را شناخت؛ و او را عیسی نام نهاد.

۲

دیدار مجوسیان

۱ و چون عیسی در ایام هیروдіس پادشاه در بیت لحم یهودیه تولد یافت،

ناگاه مجوسی چند از مشرق به اورشلیم آمده، گفتند: ۲ «کجاست آن مولود که پادشاه

یهود است زیرا که ستاره او را در مشرق دیدهایم و برای پرستش او آمدهایم؟» ۳ اما

هیروдіس پادشاه چون این راشنید، مضطرب شد و تمام اورشلیم با وی. ۴ پس همه

روسای کهنه و کاتبان قوم را جمع کرده، از ایشان پرسید که «مسیح کجا باید متولد شود؟» ۵

بنو گفتند: «در

بیت لحم یهودیه زیرا که از نبی چنین مکتوب است: ^۶ و توای بیت لحم، در زمین یهودا از سایر سرداران یهودا هرگز کوچکتر نیستی، زیرا که از تو پیشوایی به ظهور خواهد آمد که قوم من اسرائیل را رعایت خواهد نمود.»
^۷ آنگاه هیروдіس مجوسیان را در خلوت خوانده، وقت ظهور ستاره را از ایشان تحقیق کرد. ^۸ پس ایشان را به بیت لحم روانه نموده، گفت: «بروید و از احوال آن طفل بتحقیق تفحص کنید و چون یافتید مرا خبر دهید تا من نیز آمده، او را پرستش نمایم.» ^۹ چون سخن پادشاه راشنیدند، روانه شدند که ناگاه آن ستاره‌های که در مشرق دیده بودند، پیش روی ایشان میرفت تا فوق آنجایی که طفل بود رسیده، بایستاد. ^{۱۰} و چون ستاره را دیدند، بینهایت شاد و خوشحال گشتند ^{۱۱} و به خانه درآمد، طفل را با مادرش مریم یافتند و به روی درافتاده، او را پرستش کردند و ذخایر خود را گشوده، هدایای طلا و کندر و مر به وی گذرانیدند. ^{۲۱} و چون در خواب وحی بدیشان در رسید که به نزد هیروдіس بازگشت نکنند، پس از راه دیگر به وطن خویش مراجعت کردند.

فرار به مصر

^{۳۱} و چون ایشان روانه شدند، ناگاه فرشته خداوند در خواب به یوسف ظاهر شده، گفت: «برخیز و طفل و مادرش را برداشته به مصر فرار کن و در آنجا باش تا به تو خبر دهم، زیرا که هیروдіس طفل را جستجو خواهد کرد تا او را هلاک نماید.» ^{۴۱} پس شبانگاه برخاسته، طفل و مادر او را برداشته، بسوی مصر روانه شد ^{۵۱} و توافات هیروдіس در آنجا بماند، تا کلامی که خداوند به زبان نبی گفته بود تمام گردد که «از مصر پسر خود را خواندم.» ^{۶۱} چون هیروдіس دید که مجوسیان او را سخریه نموده‌اند، بسیار غضبناک شده، فرستاد و جمیع اطفالی را که در بیت لحم و تمام نواحی آن بودند، از دو ساله و کمتر موافق وقتی که از مجوسیان تحقیق نموده بود، به قتل رسانید. ^{۷۱} آنگاه کلامی که به زبان ارمیای نبی گفته شده بود، تمام

شد: «آوازی دررامه شنیده شد، گریه و زاری و ماتم عظیم که راحیل برای فرزندان خود گریه میکند و تسلی نمی پذیرد زیرا که نیستند.»

بازگشت به ناصره^{۸۱} اما

چون هیرودیس وفات یافت، ناگاه فرشته خداوند در مصر به یوسف در خواب ظاهر شده، گفت: ^{۹۱} «برخیز و طفل و مادرش را برداشته، به زمین اسرائیل روانه شو زیرا آنانی که قصد جان طفل داشتند فوت شدند.» ^{۹۲} پس برخاسته، طفل و مادر او را برداشت و به زمین اسرائیل آمد. ^{۱۲} اما چون شنید که ارکلاوس بهجای پدر خود هیرودیس بر یهودیه پادشاهی میکند، از رفتن بدان سمت ترسید و در خواب وحی یافته، به نواحی جلیل برگشت. ^{۲۲} و آمده در بلدهای مسمی به ناصره ساکن شد، تا آنچه به زبان انبیا گفته شده بود تمام شود که «به ناصری خوانده خواهد شد.»

۳

یحیی تعمیددهنده راه را برای عیسی آماده میکند

(مرقس ۱: ۸-۱، لوقا ۳: ۸۱-۱)

^۱ و در آن ایام، یحیی تعمیددهنده در بیابان یهودیه ظاهر شد و موعظه کرده، می‌گفت: ^۲ «توبه کنید، زیرا ملکوت آسمان نزدیک است.»
^۳ زیرا همین است آنکه اشعای نبی از او خبر داده، می‌گوید: «صدای نداکننده‌ای در بیابان که راه خداوند را مهیا سازید و طرق او را راست نمایید.» ^۴ و این یحیی لباس از پشم شتر می داشت، و کمر بند چرمی بر کمر و خوراک او از ملخ و عسل بری میبود. ^۵ در این وقت، اورشلیم و تمام یهودیه و جمیع حوالی اردن نزد او بیرون می‌آمدند، ^۶ و به گناهان خود اعتراف کرده، در اردن از وی تعمیدی می‌یافتند. ^۷
 پس چون بسیاری از فریسیان و صنوقیان را دید که بجهت تعمید وی می‌آیند، بدیشان گفت: «ای افعیزادگان، که شما را اعلام کرد که از

غضب آینده بگریزید؟^۸ اکنون ثمره شایسته توبه بیاورید،^۹ و این سخن را بهخاطر خود راه مدهید که پدر ما ابراهیم است، زیرا به شما میگویم خدای قادر است که از این سنگها فرزندان برای ابراهیم برانگیزاند.^{۱۰} و الحال تیشه بر ریشه درختان نهاده شده است، پس هر درختی که ثمره نیکونیاورد، بریده و در آتش افکنده شود.^{۱۱} من شمارا به آب به جهت توبه تعمید میدهم. لکن او که بعد از من میآید از من توانا تر است که لایق برداشتن نعلین او نیستیم؛ او شما را به روحالقدس و آتش تعمید خواهد داد.^{۱۲} او غریبال خود را در دست دارد و خرمن خود را نیکو پاک کرده، گندم خویش را در انبار ذخیره خواهد نمود، ولی گاه رادر آتشی که خاموشی نمی پذیرد خواهدسوزانید.»

یحیی عیسی را تعمید میدهد

(مرقس ۱: ۹-۱۱، لوقا ۳: ۲۲-۱۲)

۴۱ اما آنگاه عیسی از جلیل به اردن نزد یحیی آمد تا از او تعمید یابد. ۴۲ یحیی او را منع نموده، گفت: «من احتیاج دارم که از تو تعمید یابم و تو نزد من میآیی؟» ۵۱ عیسی در جواب وی گفت: «الان بگذار زیرا که ما را همچنین مناسب است تا تمام عدالت را بهکمال رسانیم.»

۶۱ اما عیسی چون تعمیدیافت، فوراً از آب برآمد که در ساعت آسمان بروی گشاده شد و روح خدا را دید که مثل کبوتری نزول کرده، بر وی میآید. ۷۱ آنگاه خطابی از آسمان در رسید که «این است پسر حبیب من که از او خشنودم.»

تجربه عیسی در بیابان

(مرقس ۱: ۳۱-۲۱، لوقا ۴: ۳۱-۱)

^۱ آنگاه عیسی بهدست روح به بیابان برده شد تا ابلیس او را تجربه نماید.

^۲ و چون چهل شبانهروز روزه داشت، آخر گرسنه گردید. ^۳ پس تجربه کننده نزد او آمده، گفت: «اگر پسر خدا هستی، بگو تا این سنگها نان شود.» ^۴ در جواب گفت: «مَتوب است انسان نه محض نان زیست میکند، بلکه به هر کلمهای که از دهان خدا صادر گردد.» ^۵ آنگاه ابلیس او را به شهر مقدس برد و برکنگره هیکل برپا داشته، ^۶ به وی گفت: «اگر

پسر خدا هستی، خود را به زیر انداز، زیرا مکتوب است که فرشتگان خود را درباره تو فرمان دهد تا تو را بهدستهای خود بگیرند، مبادا پایت به سنگی خورد.» ^۷ عیسی وی را گفت: «و نیز مکتوب است خداوند خدای خود

را تجربه مکن.» ^۸ پس ابلیس او را به کوهی بسیار بلند برد و همه ممالک جهان و جلال آنها را بدو نشان داده، ^۹ به وی گفت: «اگر افتاده مرا سجده کنی، همانا این همه را به تو بخشم.» ^{۱۰} آنگاه عیسی وی را گفت: «دور

شوای شیطان، زیرا مکتوب است که خداوند خدای خود را سجده کن و او را فقط عبادت نما.» ^{۱۱} در ساعت ابلیس او را رها کرد و اینک فرشتگان آمده، او را پرستاری مینمودند.

موعظه عیسی در جلیل

(مرقس ۱: ۵۱-۴۱، لوقا ۴: ۵۱-۴۱، یوحنا ۴: ۵۴-۳۴)

^{۲۱} و چون عیسی شنید که یحیی گرفتار شده است، به جلیل روانه شد، ^{۳۱} و ناصره را ترک کرده، آمد و به کفرناحوم، به کناره دریا در حدود زبولون و نفتالیم ساکن شد. ^{۴۱} تا تمام گردد آنچه به زبان اشعیا نبی گفته شده بود ^{۵۱} که «زمین زبولون و زمین نفتالیم، راه دریا آن طرف اردن، جلیل امتها؛ ^{۶۱} قومی که در ظلمت ساکن بودند، نوری عظیم دیدند و برنشینندگان دیار موت و سایه آن نوری تابید.» ^{۷۱} از آن هنگام عیسی

به موعظه شروع کرد و گفت: «توبه کنید زیر املکوت آسمان نزدیک است.»

چهار ماهیگیر عیسی را پیروی میکنند

(لوقا ۱: ۰۲ - ۶۱)

^{۸۱} و چون عیسی به کناره دریای جلیل میخرامید، دو برادر یعنی شمعون مسمی به پطرس و برادرش اندر یاس را دید که دامی در دریا میاندازند، زیرا صیاد بودند. ^{۹۱} بدیشان گفت: «از عقب من آیید تا شما را صیاد مردم گردانم.» ^{۰۲} در ساعت دامها را گذارده، از عقب او روانه شدند. ^{۱۲} و چون از آنجا گذشت دو برادر دیگر یعنی یعقوب، پسر زبدی و برادرش یوحنا را دید که در کشتی با پدر خویش زبدی، دامهای خود را اصلاح میکنند؛ ایشان را نیز دعوت نمود. ^{۲۲} در حال، کشتی و پدر خود را ترک کرده، از عقب او روانه شدند.

موعظه عیسی در سراسر جلیل

(مرقس ۱: ۹۳ - ۵۳، لوقا ۴: ۴۴ - ۲۴)

^{۳۲} و عیسی در تمام جلیل میگشت و درکنایس ایشان تعلیم داده، به بشارت ملکوت موعظه همی نمود و هر مرض و هر درد قوم راشفا میداد. ^{۴۲} و اسم او در تمام سوریه شهرت یافت، و جمیع مریضانی که به انواع امراض و دردها مبتلا بودند و دیوانگان و مصروعان و مفلوجان را نزد او آوردند، و ایشان را شفا بخشید. ^{۵۲} و گروهی بسیار از جلیل و دیکاپولس و اورشلیم و یهودیه و آن طرف اردن در عقب او روانه شدند.

۵

موعظه بالای کوه

(لوقا ۷: ۶۲)

^۱ خوشابحالها و گروهی بسیار دیده، بر فراز کوه آمد و وقتی که او بنشست شاگردانش نزد او حاضر شدند. ^۲ آنگاه دهان خود را گشوده، ایشان را تعلیم داد و گفت: ^۳ «خوشابحال مسکینان در روح، زیرا ملکوت آسمان از آن ایشان است. ^۴ خوشابحال ماتمیان، زیرا ایشان تسلی خواهند یافت.

٥ خوشابحال حليمان، زيرا ايشان وارث زمين خواهند شد. ٦ خوشابحال گرسنگان و تشنگان عدالت، زيرا ايشان سير خواهند شد. ٧ خوشابحال رحم کنندگان، زيرا بر ايشان رحم کرده خواهد شد. ٨ خوشابحال پاک دلان، زيرا ايشان خدا را خواهند دید. ٩ خوشابحال صلح کنندگان، زيرا ايشان پسران خدا خوانده خواهند شد. ١٠ خوشابحال زحمت کشان برای عدالت، زيراملكوت آسمان از آن ايشان است. ١١ خوشحال باشيد چون شما را فحش گویند و جفا رسانند، وبخاطر من هر سخن بدی بر شما کاذبانه گویند. ٢١ خوش باشيد و شادی عظيم نماييد، زيرا اجر شما در آسمان عظيم است زيرا که به همینطور بر انبيای قبل از شما جفای رسانيدند.

درباره نمک و نور

٣١ «شما نمک جهانيد! ليکن اگر نمک فاسدگردد، به کدام چيز باز نمکين شود؟ ديگر مصرفی ندارد جز آنکه بيرون افکنده، پايمال مردم شود. ٢١ شما نور عالميد. شهری که بر کوهی بنا شود، نتوان پنهان کرد. ٥١ و چراغ را نمی افروزند تا آن را زير پيمانه نهند، بلکه تا بر چراغان گذارند؛ آنگاه به همه کسانی که در خانه باشند، روشنایی ميبخشند. ٦١ همچنين بگذاريد نور شما بر مردم بتابد تا اعمال نيكوی شما را دیده، پدر شما را که در آسمان است تمجيد نمايند.

درباره تورات

٧١ «گمان ميريد که آمدهام تا تورات يا صحف انبيا را باطل سازم. نيآمدهام تا باطل نمايم بلکه تاتمام کنم. ٨١ زيرا هر آينه به شما ميگويم، تاآسمان و زمين زایل نشود، همزه يا نقطهای ازتورات هرگز زایل نخواهد شد تا همه واقع شود. ٩١ پس هرکه يکی از اين احکام کوچکترين رايشکند و به مردم چنين تعليم دهد، در ملكوت آسمان کمترین شمرده شود. اما هرکه بعمل آورد و تعليم نمايد، او در ملكوت آسمان بزرگ خوانده خواهد شد.

۲۲ زیرا به شما میگویم، تا عدالت شما بر عدالت کاتبان و فریسیان افزون نشود، به ملکوت آسمان هرگز داخل نخواهید شد.

درباره خشم

۱۲ «شنیده‌اید که به اولین گفته شده است “قتل مکن و هر که قتل کند سزاوار حکم شود.” ۲۲ لیکن من به شما میگویم، هر که به برادر خود بیسبب خشم گیرد، مستوجب حکم باشد و هر که برادر خود را راقا گوید، مستوجب قصاص باشد و هر که احمق گوید، مستحق آتش جهنم بود. ۳۲ پس هرگاه هدیه خود را به قربانگاه ببری و آنجا به‌خاطرت آید که برادرت بر تو حقی دارد، ۴۲ هدیه خود را پیش قربانگاه واگذار و رفته، اول با برادر خویش صلح نما و بعد آمده، هدیه خود را بگذران. ۵۲ با مدعی خود مادامی که با وی در راه هستی صلح کن، مبادا مدعی، تو را به قاضی سپارد و قاضی، تو را به داروغه تسلیم کند و در زندان افکند.

شوی. ۶۲ هر آینه به تو میگویم، که تا فلس آخر را ادا نکنی، هرگز از آنجا بیرون نخواهی آمد.

درباره شهوت

۷۲ «شنیده‌اید که به اولین گفته شده است “زنا مکن.” ۸۲ لیکن من به شما میگویم، هر کس به زنی نظر شهوت اندازد، همان دم در دل خود با او زنا کرده است. ۹۲ پس اگر چشم راستت تو را بلغزاند، قلعش کن و از خود دور انداز زیرا تو را بهتر آن است که عضوی از اعضایت تباہ گردد، از آنکه تمام بدنت در جهنم افکنده شود. ۱۰۳ و اگر دست راستت تو را بلغزاند، قطعش کن و از خود دور انداز، زیرا تو را مفیدتر آن است که عضوی از اعضای تو نابود شود، از آنکه کل جسدت در دوزخ افکنده شود.

درباره طلاق

۱۳ «و گفته شده است هرکه از زن خودمفارقت جوید، طلاق نامهای بنو بدهد. ۲۳ لیکن من به شما میگویم، هر کس بغیر علت زنا، زن خود را از خود جدا کند باعث زنا کردن اومی باشد، و هرکه زن مطلقه را نکاح کند، زنا کرده باشد.

درباره سوگند

۳۳ «باز شنیده‌اید که به اولین گفته شده است که “قسم دروغ مخور، بلکه قسم های خود را به خداوند وفا کن.” ۴۳ لیکن من به شما میگویم، هرگز قسم مخورید، نه به آسمان زیرا که عرش خداست، ۵۳ و نه به زمین زیرا که پای انداز اوست، و نه به ارشلیم زیرا که شهر پادشاه عظیم است، ۶۳ و نه بهسر خود قسم یاد کن، زیرا که مویی را سفید یا سیاه نمی توانی کرد. ۷۳ بلکه سخن شما بلی بلی و نی نی باشد زیرا که زیاده براین از شریر است.

درباره رفتار متقابل

۸۳ «شنیده‌اید که گفته شده است. “چشمی به چشمی و دندان به دندانی” ۹۳ لیکن من به شما میگویم، با شریر مقاومت مکنید بلکه هرکه بر رخساره راست تو طپانچه زند، دیگری را نیز به سوی او بگردان، ۱۰۴ و اگر کسی خواهد با تو دعوا کند و قبای تو را بگیرد، عبای خود را نیز بدو واگذار، ۱۱۴ و هرگاه کسی تو را برای یک میل مجبور سازد، دو میل همراه او برو. ۱۲۴ هر کس از تو سوال کند، بنو ببخش و از کسیکه قرض از تو خواهد، روی خود را مگردان.»

درباره دوست داشتن دشمنان

(لوقا ۶: ۷۲-۶۳)

۳۴ «شنیده‌اید که گفته شده است “همسایه خورا محبت نما و با دشمن خود عداوت کن.” ۴۴ امامن به شما میگویم که دشمنان خود را محبت نمایید و برای لعن کنندگان خود برکت بطلبید و به آنانی که از شما نفرت کنند، احسان کنید و به هرکه به شما فحش دهد و جفا رساند، دعای

خیرکنید،^{۵۴} تا پدر خود را که در آسمان است پسران شوید، زیرا که آفتاب خود را بر بدن و نیکان طالع میسازد و باران بر عادلان و ظالمان میباراند.

^{۶۴} زیرا هرگاه آنانی را محبت نمایید که شما رامحبت مینمایند، چه اجر دارید؟ آیا باجگیران چنین نمی کنند؟^{۷۴} و هرگاه برادران خود را فقطسلام گویند چه فضیلت دارید؟ آیا باجگیران چنین نمی کنند؟^{۸۴} پس شما کامل باشید چنانکه پدر شما که در آسمان است کامل است.

۶

درباره صدقه

^۱ «زنهار عدالت خود را پیش مردم بهجامیورید تا شما را ببینند و الا نزد پدر خودکه در آسمان است، اجری ندارید. ^۲ پس چون صدقه دهی، پیش خود کرنا منواز چنانکه ر یاکاران در کنایس و بازارها میکنند، تا نزد مردم اکرام یابند. هرآینه به شما میگویم اجر خود رایافتهاند. ^۳ بلکه تو چون صدقه دهی، دست چپ تو از آنچه دست راست میکند مطلع نشود، ^۴ تاصدقه تو در نهان باشد و پدر نهان بین تو، تو را آشکارا اجر خواهد داد.

درباره دعا کردن

^۵ «و چون عبادت کنی، مانند ر یاکاران مباش زیرا خوش دارند که در کنایس و گوشه های کوچها ایستاده، نماز گذارند تا مردم ایشان را ببینند. هرآینه به شما میگویم اجر خود راتحصیل نمودهاند. ^۶ لیکن تو چون عبادت کنی، به حجره خود داخل شو و در را بسته، پدر خود را که در نهان است عبادت نما؛ و پدر نهان بین تو، تو را آشکارا جزا خواهد داد. ^۷ و چون عبادت کنی، مانند امتها تکرار باطل مکنید زیرا ایشان گمان میبرند که بهسبب زیاد گفتن مستجاب میشوند. ^۸ پس مثل ایشان مباشید زیرا که پدر شما حاجات شما را میداند پیش از آنکه از او سوال کنید.

۹ «پس شما به اینطور دعا کنید: "ای پدر ما که در آسمانی، نام تو مقدس

باد.

۱۰ ملکوت تو بیاید. اراده تو چنانکه در آسمان است، بر زمین نیز کرده

شود.

۱۱ نان کفاف ما را امروز به ما بده.

۱۲ و قرض های ما را ببخش چنانکه ما نیز قرضداران خود را میبخشیم.

۱۳ و ما را در آزمایش میاور، بلکه از شریر ما رارهایی ده.

زیرا ملکوت و قوت و جلال تا ابدالابد از آن توست، آمین."

۴۱ «زیرا هرگاه تقصیرات مردم را بدیشان ببامرزید، پدر آسمانی شما، شما

را نیز خواهدآمرزید. ۵۱ اما اگر تقصیرهای مردم را نبامرزید، پدر شما هم

تقصیرهای شما را نخواهد آمرزید.

درباره روزه گرفتن ۶۱ «اما

چون روزه دارید، مانند ریاکاران ترشو مباشید زیرا که صورت خویش را تغییرمی دهند

تا در نظر مردم روزه دار نمایند. هرآینه به شما

میگویم اجر خود را یافتھاند. ۷۱ لیکن توجون روزه داری، سر خود را تدهین کن و روی

خود را بشوی ۸۱ تا در نظر مردم روزه دار ننمایی، بلکه

در حضور پدرت که در نهان است؛ و پدر نهان بین تو، تو را آشکارا جزا

خواهد داد.

درباره پول ۹۱

«گنجها برای خود بر زمین نیندوزید، جایی که بید و زنگ زیان میرساند و جایی که

دزدان نقب میزنند و دزدی مینمایند. ۱۰۲ بلکه گنجها بجهت خود در آسمان بینوزید،

جایی که بید و زنگ زیان نمی رساند و جایی که دزدان نقب نمی زنند و دزدی نمی کنند.

۱۲ زیرا هر جا گنج

تو است دل تو نیز در آنجا خواهد بود.

۲۲ «چراغ بدن چشم است؛ پس هرگاه چشمت بسیط باشد تمام بدنت روشن بود؛ ۲۲ اما اگر چشم تو فاسد است، تمام جسدت تاریک می‌باشد.

پس اگر نوری که در تو است ظلمت باشد، چه ظلمت عظیمی است!

۴۲ «هیچکس دو آقا را خدمت نمی‌تواند کرد، زیرا یا از یکی نفرت دارد و با دیگری محبت، و یا به یکی می‌چسبد و دیگر را حقیر می‌شمارد. محال است که خدا و مومنان را خدمت کنید.

درباره غصه خوردن

۵۲ «بنابر این به شما می‌گویم، از بهر جان خود اندیشه مکنید که چه خورید یا چه آشامید و نه برای بدن خود که چه بپوشید. آیا جان، از خوراک و بدن از پوشاک بهتر نیست؟ ۶۲ مرغان هوا را نظر کنید که نه می‌کارند و نه می‌روند و نه در انبارها ذخیره می‌کنند و پدر آسمانی شما آنها را می‌پروراند. آیا شما از آنها بمراتب بهتر نیستید؟ ۷۲ و کیست از شما که به

تفکر بتواند ذراعی بر قامت خود افزایش دهد؟ ۸۲ و برای لباس چرا می‌اندیشید؟ در سوسنهای چمن تأمل کنید، چگونه نمو می‌کنند! نه محنت می‌کشند و نه میریسنند! ۹۲ لیکن به شما می‌گویم سلیمان هم با همه جلال خود چون یکی

از آنها آراسته نشد. ۱۰۳ پس اگر خدا علف صحرا را که امروز هست و فردا در تنور افکنده می‌شود چنین ببوشاند، ای کمایمانان آیا نه شما را از طریق اولی؟ ۱۱۳ پس اندیشه مکنید و مگویید چه بخوریم یا چه بنوشیم یا چه بپوشیم. ۱۲۳ زیرا که در طلب جمیع این چیزها امتهای می‌باشند. اما پدر آسمانی شما می‌داند که بدین همه چیز احتیاج دارید. ۱۳۳ لیکن اول ملکوت خدا و عدالت

او را بطلبید که این همه برای شما مزید خواهد شد. ۱۴۳ پس در اندیشه فردا مپاشید زیرا فردا اندیشه خود را خواهد کرد. بدی امروز برای امروز کافی است.

درباره انتقاد از دیگران (لوقا ۶: ۲۴ - ۷۳)

۱ «حکم نکنید تا بر شما حکم نشود. ۲ زیرآبدان طریقی که حکم کنید بر شما نیز حکم خواهد شد و بدان پیمانهای که پیمایید برای شما خواهند پیمود. ۳ و چون است که خس را در چشم برادر خود میبینی و چوبی را که چشم خود داری نمی یابی؟ ۴ یا چگونه به برادر خودمی گویی “اجازت ده تا خس را از چشمت بیرون کنم” و اینک چوب در چشم تو است؟ ۵ ای ریاکار، اول چوب را از چشم خود بیرون کن، آنگاه نیک خواهی دید تا خس را از چشم برادرت بیرون کنی!

۶ «آنچه مقدس است، به سگان مدهید و نه مرواریدهای خود را پیش گرازان اندازید، مباد آنها را پایمال کنند و برگشته، شما را بدرند.

سوال کنید...

۷ «سوال کنید که به شما داده خواهد شد؛ بطلبید که خواهید یافت؛ بگوئید که برای شما باز کرده خواهد شد. ۸ زیرا هر که سوال کند، یابد و کسی که بطلبد دریافت کند و هر که بگوید برای او گشاده خواهد شد. ۹ و کدام آدمی است از شما که پسرش نانی از او خواهد و سنگی بدو دهد؟ ۱۰ یا اگر ماهی خواهد ماری بدو بخشد؟ ۱۱ پس هرگاه شما که شریر هستید، دادن بخشش های نیکو را به اولاد خود میدانید، چقدر ز یاده پدر شما که در آسمان است چیزهای نیکو را به آنانی که از او سوال میکنند خواهد بخشید! ۱۲ لهذا آنچه خواهید که مردم به شما کنند، شما نیز بدیشان همچنان کنید، زیرا این است تورات و صحف انبیا.

درباره راه آسمان

۱۳ «از در تنگ داخل شوید. زیرا فراخ است آن در و وسیع است آن طریقی که مودی به هلاکت است و آنانی که بدان میشوند بسیارند.

۴۱ زیرا تنگ است آن در و دشوار است آن طریقی که مودی به حیاتاست و یابندگان آن کمند.

میوه های درخت زندگی انسان (لوقا ۶: ۵۴ - ۳۴)

۵۱ «اما از انبیای کذب احتراز کنید، که به لباس میشها نزد شما می آیند ولی در باطن، گرگان درنده میباشند. ۶۱ ایشان را از میوه های ایشان خواهید شناخت. آیا انگور را از خار و انجیر را از خس میچینند؟ ۷۱ همچنین هر درخت نیکو، میوه نیکو می آورد و درخت بد، میوه بد می آورد. ۸۱ نمی تواند درخت خوب میوه بد آورد، و نه درخت بد میوه نیکو آورد. ۹۱ هر درختی که میوه نیکو نیاورد، بریده و در آتش افکنده شود. ۱۰۲ لهذا از میوه های ایشان، ایشان را خواهید شناخت.

عمارت روی صخره یا شن (لوقا ۶: ۹۴ - ۶۴)

۱۲ «نه هر که مرا "خداوند، خداوند" گوید داخل ملکوت آسمان گردد، بلکه آنکه اراده پدر مرا که در آسمان است بهجا آورد. ۲۲ بسا در آن روز مرا خواهند گفت: "خداوندا، خداوندا، آیا به نام تو نبوت نمودیم و به اسم تو دیوها را اخراج نکردیم و به نام تو معجزات بسیار ظاهر نساختیم؟" ۳۲ آنگاه به ایشان صریح خواهم گفت که "هرگز شما را نشناختم! ای بدکاران از من دور شوید!" ۴۲ «پس هر که این سخنان مرا بشنود و آنها را بهجا آرد، او را به مردی دانا تشبیه میکنم که خانه خود را بر سنگ بنا کرد. ۵۲ و باران

باریده، سیلابهاروان گردید و بادهای وزیده، بدان خانه زور آور شدو خراب نگردید زیرا که بر سنگ بنا شده بود. ۶۲ و هر که این سخنان مرا شنیده، به آنها عمل نکرد، به مردی نادان ماند که خانه خود را بر ریگ بنا نهاد. ۷۲ و باران باریده، سیلابها جاری شد و بادهای وزیده، بدان خانه زور آورد و خراب گردید و خرابی آن عظیم بود.»

^{۸۲} و چون عیسی این سخنان را ختم کرد آن گروه از تعلیم او در حیرت افتادند، ^{۹۲} زیرا که ایشان را چون صاحب قدرت تعلیم میداد و نه مثل کاتبان.

۸

شفای یک جذامی

(مرقس ۱: ۵۴ - ۵۶، لوقا ۵: ۶۱ - ۲۱)

^۱ و چون او از کوه به زیر آمد، گروهی بسیار از عقب او روانه شدند. ^۲ که ناگاه ابرصی آمد و او را پرستش نموده، گفت: «ای خداوند اگر بخواهی، میتوانی مرا طاهر سازی.» ^۳ عیسی دست آورده، او را لمس نمود و گفت: «متخوام؛ طاهر شو!» که فور برص او طاهر گشت. ^۴ عیسی بدو گفت: «زنهار کسی را اطلاع ندهی بلکه رفته، خود را به کاهن بنما و آن هدیه‌های را که موسی فرمود، بگزران تا بجهت ایشان شهادتی باشد.»

ایمان سرباز رومی

(لوقا ۷: ۱ - ۱۰)

^۵ و چون عیسی وارد کفرناحوم شد، یوزباشیای نزد وی آمد و بدو التماس نموده، ^۶ گفت: «ای خداوند، خادم من مفلوج در خانه خوابیده و بشدت متالم است.» ^۷ عیسی بدو گفت: «من آمده، او را شفا خواهم داد.» ^۸ یوزباشی در جواب گفت: «خداوند، لایق آن نیام که زیر سقف من آیی. بلکه فقط سخنی بگو و خادم من صحت خواهد یافت. ^۹ زیرا که من نیز مردی زیر حکم هستم و سپاهیان را زیر دست خود دارم؛ چون به یکی گویم برو، میرود و به دیگری بیا، میآید و به غلام خود فلان کار را بکن، میکند.» ^{۱۰} عیسی چون این سخن را شنید، متعجب شده، به همراهان خود گفت: «هرآینه به شما میگویم که چنین ایمانی در اسرائیل هم نیافتادم. ^{۱۱} و به شما میگویم که بسا از مشرق و مغرب آمده، در ملکوت آسمان

با ابراهیم و اسحاق و یعقوب خواهند نشست؛^{۲۱} اما پسران ملکوت بیرون افکنده خواهند شد، در ظلمت خارجی جایی که گریه و فشار دندان باشد.
^{۳۱} پس عیسی به یوزیاشی گفت: «برو، بر وفق ایمانت تو را عطا شود،»
 که در ساعت خادم او صحت یافت.

شفای مادرزن پطرس و بسیاری دیگر

(مرقس ۱: ۴۳ - ۹۲، لوقا ۴: ۱۴ - ۸۳)

^{۴۱} و چون عیسی به خانه پطرس آمد، مادرزن او را دید که تب کرده، خوابیده است. ^{۵۱} پس دست او را لمس کرد و تب او را رها کرد. پس برخاسته، به خدمت گذاری ایشان مشغول گشت. ^{۶۱} اما چون شام شد، بسیاری از دیوانگان را به نزد او آوردند و محض سخنی ارواح را بیرون کرد و همه مریضان را شفا بخشید. ^{۷۱} تا سخنی که به زبان اشعیای نبی گفته شده بود تمام گردد که «او ضعف های ما را گرفت و مرض های ما را برداشت.»

بهای پیروی از عیسی

(لوقا ۹: ۲۶ - ۱۵)

^{۸۱} چون عیسی جمعی کثیر دور خود دید، فرمان داد تا به کناره دیگر روند. ^{۹۱} آنگاه کاتبی پیش آمده، بدو گفت: «استادا هر جا روی، تو را متابعت کنم.»
^{۱۰۲} عیسی بدو گفت: «روباهان راسوراخها و مرغان هوا را آشناینها است. لیکن پسر انسان را جای سر نهادن نیست.» ^{۱۲} و دیگری از شاگردانش بدو گفت: «خداوند اول مرا رخصت ده تا رفته، پدر خود را دفن کنم.» ^{۲۲} عیسی وی را گفت: «مرا متابعت کن و بگذار که مردگان، مردگان خود را دفن کنند.»

آرام کردن طوفان دریا

(مرقس ۴: ۱۴ - ۵۳، لوقا ۸: ۵۲ - ۲۲)

۳۲ چون به کشتی سوار شد، شاگردانش از عقب او آمدند. ۴۲ ناگاه اضطراب عظیمی در دریا پدید آمد، بحدی که امواج، کشتی را فرومی گرفت؛ و او در خواب بود. ۵۲ پس شاگردان پیش آمده، او را بیدار کرده، گفتند: «خداوند، ما را دریاب که هلاک می‌شویم!» ۶۲ بدیشان گفت: «ای کمایمانان، چرا ترسان هستید؟» آنگاه برخاسته، بادهای دریا را نهیب کرد که آرامی کامل پدید آمد. ۷۲ اما آن اشخاص تعجب نموده، گفتند: «این چگونه مردی است که بادهای دریا نیز او را اطاعت می‌کنند!»

اخراج ارواح ناپاک

(مرقس ۵: ۰۲ - ۱، لوقا ۸: ۹۳ - ۶۲)

۸۲ و چون به آن کناره در زمین جرجسیان رسید، دو شخص دیوانه از قبرها بیرون شده، بدویر خوردند و بحدی تندخوی بودند که هیچکس از آن راه نتوانستی عبور کند. ۹۲ در ساعت فریاد کرده، گفتند: «یا عیسی ابنالله، ما را با توجه کار است؟ مگر در اینجا آمدهای تا ما را قبل از وقت عذاب کنی؟» ۱۰۳ و گله‌گراز بسیاری دور از ایشان می‌چربید. ۱۳ دیوها از

وی استدعا نموده، گفتند: «هرگاه ما را بیرون کنی، در گله‌گرازان ما را بفرست.» ۲۳ ایشان را گفت: «بروید!» در حال بیرون شده، داخل گله‌گرازان گردیدند که فیالفور همه آن گرازان از بلندی به دریا جسته، در

آب هلاک شدند. ۳۳

اما شبانان گریخته، به شهر رفتند و تمام آن حادثه و ماجرای دیوانگان را شهرت دادند. ۴۳ و اینک تمام شهر برای ملاقات عیسی بیرون آمد. چون او را دیدند، التماس نمودند که از حدودایشان بیرون رود.

شفای مرد افلیج

(مرقس ۲: ۲۱ - ۱، لوقا ۵: ۶۲ - ۷۱)

۱ پس به کشتی سوار شده، عبور کرد و به شهر خویش آمد.

۲ ناگاه مفلوجی را بر بستر خوابانیده، نزد وی آوردند. چون عیسی ایمان ایشان را دید، مفلوج را گفت: «ای فرزند، خاطر جمع دار که گناهانت

آمرزیده شد.»

۳ آنگاه بعضی از کاتبان با خود گفتند: «این شخص کفر میگوید.» ۴ عیسی خیالات ایشان را درک نموده، گفت: «از بهرچه خیالات فاسد بهخاطر خود راه میدهید؟ ۵ زیرا کدام سهل تراست، گفتن اینکه گناهان

تو آمرزیده شد یا گفتن آنکه برخاسته بخرام؟ ۶ لیکن تا بدانید که پسر انسان

را قدرت آمرزیدن گناهان بر روی زمین هست...» آنگاه مفلوج را گفت:

«برخیز و بستر خود را برداشته، به خانه خود روانه شو!» ۷ در حال برخاسته،

به خانه خود رفت! ۸ و آن گروه چون این عمل را دیدند، متعجب شده،

خدایی را که این نوع قدرت به مردم عطا فرموده بود، تمجید نمودند.

ضیافت در خانه متی

(مرقس ۲: ۷۱-۳۱، لوقا ۵: ۲۳-۷۲)

۹ چون عیسی از آنجا میگذشت، مردی رامسمی به متی به باج گاه نشسته دید. بدو گفت: «مرا متابعت کن.» در حال برخاسته، از عقب وی روانه شد. ۱۰ و واقع شد چون او در خانه به غذا نشسته بود که جمعی

از باجگیران و گناهکاران آمده، با عیسی و شاگردانش بنشستند.

۱۱ «و فریسیان چون دیدند، به شاگردان او گفتند: «چرا استاد شما با باجگیران و گناهکاران غذا میخورد؟» ۱۲ عیسی چون شنید، گفت: «نه تندرستان بلکه مریضان احتیاج به طبیب دارند. ۱۳ لیکن رفته، این را

دریافت کنید که "رحمت میخواهم نه قربانی"، زیرا نیامدهام تا عادلان را

بلکه گناهکاران را به توبه دعوت نمایم.»

سوال رهبران مذهبی درباره روزه

(مرقس ۲: ۲۲-۸۱، لوقا ۵: ۹۳-۳۳)

۴۱ آنگاه شاگردان یحیی نزد وی آمده، گفتند: «چون است که ما و فریسیان روزه بسیاری داریم، لکن شاگردان تو روزه نمی دارند؟» ۴۱ عیسی بدیشان گفت: «آیا پسران خانه عروسی، مادامی که داماد با ایشان است، میتوانند ماتم کنند؟ و لکن ایامی میآید که داماد از ایشان گرفته شود؛ در آن هنگام روزه خواهند داشت. ۴۱ و هیچکس بر جامه کهنه پارهای از پارچه نو وصله نمی کند زیرا که آن وصله از جامه جدا میگردد و دریدگی بدتر میشود. ۴۱ و شراب نو را در مشکهای کهنه نمی ریزند والا مشکها دریده شده، شراب ریخته و مشکهای نو میریزند تا هر دومحفوظ باشد.»

زننده کردن دختر یابرس

(مرقس ۵: ۳۴-۱۲، لوقا ۸: ۴۵-۰۴)

۸۱ او هنوز این سخنان را بدیشان میگفت که ناگاه رئیسی آمد و او را پرسش نموده، گفت: «اکنون دختر من مرده است. لکن بیا و دست خود را بر وی گذار که زیست خواهد کرد.» ۹۱ پس عیسی به اتفاق شاگردان خود برخاسته، از عقب او روان شد. ۱۰۲ و اینک زنی که مدت دوازده سال به مرض استحاضه مبتلا میبود، از عقب او آمده، دامن ردای او را لمس نمود، ۱۲ زیرا با خود گفته بود: «اگر محض ردایش را لمس کنم، هرآینه شفایم.» ۲۲ عیسی برگشته، نظر بر وی انداخته، گفت: «ای دختر، خاطر جمع باش زیرا که ایمانت تو را شفا داده است!» در ساعت آن زن رستگار گردید. ۳۲ و چون عیسی به خانه رئیس درآمد، نوحهگران و گروهی از شورش کنندگان را دیده، ۴۲ بدیشان گفت: «راه دهید، زیرا دختر نمرده بلکه در خواب است.» ایشان بر وی سخریه کردند. ۵۲ اما چون آن گروه بیرون شدند، داخل شده، دست آن دختر را گرفت. که در ساعت برخاست. ۶۲ و این کار در تمام آن مرز و بوم شهرت یافت.

شفای دو نابینا و یک گنگ

۷۲ و چون عیسی از آن مکان میرفت، دو کورفریادکنان در عقب او افتاده، گفتند: «پسر داودا، بر ما ترحم کن!»^{۸۲} و چون به خانه درآمد، آن دوکور نزد او آمدند. عیسی بدیشان گفت: «آیا ایمان دارید که این کار را میتوانم کرد؟» گفتندش: «بله خداوند!»^{۹۲} در ساعت چشمان ایشان را لمس کرده، گفت: «بر وفق ایمانتان به شما بشود.»^{۱۰۳} در حال چشمانشان باز شد و عیسی ایشان را به تاکبیرمود که «زنهار کسی اطلاع نیابد.»^{۱۱۳} اما ایشان بیرون رفته، او را در تمام آن نواحی شهرت دادند.^{۱۲۳} و

هنگامی که ایشان بیرون میرفتند، ناگاه دیوانهای گنگ را نزد او آوردند.^{۱۳۳} و چون دیوبیرون شد، گنگ، گویا گردید و همه در تعجب شده، گفتند: «در اسرائیل چنین امر هرگز دیده نشده بود.»^{۱۴۳} لیکن فریسیان گفتند: «به واسطه رئیس دیوها، دیوها را بیرون میکند.»

دعا برای حصاد

۵۳ و عیسی در همه شهرها و دهات گشته، در کنایس ایشان تعلیم داده، به بشارت ملکوت موعظه مینمود و هر مرض و رنج مردم را شفای داد.^{۶۳} و چون جمع کثیر دید، دلش بر ایشان بسوخت زیرا که مانند گوسفندان بییشان، پریشان حال و پراکنده بودند.^{۷۳} آنگاه به شاگردان خود گفت: «حصاد فراوان است لیکن عمله کم. پس از صاحب حصاد استدعا نمایید تا عمله در حصاد خود بفرستد.»

۱۰

اعزام دوازده شاگرد

(مرقس ۶: ۳۱-۷، لوقا ۹: ۶-۱)

۱ و دوازده شاگرد خود را طلبیده، ایشان را بر ارواح پلید قدرت داد که آنها را بیرون کنند و هر بیماری و رنجی را شفا دهند.^۲ و نامهای دوازده رسول این است: اول شمعون معروف به پطرس و برادرش اندر یاس؛ یعقوب بن زبدي و برادرش یوحنا؛^۳ فیلیس و برتولما؛ توما و متای باجگیر؛ یعقوب بن

حلفی و لیبی معروف به تدی؛^۴ شمعون قانوی و یهودای اسخریوطی که او را تسلیم نمود.

^۵ این دوازده را عیسی فرستاده، بدیشان وصیت کرده، گفت: «از راه امتها مروید و در بلدی از سامریان داخل مشوید،^۶ بلکه نزدگوسفندان گم شده اسرائیل بروید.^۷ و چون میروید، موعظه کرده، گویند که ملکوت آسمان نزدیک است.^۸ بیماران را شفا دهید، ابرصان را ظاهر سازید، مردگان را زنده کنید، دیوها را بیرون نمایید. مفت یافتهاید، مفت بدهید.^۹ طلا یا نقره یا مس در کمرهای خود ذخیره نکنید،^{۱۰} و برای سفر، توشه‌دان یا دو پیراهن یا کفشها یا عصا بردارید، زیرا که مزدور مستحق خوراک خوداست.^{۱۱} و در هر شهری یا قریه‌ای که داخل شوید، پرسید که در آنجا که لیاقت دارد؛ پس در آنجا بمانید تا بیرون روید.^{۱۲} و چون به خانهای درآیید، بر آن سلام نمایید؛^{۱۳} پس اگر خانه لایق باشد، سلام شما بر آن واقع خواهد شد و اگر نالایق بود، سلام شما به شما خواهد برگشت.^{۱۴} و هر که شما را قبول نکند یا به سخن شما گوش ندهد، از آن خانه یا شهر بیرون شده، خاک پایهای خود را برافشانید.^{۱۵} هر آینه به شامی گویم که در روز جزا حالت زمین سدوم و غموره از آن شهر سهل تر خواهد بود.

پیشگویی زحمات و شکنجه‌ها

^{۱۶} هان، من شما را مانند گوسفندان در میان گرگان میفرستم؛ پس مثل مارها هوشیار و چون کبوتران ساده باشید.^{۱۷} اما از مردم برحذر باشید، زیرا که شما را به مجلسها تسلیم خواهند کرد و در کنایس خود شما را تاز پاته خواهند زد،^{۱۸} و در حضور حکام و سلاطین، شما را بخاطر من خواهند برد تا بر ایشان و بر امتها شهادتی شود.^{۱۹} اما چون شما را تسلیم کنند، اندیشه نکنید که چگونه یا چه بگویند زیرا در همان ساعت به شما عطا خواهد شد که چه باید گفت،^{۲۰} زیرا گوینده شما نیستید بلکه روح پدر شما، در شما

گوینده است. ۱۲ و برادر، برادر را و پدر، فرزند را به موت تسلیم خواهند کرد و فرزندان بر والدین خودبرخاسته، ایشان را به قتل خواهند رسانید؛ ۲۲ و به جهت اسم من، جمیع مردم از شما نفرت خواهند کرد. لیکن هرکه تا به آخر صبر کند، نجات یابد. ۳۲ و وقتی که در یک شهر بر شما جفا کنند، به دیگری فرار کنید زیرا هرآینه به شما میگویم تا پس انسان نیاید، از همه شهرهای اسرائیل نخواهید پرداخت. ۴۲ شاگرد از معلم خود افضل نیست و نه غلام از آقایش برتر. ۵۲ کافی

است شاگرد را که چون استاد خویش گردد و غلام را که چون آقای خودشود. پس اگر صاحبخانه را بعزبول خواندند، چقدر ز یادتر اهل خانه‌اش را. ۶۲ لهذا از ایشان مترسید زیرا چیزی مستور نیست که مکشوف نگردد و نه مجهولی که معلوم نشود. ۷۲ آنچه در تار یکی به شما میگویم، در روشنایی بگویید، و آنچه در گوش شنوید بر بامها موعظه کنید. ۸۲ و از قاتلان جسم که قادر بر کشتن روح نیاند، بیم مکنید بلکه از او بترسید که قادر است بر هلاک کردن روح و جسم را نیز در جهنم. ۹۲ آیا دوگنجشک به یک فلس فروخته نمی شود؟ و حال آنکه یکی از آنها جز به حکم پدر شما به زمین نمی افتد. ۱۰۲ لیکن همه مویهای سر شما نیزشمرده شده است. ۱۱۳ پس ترسان مباشید زیرا شما از گنجشکان بسیار افضل هستید.

۱۲۳ پس هرکه مرا پیش مردم اقرار کند، من نیز در حضور پدر خود که در آسمان است، او را اقرار خواهم کرد. ۱۳۳ اما هرکه مرا پیش مردم انکار نماید، من هم در حضور پدر خود که در آسمان است او را انکار خواهم نمود. ۱۴۳ گمان مبرید که آمده‌ام تا سلامتی بر زمین بگذارم. نیامده‌ام تا سلامتی بگذارم بلکه شمشیر را. ۱۵۳ زیرا که آمده‌ام تا مرد را از پدر خود و دختر را از مادر خویش و عروس را از مادر شوهرش جداسازم. ۱۶۳ و دشمنان شخص، اهل خانه او خواهند بود.

۷۳ و هرکه پدر یا مادر را بیش از من دوست دارد؛ لایق من نباشد
و هرکه پسر یا دختر را از من زیاده دوست دارد، لایق من نباشد. ۸۳ و هرکه صلیب
خود را برنداشت، از عقب من نیاید، لایق من نباشد. ۹۳ هرکه جان خود را در یابد، آن
را هلاک سازد و هرکه جان خود را بخاطر من هلاک کرد، آن را خواهد
دریافت. ۱۰۴ هرکه شما را قبول کند، مرا قبول کرده و کسیکه مرا قبول کرده،
فرستنده مرا قبول کرده باشد. ۱۱۴ و آنکه نبیای رابه اسم نبی پندرد، اجرت نبی یابد و هرکه
عادلی را به اسم
عادلی پذیرفت، مزد عادل را خواهد یافت. ۱۲۴ و هرکه یکی از این صغار را کاسهای
از آب سرد محض نام شاگرد نوشاند، هر آینه به شمامی گویم اجر
خود را ضایع نخواهد ساخت.»

۱۱

برطرف کردن شک یحیی

(لوقا ۷: ۵۳ - ۸۱)

۱ و چون عیسی این وصیت را با دوازده شاگرد خود به اتمام رسانید،
از آنجا روانه شد تا در شهرهای ایشان تعلیم دهد و موعظه نماید. ۲ و چون
یحیی در زندان، اعمال مسیح را شنید، دو نفر از شاگردان خود را فرستاده، ۳ بدو گفت: «آیا
آن آینده تویی یا منتظر دیگری باشیم؟» ۴ عیسی در جواب ایشان گفت: «بروید و یحیی را از
آنچه شنیده و دیده‌اید، اطلاع دهید ۵ که
کورآن بینا میگردد و لنگان به رفتار می‌آیند و ابرصان طاهر و کران شنوا و مردگان زنده میشوند
و فقیران بشارت میشوند؛ ۶ و خوشبحال کسیکه
در من نلغزد.» ۷
و چون ایشان میرفتند، عیسی با آن جماعت درباره یحیی آغاز سخن کرد که «بجهت
دیدن چه چیز بیرون شدید؟ آیانی را که از باد درجنبش است؟ ۸ بلکه بجهت دیدن چه چیز
بیرون شدید؟ آیا مردی را که لباس فاخر در بر دارد؟ اینک آنانی که رخت فاخر میپوشند
در خانه های پادشاهان

میشاوند. ^۹ لیکن بجهت دیدن چه چیز بیرون رفتید؟ آیا نبی را؟ بلی به شما میگویم از نبی افضل‌ی را! ^{۱۰} زیرا همان است آنکه درباره او مکتوب است: «اینک من رسول خود را پیش روی تو میفرستم تا راه تو را پیش روی تو مهیا سازد.» ^{۱۱} هرآینه به شما میگویم که از اولاد زنان، بزرگتری از یحیی تعمیددهنده برنخاست، لیکن کوچکتر در ملکوت آسمان از وی بزرگ تر است. ^{۲۱} و از ایام یحیی تعمیددهنده تا الان، ملکوت آسمان محبور میشود و جباران آن را به زور می ربایند. ^{۳۱} زیرا جمیع انبیا و تورات تا یحیی اخبار مینمودند. ^{۴۱} و اگر خواهید قبول کنید، همان است الیاس که باید بیاید. ^{۵۱} هرکه گوش شنوا دارد بشنود. ^{۶۱} لیکن این طایفه را به چه چیز تشبیه نمایم؟ اطفالی را مانند که در کوچه هانشسته، رفیقان خویش را صدا زده، ^{۷۱} میگویند: «برای شما نی نواختیم، رقص نکردید؛ نوحه گری کردیم، سینه نزدید.» ^{۸۱} زیرا که یحیی آمد، نه میخورد و نه میآشامید، میگویند دیو دارد. ^{۹۱} پسر انسان آمد که میخورد و مینوشد، میگویند اینک مردی پرخور و میگسار و دوست باجگیران و گناهکاران است. لیکن حکمت از فرزندان خود تصدیق کرده شده است.» ^{۱۰۰} و عده آرامش درون

^{۱۰۲} آنگاه شروع به ملامت نمود بر آن شهرهایی که اکثر از معجزات وی در آنها ظاهر شد زیرا که توبه نکرده بودند: ^{۱۲} «وای بر توای خورزین! وای بر توای بیت صیدا! زیرا اگر معجزاتی که در شما ظاهر گشت، در صور و صیدون ظاهر میشد، هرآینه مدتی در پلاس و خاکستر توبه مینمودند. ^{۲۲} لیکن به شما میگویم که در روز جزا حالت صور و صیدون از شماسهلتر خواهد بود. ^{۳۲} و توای کفرناحوم که تا به فلک سرافراشتهای، به جهنم سرنگون خواهی شد زیرا هرگاه معجزاتی که در تو پدید آمد در سدوم ظاهر میشد، هرآینه تا امروز باقی میماند. ^{۴۲} لیکن به شما میگویم که در روز جزا حالت زمین سدوم از تو سهل تر خواهد بود.» ^{۵۲} در آن وقت، عیسی توجه نموده، گفت: «ای پدر، مالک آسمان و

زمین، تو را ستایش میکنم که این امور را از دانایان و خردمندان پنهان داشتی و به کودکان مکشوف فرمودی! ^{۶۲} بلیای پدر، زیرا که همچنین منظور نظر تو بود. ^{۷۲} پدر همچیز را به من سپرده است و کسی پسر را نمی شناسد بجز پدر و نه پدر را هیچکس میشناسد غیر از پسر و کسیکه پسر بخواد بدو مکشوف سازد. ^{۸۲} بیاید نزد منای تمام زحمتکشان و گرانباران و من شما را آرامی خواهم بخشید. ^{۹۲} یوغ مرا بر خود گیرید و از من تعلیم بیاید زیرا که حلیم و افتاده دل میباشم و در نفوس خود آرامی خواهید یافت؛ ^{۱۰۳} زیرا یوغ من خفیف است و بار من سبک.»

۲۱

شاگردان در روز سبت گندم میچینند

(مرقس ۲: ۸۲ - ۳۲، لوقا ۶: ۵ - ۱) ^۱ در آن زمان، عیسی در روز سبت از میان کشتزارها میگذشت و شاگردانش چون گرسنه بودند، به چیدن و خوردن خوشه ها آغاز کردند. ^۲ اما فریسیان چون این را دیدند، بدو گفتند: «اینک شاگردان تو عملی میکنند که کردن آن در سبت جایز نیست.» ^۳ ایشان را گفت: «مورخوندهاید آنچه داود و رفیقانش کردند، وقتی که گرسنه بودند؟ ^۴ چه طور به خانه خدا درآمده، نانهای تقدیمه را خورد که خوردن آن بر او و رفیقانش حلال نبود بلکه بر کاهنان فقط. ^۵ یا در تورات نخوانداید که در روزهای سبت، کهنه در هیکل سبت را حرمت نمی دارند و بیگناه هستند؟ ^۶ لیکن به شما میگویم که در اینجا شخصی بزرگتر از هیکل است! ^۷ و اگر این معنی را درک میکردید که رحمت میخوام نه قربانی، بیگناهان را مذمت نمی نمودید. ^۸ زیرا که پسرانسان مالک روز سبت نیز است.»

شفای دست بیمار

(مرقس ۳: ۶ - ۱، لوقا ۶: ۱۱ - ۶)

۹ و از آنجا رفته، به کنیسه ایشان در آمد، ۱۰ که ناگاه شخص دست خشکی حاضر بود. پس از وی پرسیده، گفتند: «آیا در روز سبت شفا دادن جایز است یا نه؟» تا ادعایی بر او وارد آورند. ۱۱ وی به ایشان گفت: «کیست از شما که یک گوسفند داشته باشد و هرگاه آن در روز سبت به حفرهای افتد، او را نخواهد گرفت و بیرون آورد؟ ۲۱ پس چقدر انسان از گوسفند افضل است. بنابراین در سبت‌ها نیکویی کردن روا است.» ۳۱ آنگاه آن مرد را گفت: «دست خود را دراز کن!» پس دراز کرده، مانند دیگری صحیح گردید. ۴۱ اما فریسیان بیرون رفته، بر او شورا نمودند که چطور او را هلاک کنند.

جماعت بزرگی بنبال عیسی میروند

(مرقس ۳: ۲۱ - ۷)

۵۱ عیسی این را درک نموده، از آنجا روانه شد و گروهی بسیار از عقب او آمدند. پس جمیع ایشان را شفا بخشید، ۶۱ و ایشان را قدغن فرمود که او را شهرت ندهند. ۷۱ تا تمام گردد کلامی که به زبان اشعای نبی گفته شده بود: ۸۱ «اینک بنده من که او را برگزیدم و حبیب من که خاظم از وی خرسند است. روح خود را بر وی خواهم نهاد تا انصاف را بر امتها اشتهار نماید. ۹۱ نزاع و فغان نخواهد کرد و کسی آواز او را در کوچه هانخواهد شنید. ۱۰۲ نی خرد شده را نخواهد شکست و قتیله نیمسوخته را خاموش نخواهد کرد تا آنکه انصاف را به نصرت برآورد. ۱۲ و به نام او امتها امید خواهند داشت.»

تهمت رهبران مذهبی

(مرقس ۳: ۰۳ - ۰۲)

۲۲ آنگاه دیوانهای کور و گنگ را نزد او آوردند و او را شفا داد چنانکه آن کور و گنگ، گویا و بینا شد. ۳۲ و تمام آن گروه در حیرت افتاده، گفتند: «آیا این شخص پسر داود نیست؟» ۴۲ لیکن فریسیان شنیده، گفتند:

«این شخص دیوها را بیرون نمی کند مگر به یاری بعزبول، رئیس دیوها!»^{۵۲} عیسی خیالات ایشان را درک نموده، بدیشان گفت: «هر مملکتی که بر خود منقسم گردد، ویران شود و هر شهری با خانهای که بر خود منقسم

گردد، برقرار نماند.^{۶۲} لهذا اگر شیطان، شیطان را بیرون کند، هر آینه بخلاف خود منقسم گردد. پس چگونه سلطنتش پایدار ماند؟^{۷۲} و اگر من

به وساطت بعزبول دیوها را بیرون میکنم، پسران شما آنها را به یاری که بیرون میکنند؟ از این جهت ایشان بر شما دآوری خواهند کرد.^{۸۲} لیکن هرگاه من به روح خدادیوها را اخراج میکنم، هر آینه ملکوت خدا بر شما

رسیده است.^{۹۲} و چگونه کسی بتواند در خانه شخصی زور آور درآید و اسباب او را غارت کند، مگر آنکه اول آن زور آور را ببندد و پس خانه او را تاراج کند؟^{۱۰۳} هر که با من نیست، برخلاف من است و هر که با من جمع نکند، پراکنده سازد.^{۱۱۳} از اینرو، شما را میگویم هر نوع گناه

و کفر از انسان آمرزیده میشود، لیکن کفر به روح القدس از انسان عفو نخواهد شد.^{۱۲۳} و هر که برخلاف پسر انسان سخنی گوید، آمرزیده شود اما کسی که برخلاف روح القدس گوید، در این عالم و در عالم آینده، هرگز

آمرزیده نخواهد شد.^{۱۳۳} یا درخت را نیکو گردانید و میوه اش را نیکو، یا درخت را فاسد سازید و میوه اش را فاسد، زیرا که درخت از میوه اش شناخته میشود.^{۱۴۳} ای افعیزادگان، چگونه میتوانی سخن نیکو گفت و حال آنکه بد هستی زیرا که زبان از زیادتی دل سخن میگوید.^{۱۵۳} مرد نیکو از خزانه نیکوی دل خود، چیزهای خوب برمی آورد و مرد بد از خزانه بد، چیزهای بد بیرون میآورد.^{۱۶۳} لیکن به شما میگویم که هر سخن باطل

که مردم گویند، حساب آن را در روز دآوری خواهند داد.^{۱۷۳} زیرا که از سخنان خود عادل شمرده خواهی شد و از سخنان تو بر تو حکم خواهد شد.»

رهبران مذهبی از عیسی

۸۳ آنگاه بعضی از کاتبان و فریسیان در جواب گفتند: «ای استاد می‌خواهیم از تو آیتی ببینیم.» ۹۳ او در جواب ایشان گفت: «فرقه شریر و زناکار آیتی می‌طلبند و بدیشان جز آیت یونس نبی داده نخواهد شد. ۹۴ زیرا همچنانکه یونس سه شبانه‌روز در شکم ماهی ماند، پسر انسان نیز سه شبانه‌روز در شکم زمین خواهد بود. ۱۴ مردمان نینوا در روز داوری با این طایفه برخاسته، بر ایشان حکم خواهند کرد زیرا که به موعظه یونس توبه کردند و اینک بزرگتری از یونس در اینجا است. ۲۴ ملکه جنوب در روز داوری با این فرقه برخاسته، برایشان حکم خواهد کرد زیرا که از اقصای زمین آمد تا حکمت سلیمان را بشنود، و اینک شخصی بزرگتر از سلیمان در اینجا است. ۳۴ و وقتی که روح پلید از آدمی بیرون آید، در طلب راحت بهجایی‌های بیاب گردش میکند و نمی‌یابد. ۴۴ پس میگوید "به خانه خود که از آن بیرون آمدم برمی‌گردم، و چون آید، آن را خالی و جاروب شده و آراسته ببیند. ۵۴ آنگاه می‌رود و هفت روح دیگر بدتر از خود را بر داشته، می‌آورد و داخل گشته، ساکن آنجای می‌شوند و انجام آن شخص بدتر از آغازش می‌شود. همچنین به این فرقه شریر خواهد شد.»

عیسی خانواده حقیقی خود را معرفی میکند

(مرقس ۳: ۵۳ - ۱۳، لوقا ۸: ۱۲ - ۹۱)

۶۴ او با آن جماعت هنوز سخن می‌گفت که ناگاه مادر و برادرانش در طلب گفتگوی وی بیرون ایستاده بودند. ۷۴ و شخصی وی را گفت: «اینک مادر تو و برادرانت بیرون ایستاده، می‌خوانند باتو سخن گویند.» ۸۴ در جواب قایل گفت: «کیست مادر من و برادرانم کیانند؟» ۹۴ و دست خود را به سوی شاگردان خود دراز کرده، گفت: «اینانند مادر من و برادرانم. ۵۵ زیرا هرکه اراده پدر مرا که در آسمان است بهجا آورد، همان برادر و خواهر و مادر من است.»

۳۱

مثل چهار نوع زمین

(مرقس ۴: ۹ - ۱، لوقا ۸: ۸ - ۴)

۱ و در همان روز، عیسی از خانه بیرون آمده، به کناره دریا نشست^۲ و گروهی بسیار بر وی جمع آمدند، بقسمی که او به کشتی سوار شده، قرار گرفت و تمامی آن گروه بر ساحل ایستادند؛^۳ و معانی بسیار به مثلها برای ایشان گفت: «وقتاً برزگری بجهت پاشیدن تخم بیرون شد.^۴ و چون تخم میپاشید، قدری در راه افتاد و مرغان آمده، آن را خوردند.^۵ و بعضی بر سنگلاخ جایی که خاک زیاد نداشت افتاده، بزودی سبز شد، چونکه زمین عمق نداشت،^۶ و چون آفتاب برآمد بسوخت و چون ریشه نداشت خشکید.^۷ و بعضی در میان خارها ریخته شد و خارها نمو کرده، آن را خفه نمود.^۸ و برخی در زمین نیکو کاشته شده، بار آورد، بعضی صد و بعضی شصت و بعضی سی.^۹ هرکه گوش شنو دارد بشنود.»

تشریح حکایت چهار نوع زمین

(مرقس ۴: ۵۲ - ۵۱، لوقا ۸: ۸۱ - ۹) ۰۱

آنگاه شاگردانش آمده، به وی گفتند: «از چه جهت با اینها به مثلها سخن میرانی؟»^{۱۱} در جواب ایشان گفت: «دانستن اسرار ملکوت آسمان به شما عطا شده است، لیکن بدیشان عطا نشده،^{۲۱} زیرا هرکه دارد بدو داده شود و افزونی یابد. اما کسیکه ندارد آنچه دارد هم از او گرفته خواهد شد.^{۳۱} از این جهت با اینها به مثلها سخن می گویم که نگرانند و نمی بینند و شنوا هستند و نمی شنوند و نمی فهمند.^{۴۱} و در حق ایشان نبوت اشعیا تمام میشود که میگوید: “به سمع خواهید شنید و نخواهید فهمید و

نظر کرده، خواهید نگریست و نخواهید دید.^{۵۱} زیرا قلب این قوم سنگین

شده و به گوشها به سنگینی شنید هاند و چشمان خود را بر هم نهاده اند، مبادیه چشمها ببینند و به گوشها بشنوند و به دلها بفهمند و بازگشت کنند

و من ایشان را شفا دهم.” ۶۱ لیکن خوشابحال چشمان شما زیرا که میبیند و گوشهای شما زیرا که میشنوند ۷۱ زیرا هر آینه به شما میگویم بسا انبیا و عادلان خواستند که آنچه شما میبینید، ببینند و آنچه میشنوید، بشنوند و نشنیدند.

۸۱ پس شما مثل برزگر را بشنوید. ۹۱ کسیکه کلمه ملکوت را شنیده، آن را نفهمید، شریمری آید و آنچه در دل او کاشته شده است میریابد، همان است آنکه در راه کاشته شده است. ۱۰۲ و آنکه بر سنگلاخ ریخته شده، اوست که کلام را شنیده، فی الفور به خشنودی قبول میکند، ۱۱۲ و لکن ریشه‌ای در خود ندارد، بلکه فانی است و هرگاه سختی یا صدمهای بهسبب کلام بر او وارد آید، در ساعت لغزش میخورد. ۱۲۲ و آنکه در میان خاها ریخته شد، آن است که کلام را بشنود و اندیشه این جهان و غرور دولت، کلام را خفه کند و بیثمر گردد. ۱۳۲ و آنکه در زمین نیکو کاشته شد، آن است که کلام را شنیده، آن را میفهمد و بار آور شده، بعضی صد و بعضی شصت و بعضی سی ثمر می‌آورد.»

مثل کرکاس

(مرقس ۴: ۲۳ – ۰۳) ۴۲

و مثلی دیگر بجهت ایشان آورده، گفت: «ملُوت آسمان مردی را ماند که تخم نیکو در زمین خود کاشت: ۵۲ و چون مردم در خواب بودند دشمنش آمده، در میان گندم، کرکاس ریخته، برفت. ۶۲ و وقتی که گندم روید و خوشه برآورد، کرکاس نیز ظاهر شد. ۷۲ پس نوکران صاحبخانه آمده، به وی عرض کردند: “ای آقامگر تخم نیکو در زمین

خویش نکاشته‌ای؟ پس از کجا کرکاس بهم رسانید؟” ۸۲ ایشان را فرمود:

“این کار دشمن است.” عرض کردند: “آیامی خواهی برویم آنها را جمع کنیم؟” ۹۲

فرمود: “نی، مبادا وقت جمع کردن کرکاس، گندم را با آنها

برکنید. ۰۳ بگذارید که هر دو تا وقت حصاد باهم نمو کنند و در موسم حصاد، دروگران را خواهم گفت که اول کرکاسها را جمع کرده، آنها را برای سوختن بافها ببندید اما گندم را در انبار من ذخیره کنید.» مثل

دانه خردل ۱۳ بار دیگر مثلی برای ایشان زده، گفت: «ملوت آسمان مثل دانه خردلی است که شخصی گرفته، در مزرعه خویش کاشت. ۲۳ و هر چند از سایر دانهها کوچکتر است، ولی چون نمو کند بزرگترین بقول است و درختی میشود چنانکه مرغان هوا آمده در شاخه هایش آشیانه می گیرند.»

مثل خمیرمایه

۲۳ و مثلی دیگر برای ایشان گفت که ملکوت آسمان خمیرمایه‌ای را ماند که زنی آن را گرفته، در سه کیل خمیر پنهان کرد تا تمام، مخمر گشت. ۴۳ همه این معانی را عیسی با آن گروه به مثلها گفت و بدون مثل بدیشان هیچ نگفت، ۵۳ تا تمام گردد کلامی که به زبان نبی گفته شد: «دهان خود را به مثلها باز میکنم و به چیزهای مخفی شده از بنای عالم تنطق خواهم کرد.»

تشریح مثل کرکاس

۶۳ آنگاه عیسی آن گروه را مرخص کرده، داخل خانه گشت و شاگردانش نزد وی آمده، گفتند: «مثل کرکاس مزرعه را بجهت ما شرح فرما.» ۷۳ در جواب ایشان گفت: «آنکه بذر نیکومی کارد پسر انسان است، ۸۳ و مزرعه، این جهان است و تخم نیکو ابنای ملکوت و کرکاسها، پسران شریرند. ۹۳ و دشمنی که آنها را کاشت، ابلیس است و موسم حصاد، عاقبت این عالم و دروندگان، فرشتگانند. ۰۴ پس همچنانکه کرکاسها را جمع کرده، در آتش میسوزانند، همانطور در عاقبت این عالم خواهد شد، ۱۴ که پسر انسان ملانکه خود را فرستاده، همه لغزش دهندگان و بدکاران را جمع خواهند کرد، ۲۴ و ایشان را به تنور آتش خواهند انداخت، جایی که گریه

و فشار دندان بود. ۴۴ آنگاه عادلان در ملکوت پدر خود مثل آفتاب، درخشان خواهند شد. هر که گوش شنوا دارد بشنود.

مثل گنج پنهان

۴۴ «و ملکوت آسمان گنجی را ماند، مخفی شده در زمین که شخصی آن را یافته، پنهان نمود از خوشی آن رفته، آنچه داشت فروخت و آن زمین را خرید.

مثل تاجر مروارید ۵۴

«باز ملکوت آسمان تاجری را ماند که جویای مرواریدهای خوب باشد، ۶۴ و چون یک مروارید گرانها یافت، رفت و مایملک خود را فروخته، آن را خرید.

مثل تور ماهیگیری

۷۴ «ایض ملکوت آسمان مثل دامی است که به دریا افکنده شود و از هر جنسی به آن درآید، ۸۴ و چون پر شود، به کنارهاش کشند و نشسته، خوبها را در ظروف جمع کنند و بدها را دور اندازند. ۹۴ بدینطور در آخر این عالم خواهد شد. فرشتگان بیرون آمده، طالحین را از میان صالحین جدا کرده، ۵۵ ایشان را در تنور آتش خواهند انداخت، جایی که گریه و فشار دندان میباشد. ۱۵ عیسی ایشان را گفت: «ایا همه این امور رافهمیدهاید؟» گفتندش: «بل خداوندا.» ۲۵ به ایشان گفت: «بنابر این، هر کاتبی که در ملکوت آسمان تعلیم یافته است، مثل صاحبخانه‌ای است که از خزانه خویش چیزهای نو و کهنه بیرون می‌آورد.»

بی ایمانی مردم ناصره

(مرقس ۶: ۶ - ۱)

۳۵ و چون عیسی این مثلها را به اتمام رسانید، از آن موضع روانه شد. ۴۵ و چون به وطن خویش آمد، ایشان را در کنیسه ایشان تعلیم داد، بقسمی که متعجب شده، گفتند: «از کجا این شخص چنین حکمت و معجزات را

بهم رسانید؟^{۵۵} آیا این پسر نجار نمی باشد؟ و آیا مادرش مریم نامی نیست؟ و برادرانش یعقوب و یوسف و شمعون و یهوذا؟^{۵۶} و همه خواهرانش نزد ما نمی باشند؟ پس این همه را از کجا بهم رسانید؟»^{۵۷} و درباره او لغزش خوردند. لیکن عیسی بدیشان گفت: «نبی بیحرمت نباشد مگر در وطن و خانه خویش.»^{۵۸} و بهسبب بیایمانیایشان معجزه بسیار در آنجا ظاهر ساخت.

۴۱

قتل یحیی تعمیددهنده

(مرقس ۶: ۹۲ - ۴۱، لوقا ۹: ۷ - ۹)

^۱ در آن هنگام هیروдіس تیتراخ چون شهرت عیسی را شنید،^۲ به خادمان خود گفت: «این است یحیی تعمیددهنده که از مردگان برخاسته است، و از این جهت معجزات از او صادر میگردد.»^۳ زیرا که هیروдіس یحیی را بخاطر هیروдіا، زن برادر خود فیلیس گرفته، در بند نهاده و در زندان انداخته بود؛^۴ چون که یحیی بدو همی گفت: «نگاه داشتن وی بر تو حلال نیست.»^۵ و وقتی که قصد قتل او کرد، از مردم ترسید زیرا که او را نبی میدانستند.^۶ اما چون بزم میلاد هیروдіس را میآراستند، دختر هیروдіا در مجلس رقص کرده، هیروдіس را شاد نمود.^۷ از اینرو قسم خورده، وعده داد که آنچه خواهدبدو بدهد.^۸ و او از ترغیب مادر خود گفت که «سریحیی تعمیددهنده را الان در طبقی به من عنایت فرما.»^۹ آنگاه پادشاه برنجید، لیکن بجهت پاس قسم و خاطر همشینان خود، فرمود که بدهند.^{۱۰} و فرستاده، سر یحیی را در زندان از تن جدا کرد،^{۱۱} و سر او را در طشتی گذارده، به دختر تسلیم نمودند و او آن را نزد مادر خود برد.^{۲۱} پس شاگردانش آمده، جسد او را برداشته، به خاک سپردند و رفته، عیسی را اطلاع دادند.

پنج نان و دو ماهی

(مرقس ۶: ۴۴-۰۳، لوقا ۹: ۷۱-۰۱، یوحنا ۶: ۵۱-۱) ۳۱

و چون عیسی این را شنید، به کشتی سوار شده، از آنجا به ویرانه‌ای به خلوت رفت. و چون مردم شنیدند، از شهرها به راه خشکی از عقب وی روانه شدند. ۴۱ پس عیسی بیرون آمده، گروهی بسیار دیده، بر ایشان رحم فرمود و بیماران ایشان را شفا داد. ۵۱ و در وقت عصر، شاگردانش نزد وی آمده، گفتند: «این موضع ویرانه است و وقت الان گذشته. پس این گروه را مرخص فرما تا به دهات رفته بجهت خود غذا بخرند.» ۶۱ عیسی

ایشان را گفت: «احتیاج به رفتن ندارند. شما ایشان را غذا دهید.» ۷۱ بدو گفتند: «در اینجا جز پنج نان و دو ماهی نداریم!» ۸۱ گفت: «آنها را اینجا به نزد من بیاورید!» ۹۱ و بدان جماعت فرمود تا بر سیزه نشستند و پنج نان و دو ماهی را گرفته، به سوی آسمان نگریسته، برکت داد و نان را پاره کرده، به شاگردان سپرد و شاگردان بدان جماعت. ۹۲ و همه خورده، سیر شدند و از پاره‌های باقیمانده دوازده سبد پر کرده، برداشتند. ۱۲ و خورندگان سوای زنان و اطفال قریب به پنج هزار مرد بودند.

راه رفتن بر روی آب

(مرقس ۶: ۲۵-۵۴، یوحنا ۶: ۱۲-۶۱)

۲۲ بیدرنگ عیسی شاگردان خود را اصرار نمود تا به کشتی سوار شده، پیش از وی به کناره دیگر روانه شوند تا آن گروه را رخصت دهد. ۳۲ و چون مردم را روانه نمود، به خلوت برای عبادت بر فراز کوهی درآمد. و وقت شام در آنجا تنها بود. ۴۲ اما کشتی در آن وقت در میان دریا بهسبب بادمخالف که میوزید، به امواج گرفتار بود. ۵۲ و در پاس چهارم از شب، عیسی بر دریا خرامیده، به سوی ایشان روانه گردید. ۶۲ اما چون شاگردان، او را بر دریا خرامان دیدند، مضطرب شده، گفتند که خیالی است؛ و از خوف فریاد برآوردند. ۷۲ اما عیسی ایشان را بیتامل خطاب کرده، گفت:

«خاطر جمع دارید! منم ترسان مباشید!»^{۸۲} پطرس در جواب او گفت:
 «خداوندا، اگر تویی مرا بفرما تا بر روی آب، نزد تو آیم.»^{۹۲} گفت: «بیا!» در ساعت پطرس
 از کشتی فرود شده، بر روی آب روانه شد تا نزد عیسی آید.^{۹۳} لیکن چون باد را شدید
 دید، ترسان گشت و مشرف به غرق شده، فریاد برآورده، گفت: «خداوندا
 مرادریاب.»^{۱۳} عیسی بیدرنگ
 دست آورده، او را بگیرفت و گفت: «ای کمایمان، چرا شک آوردی؟»
^{۲۳} و چون به کشتی سوار شدند، بادساکن گردید.^{۳۳} پس اهل کشتی
 آمده، او را پرستش کرده، گفتند: «فا الحقیقه تو پسر خدا هستی!»

شفای عدهای بسیار

(مرقس ۶: ۳۵ - ۴۵)

^{۴۳} آنگاه عبور کرده، به زمین جنیسه آمده،^{۵۳} و اهل آن موضع او را
 شناخته، به همگی آن نواحی فرستاده، همه بیماران را نزد او آوردند،^{۶۳} و از او اجازت
 خواستند که محض دامن ردایش را لمس کنند و هرکه لمس
 کرد، صحت کامل یافت.

۵۱

پاکی درون

(مرقس ۷: ۳۲ - ۱)

^۱ آنگاه کاتبان و فریسیان اورشلیم نزد عیسی آمده، گفتند: ^۲ «چون است
 که شاگردان تو از تقلید مشایخ تجاوز مینمایند، زیرا هرگاه نان میخورند دست خود را نمی
 شویند؟»^۳ او در جواب ایشان گفت: «شمانیز به تقلید خویش، از حکم خدا چرا
 تجاوز می کنید؟^۴ زیرا خدا حکم داده است که
 مادر و پدر خود را حرمت دار و هرکه پدر یا مادر را دشنام دهد البته هلاک
 گردد.^۵ لیکن شمامی گوئید هرکه پدر یا مادر خود را گوید آنچه از من به تو نفع رسد
 هدیه ای است،^۶ و پدر یا مادر خود را بعد از آن احترام نمی

نماید. پس به تقلید خود، حکم خدا را باطل نموده‌اید.^۷ ای ریاکاران، اشیاء در باره شما نیکو نبوت نموده است که گفت: ^۸ این قوم به زبانهای خود به من تقرب میجویند و به لبهای خویش مرا تمجیدی نمایند، لیکن دلشان از من دور است. ^۹ پس عبادت مرا عبث میکنند زیرا که احکام مردم را بمنزله فرایض تعلیم میدهند.»

^{۱۰} و آن جماعت را خوانده، بدیشان گفت: «گوش داده، بفهمید؛^{۱۱} نه آنچه به دهان فرومی رود انسان را نجس میسازد بلکه آنچه از دهان بیرون میآید انسان را نجس میگرداند.» ^{۱۲} آنگاه شاگردان وی آمده، گفتند: «آیا میدانی که فریسیان چون این سخن را شنیدند، مکروهش داشتند؟» ^{۱۳} او در جواب گفت: «هر نهالی که پدر آسمانی من نکاشته باشد، کنده شود. ^{۱۴} ایشان را واکذارید، کوران را هنمایان کورانند و هرگاه کور، کور را راهنما شود، هر دو در چاه افتند.»

^{۱۵} پطرس در جواب او گفت: «این مثل را برای ما شرح فرما.» ^{۱۶} عیسی گفت: «آیا شما نیز تا به حال بیادراک هستید؟^{۱۷} یا هنوز نیافتاید که آنچه از دهان فرو میرود، داخل شکم میگردد و در مبرز افکنده میشود؟ ^{۱۸} لیکن آنچه از دهان برآید، از دل صادر میگردد و این چیزها است که انسان را نجس میسازد. ^{۱۹} زیرا که از دل برمی آید، خیالات بد و قتلها و زناها و فسقها و دزدیها و شهادت دروغ و کفرها. ^{۲۰} اینها است که انسان را نجس میسازد، لیکن خوردن بهدستهای ناشسته، انسان را نجس نمی گرداند.»

خراج روح ناپاک از یک دختر

(مرقس ۷: ۰۳ - ۴۲)

^۱ پس عیسی از آنجا بیرون شده، به دیار صور و صیدون رفت. ^۲ ناگاه زن کنعانیهای از آن حدود بیرون آمده، فریادکنان وی را گفت: «خاوند، پسر داود، بر من رحم کن زیرا دختر من سخت دیوانه است.»

۳۲ لیکن هیچ جوابش نداد تا شاگردان او پیش آمده، خواهش نمودند که «او را مرخص فرمای زیرا در عقب ما شورش میکند.» ۴۲ او در جواب گفت: «فرستاده نشده‌ام مگر بجهت گوسفندان گم شده خاندان

اسرائیل.» ۵۲ پس آن زن آمده، او را پرستش کرده، گفت: «خداوندا مرا یاری کن.» ۶۲ در جواب گفت که «نان فرزندان را گرفتن و نزد سگان انداختن جایز نیست.» ۷۲ عرض کرد: «بها خداوندا، زیرا سگان نیز از پاره های افتاده سفره آقایان خویش میخورند.» ۸۲ آنگاه عیسی در جواب او گفت: «ای زن! ایمان تو عظیم است! تو را برحسب خواهش

تو بشود.» که در همان ساعت، دخترش شفا یافت.

حیرت جماعت از معجزات عیسی

(مرقس ۷: ۷۳ - ۱۳) ۹۲

عیسی از آنجا حرکت کرده، به کناره دریای جلیل آمد و بر فراز کوه برآمده، آنجا بنشست. ۱۳ و گروهی بسیار، لنگان و کوران و گنگان و شلان و جمعی از دیگران را با خود برداشته، نزداو آمدند و ایشان را بر پایهای عیسی افکندند و ایشان را شفا داد، ۱۳ بقسمی که آن جماعت، چون گنگان را گویا و شلان را تندریست و لنگان را خرامان و کوران را بینا دیدند، متعجب

شده، خدای اسرائیل را تمجید کردند.

خوراک به چهار هزار نفر

(مرقس ۸: ۹ - ۱)

۲۳ عیسی شاگردان خود را پیش طلبیده، گفت: «مرا بر این جماعت دل بسوخت زیرا که الحال سه روز است که با من میباشند و هیچچیز برای خوراک ندارند و نمی خواهم ایشان را گرسنه برگردانم مبدا در راه

ضعف کنند.» ۳۳ شاگردانش به او گفتند: «از کجا در بیابان ما را آنقدر نان باشد که چنین انبوه را سیر کند؟» ۴۳ عیسی ایشان را گفت: «چند نان دارید؟» گفتند: «هفت نان و قدری از ماهیان کوچک.» ۵۳ پس مردم

را فرمود تا بر زمین بنشینند. ۶۳ و آن هفت نان و ماهیان را گرفته، شکر نمود و پاره کرده، به شاگردان خود داد و شاگردان به آن جماعت. ۷۳ و همه خورده، سیر شدند و از خرده های باقیمانده هفت زنبیل پر برداشتند. ۸۳ و خورندگان، سوای زنان و اطفال چهار هزار مرد بودند. ۹۳ پس آن گروه را رخصت داد و به کشتی سوار شده، به حدود مجدل آمد.

۶۱

درخواست آیتی آسمانی

(مرقس ۸: ۰۱ - ۲۱)

۱ آنگاه فریسیان و صدوقیان نزد او آمده، از روی امتحان از وی خواستند که آیتی آسمانی برای ایشان ظاهر سازد. ۲ ایشان را جواب داد که «در وقت عصر میگوئید هوا خوش خواهد بود زیرا آسمان سرخ است؛ ۳ و صبحگاهان

میگوئید امروز هوا بد خواهد شد زیرا که آسمان سرخ و گرفته است. ای ریاکاران میدانید صورت آسمان را تمییز دهید، اما علامات زمانها را نمی توانید! ۴ فرقه شریر زناکار، آیتی میطلبند و آیتی بدیشان عطا نخواهد شد جز آیت یونس نبی.» پس ایشان را رها کرده، روانه شد.

هشدار درباره تعالیم غلط

(مرقس ۸: ۳۱ - ۱۲)

۵ و شاگردانش چون بدان طرف میرفتند، فراموش کردند که نان بردارند. ۶ عیسی ایشان را گفت: «آگاه باشید که از خمیرمایه فریسیان و صدوقیان احتیاط کنید!» ۷ پس ایشان در خودتفکر نموده، گفتند: «از آن است که نان برنداشتیم.» ۸ عیسی این را درک نموده، بدیشان گفت:

«ای سستایمانان، چرا در خود تفکر می کنید از آنچه که نان نیاوردید؟

۹ آیا هنوز نفهمیده و یاد نیاوردید آن پنج نان و پنج هزار نفر و چند سبدی را که برداشتید؟ ۱۰ و نه آن هفت نان و چهار هزار نفر و چند زنبیلی را که برداشتید؟» ۱۱ پس چرا نفهمیدید که درباره نان شما را نگفتم که از

خمیرمایه فریسیان و صدوقیان احتیاط کنید؟»^{۲۱} آنگاه در یافتند که نه از خمیرمایه نان بلکه از تعلیم فریسیان و صدوقیان حکم به احتیاط فرموده است.

اعتراف پطرس

(مرقس ۸: ۷۲-۷۳، لوقا ۹: ۸۱-۸۲)

^{۳۱} و هنگامی که عیسی به نواحی قیصریه فیلیس آمد، از شاگردان خود پرسیده، گفت: «مردم مرا که پسر انسانم چه شخص میگویند؟»^{۴۱} گفتند: «بعضاً یحیی تعمیددهنده و بعضی الیاس و بعضی ارمیا یا یکی از انبیا.»^{۵۱} ایشان را گفت: «شما مرا که میدانید؟»^{۶۱} شمعون پطرس در جواب گفت که «تویی مسیح، پسر خدای زنده!»^{۷۱} عیسی در جواب وی گفت: «خوشابحال توای شمعون بن یونا! زیرا جسم و خون این را بر تو

کشف نکرده، بلکه پدر من که در آسمان است.^{۸۱} و من نیز تو را میگویم که تویی پطرس و بر این صخره کلیسای خود را بنا میکنم و ابواب جهنم بر آن استیلا نخواهد یافت.^{۹۱} و کلیدهای ملکوت آسمان را به تو میسپارم؛ و آنچه بر زمین ببندی در آسمان بسته گردد و آنچه در زمین گشایی در آسمان گشاده شود.^{۱۰۲} آنگاه شاگردان خود را قدغن فرمود که به هیچکس نگویند که او مسیح است.

نخستین پیشگویی عیسی درباره مرگ خود

(مرقس ۸: ۱۳-۱۴، لوقا ۹: ۱۲-۱۳)

^{۱۲} و از آن زمان عیسی به شاگردان خود خبر دادن آغاز کرد که رفتن او به اورشلیم و زحمت بسیار کشیدن از مشایخ و روسای کهنه و کاتبان و کشته شدن و در روز سوم برخاستن ضروری است.^{۲۲} و پطرس او را گرفته، شروع کرد به منع نمودن و گفت: «حاشا از توای خداوند که این بر تو هرگز واقع نخواهد شد!»^{۳۲} اما او برگشته، پطرس را گفت: «دور شو از منای شیطان زیرا که باعث لغزش من میباشی، زیرا نه امور الهی را

بلکه امور انسانی را تفکر میکنی!»^{۴۲} آنگاه عیسی به شاگردان خود گفت: «اگر کسی خواهد متابعت من کند، باید خود را انکار کرده و صلیب خود را برداشته، از عقب من آید.^{۵۲} زیرا هر کس بخواهد جان خود را برهاند، آن را هلاک سازد؛ اما هر که جان خود را بخاطر من هلاک کند، آن را در یابد.^{۶۲} زیرا شخص را چه سود دارد که تمام دنیا را ببرد و جان خود را ببازد؟ یا اینکه آدمی چه چیز را فدای جان خود خواهد ساخت؟^{۷۲} زیرا که پسر انسان خواهد آمد در جلال پدر خویش به اتفاق ملائکه خود و در آن وقت هر کسی را موافق اعمالش جزا خواهد داد.^{۸۲} هر آینه به شما میگویم

که بعضی در اینجا حاضرند که تا پسر انسان را نبینند که در ملکوت خود میآید، ذائقه موت را نخواهند چشید.»

۷۱

تبدیل هیات عیسی

(مرقس ۹: ۳۱-۲، لوقا ۹: ۶۳-۸۲)

^۱ و بعد از شش روز، عیسی، پطرس و یعقوب و برادرش یوحنا را برداشته، ایشان را در خلوت به کوهی بلند برد.^۲ و در نظر ایشان هیات او متبدل گشت و چهره‌اش چون خورشید، درخشنده و جامه‌اش چون نور، سفیدگردید.^۳ که ناگاه موسی و الیاس بر ایشان ظاهر شده، با او گفتگو میکردند.^۴ اما پطرس به عیسی متوجه شده، گفت که «خداوندا، بودن ما در اینجا بیکو است! اگر بخواهی، سه سالیان در اینجا بسازیم، یکی برای تو و یکی بجهت موسی و دیگری برای الیاس.»^۵ و هنوز سخن بر زبانش بود که

ناگاه ابری درخشنده بر ایشان سایه افکند و اینک آوازی از ابر در رسید که «این است پسر حبيب من که از وی خشنودم. او را بشنوید!»^۶ و چون شاگردان این را شنیدند، به روی در افتاده، بینهایت ترسان شدند.^۷ عیسی نزدیک آمده، ایشان را لمس نمود و گفت: «برخیزید و ترسان مباشید!»^۸ و چشمان خود را گشوده، هیچکس راجز عیسی تنها ندیدند.^۹ و چون ایشان از کوه به زیر میآمدند، عیسی ایشان را قدغن فرمود که «تا پسر انسان

از مردگان برنخیزد، زنهار اینرو یا را به کسی باز نگویید.»^۱ شاگردانش از او پرسیده، گفتند: «پس کاتبان چرا میگویند که میباید الیاس اول آید؟»^{۱۱} او در جواب گفت: «البته الیاس میآید و تمام چیزها را اصلاح خواهند نمود.»^{۲۱} لیکن به شما میگویم که الحال الیاس آمده است و او را شناختند بلکه آنچه خواستند با وی کردند؛ به همانطور پسر انسان نیز از ایشان زحمت خواهد دید.^{۳۱} آنگاه شاگردان دریافتند که درباره یحیی تعمیددهنده بدیشان سخن میگفت.

شفای پسر دیورده

(مرقس ۹: ۹۲ - ۴۱، لوقا ۹: ۳۴ - ۷۳)

^{۴۱} و چون به نزد جماعت رسیدند، شخصی پیش آمده، نزد وی زانو زده، عرض کرد: «^{۵۱} خداوندا، بر پسر من رحم کن زیرا مصروع و به شدت متالم است، چنانکه بارها در آتش و مکرر در آب میافتد.»^{۶۱} و او را نزد شاگردان تو آوردم، نتوانستند او را شفا دهند.»^{۷۱} عیسی در جواب گفت: «ای فرقه بیایمان کج رفتار، تا به کی با شما باشیم و تا چند متحمل شما گردم؟ او را نزد من آورید.»^{۸۱} پس عیسی او را نهیب داده، دیو از وی بیرون شد و در ساعت، آن پسر شفا یافت.

^{۹۱} اما شاگردان نزد عیسی آمده، در خلوت از او پرسیدند: «چرا ما نتوانستیم او را بیرون کنیم؟»^{۱۰۲} عیسی ایشان را گفت: «بمسبب بیایمانی شما. زیرا هر آینه به شما میگویم، اگر ایمان به قدر دانه خردلی میداشتید، بدین کوه می گفتید از اینجا بدانجا منتقل شو، البته منتقل میشد و هیچ امری بر شما محال نمی بود.»^{۱۲} لیکن این جنس جز به دعا و روزه بیرون نمی رود.»

دومین پیشگویی عیسی درباره مرگ خود

(مرقس ۹: ۲۳ - ۰۳، لوقا ۹: ۵۴ - ۴۴)

۲۲ و چون ایشان در جلیل می‌گشتند، عیسی بدیشان گفت: «پسر انسان بدست مردم تسلیم کرده خواهد شد، ۲۳ و او را خواهند کشت و در روز سوم خواهد برخاست.» پس بسیار محزون شدند.

سکه در دهان ماهی

۲۴ و چون ایشان وارد کفرناحوم شدند، محصلان دو درهم نزد پطرس آمده، گفتند: «آیا استاد شما دو درهم را نمی دهد؟» ۵۲ گفت: «بله» و چون به خانه در آمده، عیسی بر او سبقت نموده، گفت: «ای شمعون، چه گمان داری؟ پادشاهان جهان از چه کسان عشر و جزیه میگیرند؟ از فرزندان خویش یا از بیگانگان؟» ۶۲ پطرس به وی گفت: «از بیگانگان.» عیسی بدو گفت: «پس یقین پسران آزادند! ۷۲ لیکن مبادا که ایشان را برنجانیم، به کناره دریا رفته، قلابی ببنداز و اول ماهی که بیرون میآید، گرفته و دهانش را باز کرده، مبلغ چهار درهم خواهی یافت. آن را بر داشته، برای من و خود بدیشان بده!»

۸۱

بحث درباره بزرگی

(مرقس ۹: ۷۳ - ۳۳، لوقا ۹: ۸۴ - ۶۴)

۱ در همان ساعت، شاگردان نزد عیسی آمده، گفتند: «چه کس در ملکوت آسمان بزرگتر است؟» ۲ آنگاه عیسی طفلی طلب نموده، در میان ایشان برپا داشت ۳ و گفت: «هرآینه به شما میگویم تا بازگشت نکنید و مثل طفل کوچک نشوید، هرگز داخل ملکوت آسمان نخواهید شد. ۴ پس هر که مثل این بچه کوچک خود را فروتن سازد، همان در ملکوت آسمان بزرگتر است. ۵ و کسی که چنین طفلی را به اسم من قبول کند، مرا پذیرفته

است. ۶ و هر که یکی از این صغار را که به من ایمان دارند، لغزش دهد او را بهتر میبود که سنگ آسیابی بر گردنش آویخته، در قعر دریا غرق میشد!

هشدار در مورد وسوسه

(مرقس ۹: ۰۵ - ۳۴)

^۷ وای بر این جهان بهسبب لغزشها؛ زیرا که لابد است از وقوع لغزشها،

لیکن وای بر کسیکه سبب لغزش باشد. ^۸ پس اگر دستت با پابت تو را بلغزاند، آن را قطع کرده، از خود دور انداز زیرا تو را بهتر است که لنگ یا شل داخل حیات شوی از آنکه با دو دست یا دو پا در نار جاودانی افکنده شوی. ^۹ و اگر چشمت تو را لغزش دهد، آن را قلع کرده، از خود دور انداز زیرا تو را بهتر است بایک چشم وارد حیات شوی، از اینکه با دو

چشم در آتش جهنم افکنده شوی.

هشدار در مورد تحقیر دیگران

^{۱۰} زنهار یکی از این صغار را حقیر بشمارید، زیرا شما را میگویم که

ملائکه ایشان دائم در آسمان روی پدر مرا که در آسمان است میبینند. ^{۱۱} زیرا که پسر انسان آمده است تا گم شده را نجاتبخشد. ^{۱۲} شما چه گمان میبرید، اگر کسی را صد گوسفند باشد و یکی از آنها گم شود، آیا آن

نود و نه را به کوهسار نمی گذارد و به جستجوی آن گم شده نمی رود؟ ^{۱۳} و اگر اتفاق آن را در یابد، هرآینه به شما میگویم بر آن یکی بیشتر شادی میکند از آن نود و نه که گم نشده‌اند. ^{۱۴} همچنین اراده پدر شما که در

آسمان است این نیست که یکی از این کوچکان هلاک گردد.

طرز رفتار با خطاکار

^{۱۵} «و اگر برادرت به تو گناه کرده باشد، برو و او را میان خود و او در خلوت الزام کن. هرگاه سخن تو را گوش گرفت، برادر خود را دریافتی؛

^{۱۶} و اگر نشنود، یک یا دو نفر دیگر با خود بردار تا از زبان تو یا سه شاهد، هر سخنی ثابت شود. ^{۱۷} و اگر سخن ایشان را رد کند، به کلیسا بگو. و اگر کلیسا را قبول نکند، در نزد تو مثل خارجی یا باجگیر باشد. ^{۱۸} هرآینه

به شما میگویم آنچه بر زمین بندید، در آسمان بسته شده باشد و آنچه بر زمین گشایید، در آسمان گشوده شده باشد.^{۹۱} باز به شما میگویم هر گاه دو نفر از شما در زمین درباره هر چه که بخواهند متفق شوند، هر آینه از جانب پدر من که در آسمان است برای ایشان کرده خواهد شد.^{۹۲} زیرا جایی که دو یا سه نفر به اسم من جمع شوند، آنجا در میان ایشان حاضرم.»

بدهکار بیگذشت

^{۱۲} آنگاه پطرس نزد او آمده، گفت: «خداوندا، چند مرتبه برادر من به من خطا ورزد، میباید او را آمرزید؟ آیا تا هفت مرتبه؟»^{۲۲} عیسی بدو گفت: «تو را نمی گویم تا هفت مرتبه، بلکه تا هفتاد هفت مرتبه!»^{۳۲} از آنجهت ملکوت آسمان پادشاهی راماند که با غلامان خود اراده محاسبه داشت.^{۴۲} و چون شروع به حساب نمود، شخصی را نزد او آوردند که ده هزار قنطار به او بدهکار بود.^{۵۲} و چون چیزی نداشت که ادا نماید، آقایش امر کرد که او را با زن و فرزندان و تمام مایملک او فروخته، طلب را وصول کنند.^{۶۲} پس آن غلام روبه زمین نهاده او را پرستش نمود و گفت: «ای آقای مرا مهلت ده تا همه را به تو ادا کنم.»^{۷۲} آنگاه آقای آن غلام بر وی ترحم نموده، او را رها کرد و قرض او را بخشید.^{۸۲} لیکن چون آن غلام بیرون رفت، یکی از همقطاران خود را یافت که از او صددینار طلب

داشت. او را بگرفت و گلویش را فشرده، گفت: «طلب مرا ادا کن!»^{۹۲} پس آن همقطار بر پایهای او افتاده، التماس نموده، گفت: «مرا مهلت ده تا همه را به تو رد کنم.»^{۱۰۳} اما او قبول نکرد بلکه رفته، او را در زندان انداخت تا قرض را ادا کند.^{۱۱۳} چون همقطاران وی این وقایع را دیدند، بسیار غمگین شده، رفتند و آنچه شده بود به آقای خود بازگفتند.^{۱۲۳} آنگاه مولایش او را طلبیده، گفت: «ای غلام شریک، آیا تمام آن قرض را محض خواهش تو به تو بخشیدم؟»^{۱۳۳} پس آیاتو را نیز لازم نبود که بر همقطار خود

رحم کنی چنانکه من بر تو رحم کردم؟" ۴۳ پس مولای او در غضب شده، او را به جلادان سپرد تا تمام قرض را بدهد. ۵۳ به همینطور پدر آسمانی من نیز با شما عمل خواهد نمود، اگر هر یکی از شما برادر خود را از دل نبخشد.»

۹۱

تعلیم درباره ازدواج و طلاق

(مرقس ۱: ۲۱-۱)

۱ و چون عیسی این سخنان را به اتمام رسانید، از جلیل روانه شده، به حدودیهودیه از آن طرف اردن آمد. ۲ و گروهی بسیار از عقب او آمدند و ایشان را در آنجا شفا بخشید. ۳ پس

فریسیان آمدند تا او را امتحان کنند و گفتند: «آیا جایز است مرد، زن خود را به هر علتی طلاق دهد؟» ۴ او در جواب ایشان گفت: «مورنخواندهاید که خالق در ابتدا ایشان را مرد و زن آفرید، ۵ و گفت از این جهت مرد، پدر و مادر خود را رها کرده، به زن خویش بپیوندد و هر دویک تن خواهند شد؟ ۶ بنابراین بعد از آن دنیستند بلکه یک تن هستند. پس آنچه را خدا پیوست انسان جدا نسازد.» ۷ به وی گفتند: «پس از بهرچه موسیامر فرمود که زن را طلاقنامه دهند و جدا کنند؟» ۸ ایشان را گفت: «موسا بهسبب سنگدلی شما، شما را اجازه داد که زنان خود را طلاق دهید. لیکن از ابتدا چنین نبود. ۹ و به شما میگویم هرکه زن خود را بغیر علت زنا طلاق دهد و دیگری را نکاح کند، زانی است و هرکه زن مطلقهای را نکاح کند، زنا کند.»

۱۰ شاگردانش بدو گفتند: «اگر حکم شوهر بازن چنین باشد، نکاح نکردن بهتر است!» ۱۱ ایشان را گفت: «تماماً خلق این کلام را نمی پذیرند، مگر به کسانی که عطا شده است. ۱۲ زیرا که خصیها میباشند که از شکم مادر چنین متولد شدند و خصیها هستند که از مردم خصی شدهاند

و خصیبا میباشند که بجهت ملکوت خدا خود را خصی نموده‌اند. آنکه توانایی قبول دارد بپذیرد.»

برکت دادن کودکان

(مرقس ۰۱: ۴۳ - ۲۳، لوقا ۸۱: ۷۱ - ۵۱)

۳۱ آنگاه چند بچه کوچک را نزد او آوردند تادستهای خود را بر ایشان نهاده، دعا کند. اماشاگردان، ایشان را نهیب دادند. ۴۱ عیسی گفت: «بچه‌های کوچک را بگذارید و از آمدن نزد من، ایشان را منع نکنید، زیرا ملکوت آسمان از مثل اینها است.» ۵۱ و دستهای خود را بر ایشان گذارده از آن جا روانه شد.

جوان ثروتمند

(مرقس ۰۱: ۱۳ - ۷۱، لوقا ۸۱: ۰۳ - ۸۱)

۶۱ ناگاه شخصی آمده، وی را گفت: «ای استادنیکو، چه عمل نیکو کنم تا حیات جاودانی یابم؟» ۷۱ وی را گفت: «از چه سبب مرا نیکو گفتی و حال آنکه کسی نیکو نیست، جز خدا فقط. لیکن اگر بخواهی داخل حیات شوی، احکام را نگاه دار.» ۸۱ بدو گفت: «کدام احکام؟» عیسی

گفت: «قتل مکن، زنا مکن، دزدی مکن، شهادت دروغ مده، ۹۱ و پدر و مادر خود را حرمت دار و همسایه خود را مثل نفس خود دوست دار.» ۱۰۲ جوان وی را گفت: «همه اینها را از طفولیت نگاه داشتم. دیگر مرا چه ناقص است؟» ۱۲ عیسی بدو گفت: «اگر بخواهی کامل شوی، رفته

مایملک خود را بفروش و به فقراء بده که در آسمان گنجی خواهی داشت؛ و آمده مرا متابعت نما.» ۲۲ چون جوان این سخن را شنید، دل تنگ شده،

برفت زیرا که مال بسیار داشت. ۳۲ عیسی

به شاگردان خود گفت: «هر آینه به شما میگویم که شخص دولتمند به ملکوت آسمان به دشواری داخل میشود. ۴۲ و باز شمارا میگویم که گذشتن شتر از سوراخ سوزن، آسانتر است از دخول شخص

دولتمند در ملکوت خدا.»^{۵۲} شاگردان چون شنیدند، بغایت متحیر گشته، گفتند: «پس که میتواند نجات یابد؟»^{۶۲} عیسی متوجه ایشان شده، گفت: «نزد انسان این محال است لیکن نزد خدا همه چیز ممکن است.»^{۷۲} آنگاه پطرس در جواب گفت: «اینگ ما همه چیزها را ترک کرده، تو را متابعت میکنیم. پس ما را چه خواهد بود؟»^{۸۲} عیسی ایشان را گفت: «هر آینه

به شما میگویم شما که مرا متابعت نموده‌اید، در معاد وقتی که پسر انسان بر کرسی جلال خود نشیند، شما نیز به دوازده کرسی نشسته، بر دوازده سبط اسرائیل داوری خواهید نمود.^{۹۲} و هر که بخاطر اسم من، خانه‌ها یا برادران

یا خواهران یا پدر یا مادر یا زن یا فرزندان یا زمینها را ترک کرد، صد چندان خواهدیافت و وارث حیات جاودانی خواهد گشت.^{۱۰۳} لیکن بسا اولین که آخرین میگردند و آخرین، اولین!

۰۲

حکایت کارگران و مزد برابر^۱ زیرا

ملکوت آسمان صاحبخانه‌ای را ماند که بامدادان بیرون رفت تا عمله بجهت تاکستان خود به مزد بگیرد.^۲ پس با عمله، روزی یک دینار قرار داده، ایشان را به تاکستان خود فرستاد.^۳ و قریب به ساعت سوم بیرون رفته، بعضی دیگر را در بازار بیکار ایستاده دید.^۴ ایشان را نیز گفت: «شما هم به تاکستان بروید و آنچه حق شما است به شما میدهم.» پس رفتند.^۵ باز قریب به ساعت ششم و نهم رفته، همچنین کرد.^۶ و قریب

به ساعت یازدهم رفته، چند نفر دیگر بیکار ایستاده یافت. ایشان را گفت: «از بهر چه تمامی روز

در اینجا بیکار ایستاده‌اید؟»^۷ گفتند: «هیچکس ما

را به مزد نگرفت.» بدیشان گفت: «شما نیز به تاکستان بروید و حق خویش را خواهید یافت.»^۸ و چون وقت شام رسید، صاحب تاکستان به ناظر

خود گفت: «مزدوران را طلبیده، از آخرین گرفته تا اولین مزد ایشان را اداکن.»^۹ پس یازده ساعتیان آمده، هر نفری دیناری یافتند.^{۱۰} و اولین

آمده، گمان بردند که بیشتر خواهند یافت. ولی ایشان نیز هر نفری دیناری یافتند. ^{۱۱} اما چون گرفتند، به صاحبخانه شکایت نموده، ^{۲۱} گفتند که «این آخرین، یک ساعت کار کردند و ایشان را با ما که متحمل سختی و حرارت روز گردیدهایم مساوی ساختهای؟» ^{۳۱} او در جواب یکی از ایشان گفت: «ای رفیق بر تو ظلمی نکردم. مگر به دیناری با من قرار ندادی؟» ^{۴۱} حق خود را گرفته برو. میخواهم بدین آخری مثل تو دهم. ^{۵۱} آیا مرا جایز نیست که از مال خود آنچه خواهم بکنم؟ مگر چشم توب است از آن رو که من نیکو هستم؟» ^{۶۱} بنابراین اولین آخرین و آخرین اولین خواهند شد، زیرا خوانده‌شنگان بسیارند و برگزینگان کم.»

سومین پیشگویی عیسی درباره مرگ خود

(مرقس ۰۱: ۴۳ - ۲۳، لوقا ۸۱: ۴۳ - ۱۳) ^{۷۱}

و چون عیسی به اورشلیم میرفت، دوازده شاگرد خود را در اثنای راه به خلوت طلبیده بدیشان گفت: ^{۸۱} «اینک به سوی اورشلیم میرویم و پسر انسان به روسای کهنه و کاتبان تسلیم کرده خواهد شد و حکم قتل او را خواهند داد، ^{۹۱} و او را به امته‌ها خواهند سپرد تا او را استهزا کنند و تازیانه زنند و مصلوب نمایند و در روز سوم خواهد برخاست.»

تعلیم درباره خدمت به دیگران

(مرقس ۰۱: ۵۴ - ۵۳)

^{۱۰۲} آنگاه مادر دو پسر زبدي با پسران خود نزد وی آمده و پرستش نموده، از او چیزی درخواست کرد. ^{۱۲} بنو گفت: «چه خواهش داری؟» گفت: «بفرما تا این دو پسر من در ملکوت تو، یکی بر دست راست و دیگری بر دست چپ تو بنشینند.» ^{۲۲} عیسی در جواب گفت: «نمادانی چه میخواهید. آیا میتوانید از آن کاسهای که من مینوشم، بنوشید و تعمیدی را که من میبایم، بیابید؟» بنو گفتند: «میتوانیم.» ^{۳۲} ایشان

را گفت: «البته از کاسه من خواهید نوشید و تعمیدی را که من میبایم، خواهید یافت. لیکن نشستن بهدست راست و چپ من، از آن من نیست که بدهم، مگر به کسانی که از جانب پدرم برای ایشان مهیا شده است.»

۴۲ اما چون آن ده شاگرد شنیدند، بر آن دوبرادر به دل رنجیدند. ۵۲ عیسی ایشان را پیش طلبیده، گفت: «آگاه هستید که حکام امتهای برایشان سروری میکنند و روسا بر ایشان مسلطند. ۶۲ لیکن در میان شما چنین نخواهد بود، بلکه هر که در میان شما میخواهد بزرگ گردد، خادم شما باشد. ۷۲ و هر که میخواهد در میان شما مقدم بود، غلام شما باشد. ۸۲ چنانکه پسر انسان نیامده تا مخدوم شود بلکه تا خدمت کند و جان خود را در راه بسیاری فدا سازد.»

شفای فقیر کور

(مرقس ۰۱: ۲۵ - ۶۴، لوقا ۸۱: ۳۴ - ۵۳)

۹۲ و هنگامی که از اریحا بیرون میرفتند، گروهی بسیار از عقب او میآمدند. ۰۳ که ناگاه دومی کور کنار راه نشسته، چون شنیدند که عیسی در گذر است، فریاد کرده، گفتند: «خداوند، پسر داود، بر ما ترحم کن!» ۱۳ و هر چند خلق ایشان را نهیب میدادند که خاموش شوند، بیشتر فریادکنان میگفتند: «خداوند، پسر داود، بر ما ترحم فرما!» ۲۳ پس عیسی ایستاده، به آواز بلند گفت: «چه میخواهید برای شما کنم؟» ۳۳ به وی گفتند: «خداوند، اینکه چشمان ما بازگردد!» ۴۳ پس عیسی ترحم

نموده، چشمان ایشان را لمس نمود که در ساعت بینا گشته، از عقب او روانه شدند.

۱۲

ورود مظفرانه عیسی به اورشلیم

(مرقس ۱۱: ۱ - ۱۱، لوقا ۹۱: ۸۲ - ۴۴، یوحنا ۲۱: ۲۱ - ۹۱)

^۱ و چون نزدیک به اورشلیم رسیده، وارد بیتفاجی نزد کوه زیتون شدند. آنگاه عیسی دو نفر از شاگردان خود را فرستاده، ^۲ بدیشان گفت: «در این قر بهای که پیش روی شماست بروید و در حال، الاغی با کره‌اش بسته خواهید یافت. آنها را باز کرده، نزد من آورید. ^۳ و هرگاه کسی به شما سخنی گوید، بگویید خداوند بدینها احتیاج دارد که فی الفور آنها را خواهد فرستاد.» ^۴ و این همه واقع شد تا سخنی که نبی گفته است تمام شود

^۵ که «دختر صهیون را گویید اینک پادشاه تو نزد تو می‌آید با فروتنی و سواره بر حمار و بر کره الاغ.» ^۶ پس شاگردان رفته، آنچه عیسی بدیشان امر فرمود، بعمل آوردند ^۷ و الاغ را با کره آورده، رخت خود را بر آنها انداختند و او بر آنها سوار شد. ^۸ و گروهی بسیار، رختهای خود را در راه گسترانیدند و جمعی از درختان شاخه‌ها بریده، در راه می‌گسترند. ^۹ و جمعی از پیش و پس او رفته، فریادکنان می‌گفتند: «هوشیانا پسر داودا، مبارک باد کسیکه به اسم خداوند می‌آید! هوشیانا در اعلیٰ علین!» ^{۱۰} و چون وارد اورشلیم شد، تمام شهر به آشوب آمده، می‌گفتند: «این کیست؟» ^{۱۱} آن گروه گفتند: «این است عیسی نبی از ناصره جلیل.»

تطهیر هیکل

(مرقس ۱۱: ۲۱ - ۹۱، لوقا ۹: ۵۴ - ۸۴)

^{۲۱} پس عیسی داخل هیکل خدا گشته، جمیع کسانی را که در هیکل خرید و فروش میکردند، بیرون نمود و تختهای صرافان و کرسیهای کبوترفروشان را واژگون ساخت. ^{۲۱} و ایشان را گفت: «مَتُوب است که خانه من خانه دعا نامیده میشود. لیکن شما مغاره دزدان ساختهاید.» ^{۴۱} و کوران و شلان در هیکل، نزد او آمدند و ایشان را شفا بخشید.

^{۵۱} اما روسای کهنه و کاتبان چون عجایی که از او صادر می‌گشت و کودکان را که در هیکل فریاد برآورده، «هوشیانا پسر داودا» می‌گفتند، غضبناک گشته، ^{۶۱} به وی گفتند: «نماتشوی آنچه

اینها میگویند؟» عیسی ببیشان گفت: «بلا مگر نخواندهاید این که از دهان کودکان و شیرخوارگان حمد را مهیا ساختی؟»^{۷۱} پس ایشان را و آگاهداره، از شهر بسوی بیت عنیارفته، در آنجا شب را بسر برد.

دعا

(مرقس ۱۱: ۰۲ - ۵۲)

^{۸۱} بامدادان چون به شهر مراجعت میکرد، گرسنه شد. ^{۹۱} و در کناره راه یک درخت انجیر دیده، نزد آن آمد و جز برگ بر آن هیچ نیافت. پس آن را گفت: «از این به بعد میوه تا به ابد بر تونشود!» که در ساعت درخت انجیر خشکید! ^{۹۲} چون شاگردان این را دیدند، متعجب شده، گفتند: «چه بسیار زود درخت انجیر خشک شده است!» ^{۱۲} عیسی در جواب ایشان گفت: «هرآینه به شما میگویم اگر ایمان میداشتید و شک نمی نمودید، نه همین را که به درخت انجیر شدمی کردید، بلکه هر گاه بدین کوه می گفتید "منتقل شده به دریا افکنده شو" چنین میشد. ^{۲۲} و هرآنچه بایمان به دعا طلب کنید، خواهید یافت.»

سوال درباره اقتدار عیسی

(مرقس ۱۱: ۶۲ - ۳۳، لوقا ۰۲: ۱ - ۸)

^{۳۲} و چون به هیکل درآمده، تعلیم میداد، روسای کهنه و مشایخ قوم نزد او آمده، گفتند: «به چه قدرت این اعمال را مینمایی و کیست که این قدرت را به تو داده است؟» ^{۴۲} عیسی در جواب ایشان گفت: «من نیز از شما سخنی میپرسم. اگر آن را به من گوئید، من هم به شما گویم که این اعمال را به چه قدرت مینمایم: ^{۵۲} تعمید یحیی از کجا بود؟ از آسمان یا از انسان؟» ایشان با خونتفکر کرده، گفتند که «اگر گوئیم از آسمان بود، زیرا همه یحیی را نبی میدانند.» ^{۷۲} پس در جواب عیسی

گفتند: «نمادانیم.» بدیشان گفت: «من هم شما را نمی گویم که به چه قدرت این کارها را می کنم.

حکایت دو پسر

(مرقس ۱۱: ۶۲-۳۳، لوقا ۰۲: ۱-۸)

^{۸۲} لیکن چه گمان دارید؟ شخصی را دو پسر بود. نزد نخستین آمده، گفت: «ای فرزند امروز به تاجکستان من رفته، به کار مشغول شو.» ^{۹۲} در جواب گفت: «خواهم رفت.» اما بعد پشیمان گشته، برفت. ^{۹۳} و به دومین

نیز همچنین گفت. او در جواب گفت: «ای آقا من میروم.» ولی نرفت. ^{۱۳} کدامیک از این دو خواهش پدر را بهجا آورد؟ گفتند: «اولی.» عیسی بدیشان گفت: «هرآینه به شما میگویم که باجگیران و فاحشه هاقیل از شما داخل ملکوت خدا میگردند، ^{۲۳} زانرو که بجای از راه عدالت نزد شما

آمد و بدو ایمان نیاوردید، اما باجگیران و فاحشهها بدو ایمان آوردند و شما چون دیدید آخر هم پشیمان نشدید تا بدو ایمان آورید.

حکایت باغبانهای ظالم

(مرقس ۲۱: ۱-۲۱، لوقا ۰۲: ۹-۹۱)

^{۳۳} و مثلی دیگر بشنوید: صاحبخانههای بود که تاکستانهای غرس نموده،

خطرهای گردش کشید و چرخشتی در آن کند و برجی بنا نمود. پس آن را به دهقانان سپرده، عازم سفر شد. ^{۴۳} و چون موسم میوه نزدیک شد، غلامان خود را نزد دهقانان فرستاد تا میوه های او را بردارند. ^{۵۳} اما دهقانان غلامانش را گرفته، بعضی را زدند و بعضی را کشتند و بعضی را سنگسار

نمودند. ^{۶۳} باز غلامان دیگر، بیشتر از اولین فرستاده، بدیشان نیز به همانطور سلوک نمودند. ^{۷۳} بالاخره پسر خود را نزد ایشان فرستاده، گفت: «پسر مرا حرمت خواهند داشت.» ^{۸۳} اما دهقانان چون پسر را دیدند با خود گفتند: «این وارث است. بیایید او را بکشیم و میراثش را ببریم.» ^{۹۳} آنگاه

او را گرفته، بیرون تاکستان افکند، کشتند. ^۴ پس چون مالک تاکستان

آید، به آن دهقانان چه خواهد کرد؟»^{۱۴} گفتند: «البته آن بدکاران را به سختی هلاک خواهد کرد و باغ را به باغبانان دیگر خواهد سپرد که میوه هایش را در موسم بدودهند.»

^{۲۴} عیسی بدیشان گفت: «مور در کتب هرگز نخوانداید این که سنگی را که معمارانش ردنمودند، همان سر زوایه شده است. این از جانب خداوند آمد و در نظر ما عجیب است. ^{۳۴} از این جهت شما را میگویم که ملکوت خدا از شما گرفته شده، به امتی که میوه اش را بیاورند، عطا خواهد شد. ^{۴۴} و هر که بر آن سنگ افتد، منکسر شود و اگر آن بر کسی افتد، نرمش سازد.»^{۵۴} و چون روسای کهنه و فریسیان مثل هایش راشنیدند، دریافتند که درباره ایشان میگوید. ^{۶۴} و چون خواستند او را گرفتار کنند، از مردم ترسیدند زیرا که او را نبی میدانستند.

۲۲

حکایت جشن عروسی

^۱ و عیسی توجه نموده، باز به مثلها ایشان را خطاب کرده، گفت:

^۲ «ملکوت آسمان پادشاهی را ماند که برای پسر خویش عروسی کرد. ^۳ و غلامان خود را فرستاد تا دعوتشدگان را به عروسی بخوانند و نخواستند بیایند. ^۴ باز غلامان دیگر روانه نموده، فرمود: "دعوتشدگان را بگویید که اینک خوان خود را حاضر ساختهام و گاو و پرواریهای من گشته شده

و همه چیز آماده است، به عروسی بیایید." ^۵ ولی ایشان بیاعتنایی نموده، راه خود را گرفتند، یکی به مزرعه خود و دیگری به تجارت خویش رفت. ^۶ و دیگران غلامان او را گرفته، دشنام داده، کشتند. ^۷ پادشاه چون شنید، غضب نموده، لشکر یان خود را فرستاده، آن قاتلان را به قتل رسانید و شهر ایشان را بسوخت. ^۸ آنگاه غلامان خود را فرمود: "عروسی حاضر است؛ لیکن دعوتشدگان لیاقت نداشتند. ^۹ الان به شوارع عامه بروید و هر که را بیایید به عروسی بطلبید." ^{۱۰} پس آن غلامان بهسر راهها رفته، نیک و

بد هرکه را یافتند جمع کردند، چنانکه خانه عروسی از مجلسیان مملو گشت. ^{۱۱} آنگاه پادشاه بجهت دیدن اهل مجلس داخل شده، شخصی را در آنجا دید که جامه عروسی در بر ندارد. ^{۲۱} بدو گفت: «ای عزیز چطور در اینجا آمدی و حال آنکه جامه عروسی در بر نداری؟» او خاموش شد. ^{۳۱} آنگاه پادشاه خادمان خود را فرمود: «این شخص را دست و پا بسته بردارید و در ظلمت خارجی اندازید، جایی که گریه و فشار دندان باشد.» ^{۴۱} زیرا طلبندگان بسیارند و برگزیدگان کم.»

سوال درباره پرداخت باج و خراج

(مرقس ۲۱: ۷۱ - ۳۱، لوقا ۰۲: ۶۲ - ۰۲)

^{۵۱} پس فریسیان رفته، شورا نمودند که چطور او را در گفتگو گرفتار سازند. ^{۶۱} و شاگردان خود را با هیرودیان نزد وی فرستاده، گفتند: «استاد ما دانیم که صادق هستی و طریق خدا را به راستی تعلیم مینمایی و از کسی باک نداری زیرا که به ظاهر خلق نمی نگری. ^{۷۱} پس به ما بگو رای تو چیست. آیا جز به دادن به قیصر رواست یا نه؟» ^{۸۱} عیسی شرارت ایشان را درک کرده، گفت: «ای ریاکاران، چرا مرا تجربه میکنید؟ ^{۹۱} سکه جز به را به من بنمایید.» ایشان دیناری نزد وی آوردند. ^{۱۰۲} بدیشان گفت: «این صورت و رقم از آن کیست؟» ^{۱۲} بدو گفتند: «از آن قیصر.» بدیشان گفت: «مال قیصر را به قیصر ادا کنید و مال خدا را به خدا!» ^{۲۲} چون ایشان شنیدند، متعجب شدند او را واگذارده، برفتند.

سوال درباره قیامت

(مرقس ۲۱: ۷۲ - ۸۱، لوقا ۰۲: ۰۴ - ۷۲)

^{۳۲} و در همان روز، صدوقیان که منکر قیامت هستند نزد او آمده، سوال نموده، ^{۴۲} گفتند: «ای استاد، موسی گفت اگر کسی بیالود بمیرد، میباید برادرش زن او را نکاح کند تا نسلی برای برادر خود پیدا نماید. ^{۵۲} باری در میان ما هفت برادر بودند که اول زنی گرفته، بمرد و چون اولادی نداشت زن را به برادر خود ترک کرد. ^{۶۲} و همچنین دومین و سومین

تا هفتمین. ۷۲ و آخر از همه آن زن نیز مرد. ۸۲ پس او در قیامت، زن کدامیک از آن هفت خواهد بود زیرا که همه او را داشتند؟» ۹۲ عیسی در جواب ایشان گفت: «گمراه هستید از اینرو که کتاب و قوت خدا را در نیاقهید، ۷۳ زیرا که در قیامت، نه نکاح میکنند و نه نکاح کرده میشوند بلکه مثل ملائکه خدا در آسمان میباشند. ۱۳ اما درباره قیامت مردگان، آیا نخواندهاید کلامی را که خدا به شما گفته است، ۲۳ من هشتم خدای ابراهیم و خدای اسحاق و خدای یعقوب؟ خدا، خدای مردگان نیست بلکه خدای زندگان است.»

بزرگترین حکم

(مرقس ۲۱: ۴۳ - ۸۲)

۳۳ و آن گروه چون شنیدند، از تعلیم وی متحیر شدند. ۴۳ اما چون فریسیان شنیدند که صدوقیان را مجاب نموده است، با هم جمع شدند. ۵۳ و یکی از ایشان که فقیه بود، از وی به طریق امتحان سوال کرده، گفت: ۶۳ «ای استاد، کدام حکم در شریعت بزرگتر است؟» ۷۳ عیسی وی را گفت: «اینکه خداوند خدای خود را به همه دل و تمامی نفس و تمامی فکر خود محبت نما. ۸۳ این است حکم اول و اعظم. ۹۳ و دوم مثل آن است یعنی همسایه خود را مثل خود محبت نما. ۱۰۴ بدین دو حکم، تمام تورات و صحف انبیاء متعلق است.»

ناتوانی از جواب دادن به عیسی

(مرقس ۲۱: ۷۳ - ۵۳، لوقا ۰۲: ۴۴ - ۱۴)

۱۴ و چون فریسیان جمع بودند، عیسی از ایشان پرسیده، ۲۴ گفت: «درباره مسیح چه گمان میبرید؟ او پسر کیست؟» بدو گفتند: «پسر داود.» ۳۴ ایشان را گفت: «پس چطور داود در روح، او را خداوند میخواند؟ چنانکه میگوید: ۴۴ "خداوند به خداوند من گفت، بهدست راست من بنشین تا دشمنان تو را پای انداز تو سازم." ۵۴ پس هرگاه داود

او را خداوند میخواند، چگونه پسرش میباشد؟»^{۶۴} و هیچکس قدرت جواب وی هرگز نداشت و نه کسی از آن روز دیگر جرات سوال کردن از او نمود.

۳۲

هشدار به رهبران مذهبی

(مرقس ۲۱: ۰۴ - ۸۳، لوقا ۰۲: ۷۴ - ۵۴)

^۱ آنگاه عیسی آن جماعت و شاگردان خود را خطاب کرده،^۲ گفت: «کاتبان و فریسیان بر کرسی موسی بنشینند.^۳ پس آنچه به شما گویند، نگاه دارید و بهجا آورید، لیکن مثل اعمال ایشان مکنید زیرا میگویند و نمی کنند.^۴ زیرا بارهای گران و دشوار رامی بندند و بر دوش مردم مینهند

و خود نمی خواهند آنها را به یک انگشت حرکت دهند.^۵ و همه کارهای خود را میکنند تا مردم، ایشان را ببینند. حمایلهای خود را عریض و دامنهای قباي خود را پهن میسازند،^۶ و بالا نشستن در ضیافتها و کرسیهای صدر در کنایس را دوست میدارند،^۷ و تعظیم در کوچها را و اینکه مردم

ایشان را آقا آقا بخوانند.^۸ لیکن شما آقا خوانده مشوید، زیرا استاد شما یکی است یعنی مسیح و جمیع شما برادرانید.^۹ و هیچکس را بر زمین، پدر

خود مخوانید زیرا پدر شما یکی است که در آسمان است.^{۱۰} و پیشوا خوانده مشوید، زیرا پیشوای شما یکی است یعنی مسیح.^{۱۱} و هرکه از شما بزرگتر

باشد، خادم شما بود.^{۱۲} و هرکه خود را بلند کند، پست گردد و هرکه خود را فروتن سازد سرافراز گردد.

عیسی رهبران مذهبی را محکوم میکند

^{۳۱} وای بر شما ی کاتبان و فریسیان ریاکار که در ملکوت آسمان را به روی مردم میندید، زیرا خود داخل آن نمی شوید و داخلشوندگان را از دخول مانع میشوید.^{۴۱} وای بر شما ی کاتبان و فریسیان ریاکار، زیرا خانه های بیو هزان رامی بلعید و از روی ریا نماز را طویل میکنید؛ از آنرو

عذاب شدیدتر خواهید یافت. ^{۵۱} وای بر شمای کاتبان و فریسیان ریاکار، زیرا که بر و بحر را میگردید تا مریدی پیدا کنید و چون پیدا شدو را دو مرتبه پستتر از خود، پسر جهنم میسازید! ^{۶۱} وای بر شمای راهنمایان کور که میگوئید “هرکه به هیکل قسم خورد باکی نیست لیکن هرکه به طلای هیکل قسم خورد باید وفا کند.” ^{۷۱} ای نادانان و نابینایان، آیا کدام

افضل است؟ طلا یا هیکلی که طلا را مقدس میسازد؟ ^{۸۱} “و هرکه به منبج قسم خورد باکی نیست لیکن هرکه به هدیهایی که بر آن است قسم خورد، باید ادا کند.” ^{۹۱} ای جهال و کوران، کدام افضل است؟ هدیه یا منبج که هدیه را تقدیس مینماید؟ ^{۱۰۲} پس هرکه به منبج قسم خورد، به آن و به هرچه بر آن است قسم خورده است؛ ^{۱۲} و هرکه به هیکل قسم خورد، به آن و به او که در آن ساکن است، قسم خورده است؛ ^{۲۲} و هرکه به آسمان قسم خورد، به کرسی خدا و به او که بر آن نشسته است، قسم خورده باشد.

^{۳۲} وای بر شمای کاتبان و فریسیان ریاکار که نعناع و شبت و زیره را عشر میدهند و اعظم احکام شریعت، یعنی عدالت و رحمت و ایمان را ترک کردهاید! میبایست آنها را بهجا آورده، اینها را نیز ترک نکرده باشید. ^{۴۲} ای راهنمایان کور که پشه را صافی میکند و شتر را فرو میبرد! ^{۵۲} وای بر شمای کاتبان و فریسیان ریاکار، از آن رو که بیرون پیاله و بشقاب را پاک مینمایید و درون آنها مملو از جبر و ظلم است. ^{۶۲} ای فریسی کور، اول درون پیاله و بشقاب را طاهر ساز تا بیرونش نیز طاهر شود! ^{۷۲} وای بر شمای کاتبان و فریسیان ریاکار که چون قبور سفید شده میباشید که از بیرون، نیکو مینمایید لیکن درون آنها از استخوانهای مردگان و سایر نجاسات پر است! ^{۸۲} همچنین شما نیز طاهر به مردم عادل مینمایید، لیکن باطن از ریاکاری و شرارت مملو هستید. ^{۹۲} وای بر شمای کاتبان و فریسیان ریاکار که قبرهای انبیا را بنا میکنید

و مدفنهای صادقان رازینت میدهد،^{۵۳} و میگوید: «اگر در ایام پدران خود میبودیم، در ریختن خون انبیا با ایشان شریک نمی شدیم!»^{۱۳} پس بر خود شهادت میدهد که فرزندان قاتلان انبیا هستید.^{۲۳} پس شما پیمانه

پدران خود را لیریز کنید!^{۳۳} ای ماران و افعیزادگان! چگونه از عذاب جهنم فرار خواهید کرد؟^{۴۳} لهذا الحال انبیا و حکماء و کاتبان نزد شما میفرستم

و بعضی را خواهید کشت و به دار خواهید کشید و بعضی را درکنایس خود تاز یانه زده، از شهر به شهر خواهید راند،^{۵۳} تا همه خونهای صادقان که بر زمین ریخته شد بر شما وارد آید، از خون هابیل صدیق تا خون زکر یا ابن برخیا که او را در میان هیکل و مذبح کشتید.^{۶۳} هرآینه به شما میگویم که

این همه بر این طایفه خواهد آمد!

انوه عیسی برای اورشلیم

^{۷۳} «ای اورشلیم، اورشلیم، قاتل انبیا و سنگسار کننده مرسلان خود! چند مرتبه خواستم فرزندان تو را جمع کنم، مثل مرغی که جوجه های خود را زیر بال خود جمع میکند و نخواستی!^{۸۴} اینک خانه شما برای شما

ویران گذارده میشود.^{۹۳} زیرا به شما میگویم از این پس مرا نخواهید دید

تا بگوئید مبارک است او که به نام خداوند میآید.»

۴۲

آینده جهان

(مرقس ۳۱: ۰۲ - ۱، لوقا ۱۲: ۴۲ - ۵)

^۱ پس عیسی از هیکل بیرون شده، برفت. و شاگردانش پیش آمدند تا عمارتهای هیکل را بدو نشان دهند. ^۲ عیسی ایشان را گفت: «آیا همه این چیزها را نمی بینید؟ هرآینه به شما میگویم در اینجا سنگی بر سنگی گذارده خواهد شد که به زیر افکنده نشود!»^۳ و چون به کوه زیتون نشسته بود،

شاگردانش در خلوت نزد وی آمده، گفتند: «به ما بگو که این امور کی واقع میشود و نشان آمدن تو و انقضای عالم چیست.»

۴ عیسی در جواب ایشان گفت: «زنهار کسی شما را گمراه نکند! ۵ ز آنرو که بسا به نام من آمده خواهند گفت که من مسیح هستم و بسیاری را گمراه خواهند کرد. ۶ و جنگها و اخبار جنگها را خواهید شنید. زنهار مضطرب مشوید زیرا که وقوع این همه لازم است، لیکن انتها هنوز نیست. ۷ زیرا قومی با قومی و مملکتی با مملکتی مقاومت خواهند نمود و قحطیها و وباها و زلزلهها در جایها پدید آید. ۸ اما همه اینها آغاز دردهای زه است. ۹ آنگاه شما را به مصیبت سپرده، خواهند کشت و جمیع امتها بجهت اسم من از شما نفرت کنند. ۱۰ و در آن زمان، بسیاری لغزش خورده، یکدیگر را تسلیم کنند و از یکدیگر نفرت گیرند. ۱۱ و بسا انبیای کذب ظاهر شده، بسیاری را گمراه کنند. ۱۲ و بجهت افزونی گناه محبت بسیاری سرد خواهد شد. ۱۳ لیکن هرکه تا به انتها صبر کند، نجات یابد. ۱۴ و به این بشارت ملکوت در تمام عالم موعظه خواهد شد تا بر جمیع امتها شهادتی شود؛ آنگاه انتها خواهد رسید.

۱۵ «پس چون مکروه ویرانی را که به زبان دانیال نبی گفته شده است، در مقام مقدس بر پاشده ببینید هرکه خواند دریافت کند ۱۶ آنگاه هرکه در یهودیه باشد به کوهستان بگریزد؛ ۱۷ و هرکه بر بام باشد، بجهت برداشتن چیزی از خانه به زیر نیاید؛ ۱۸ و هرکه در مزرعه است، بجهت برداشتن رخت خود برنگردد. ۱۹ لیکن وای بر آبستنان و شیر دهندگان در آن ایام! ۲۰ پس دعا کنید تا فرار شما در زمستان یا در سبت نشود، ۲۱ زیرا که در آن زمان چنان مصیبت عظیمی ظاهر میشود که از ابتدا عالم تا کنون نشده و نخواهد شد! ۲۲ و اگر آن ایام کوتاه نشدی، هیچ بشری نجات نیافتی، لیکن بخاطر برگزیدگان، آن روزها کوتاه خواهد شد.

بازگشت مسیح

(مرقس ۳۱: ۱۳ - ۱۲، لوقا ۱۲:

۳۳ - ۵۲) ۳۲ آنگاه اگر کسی به شما گوید: "اینک مسیح در اینجا یا در آنجا است"

باور مکنید، ۴۲ زیرا که مسیحیان کاذب و انبیا کذبه ظاهر شده، علامات و معجزات عظیمه چنان خواهند نمود که اگر ممکن بودی برگزیدگان را نیز گمراه کردند. ۵۲ اینک شما را پیش خبر دادم.

۶۲ پس اگر شما را گویند: اینک در صحراست، بیرون مروید یا آنکه در خلوت است، باور مکنید، ۷۲ زیرا همچنانکه برق از مشرق ساطع شده، تا به مغرب ظاهر میشود، ظهور پسر انسان نیز چنین خواهد شد. ۸۲ و هر جا که مرداری باشد، کرکسان در آنجا جمع شوند. ۹۲ و فور بعد از مصیبت

آن ایام، آفتاب تاریک گردد و ماه نور خود را ندهد و ستارگان از آسمان فرو ریزند و قوتهای افلاک متزلزل گردد. ۱۰۳ آنگاه علامت پسر انسان در آسمان پدید گردد و در آن وقت، جمیع طوایف زمین سینه زنی کنند و پسر انسان را ببینند که بر ابرهای آسمان، با قوت و جلال عظیم میآید؛ ۱۳ و فرشتگان

خود را باصور بلند آواز فرستاده، برگزیدگان او را از بادهای اربعه از کران تا بکران فلک فراهم خواهند آورد.

۲۳ پس از درخت انجیر مثلش را فراگیرید که چون شاخهای نازک شده، برگها میآورد، می فهمید که تابستان نزدیک است. ۳۳ همچنین شما نیز چون این همه را ببیند، بفهمید که نزدیک بلکه بر در است. ۴۳ هر آینه به شما میگویم تا این همه واقع نشود، این طایفه نخواهد گذشت. ۵۳ آسمان

و زمین زایل خواهد شد، لیکن سخنان من هرگز زایل نخواهد شد.

انتظار برای بازگشت مسیح

(مرقس ۳۱: ۷۳ - ۲۳، لوقا ۱۲: ۸۳ - ۴۳)

۶۳ «اما از آن روز و ساعت هیچکس اطلاع ندارد، حتی ملائکه آسمان جز پدر من و بس. ۷۳ لیکن چنانکه ایام نوح بود، ظهور پسر انسان نیز چنان خواهد بود. ۸۳ زیرا همچنانکه در ایام قبل از طوفان میخوردند و میآشامیدند و نکاح میکردند و منکوحه میشدند تا روزی که نوح داخل کشتی گشت، ۹۳ و نفهمیدند تا طوفان آمده، همه را ببرد، همچنین ظهور پسر انسان نیز خواهد بود. ۱۰۴ آنگاه دو نفری که در مزرعهای میباشند، یکی گرفته و دیگری واگذارده شود. ۱۱۴ و دو زن که دستاس میکنند، یکی گرفته و دیگری رها شود. ۱۲۴ پس بیدار باشید زیرا که نمی دانید در کدام ساعت خداوند شما میآید. ۱۳۴ لیکن این را بدانید که اگر صاحبخانه میدانست در چه پاس از شب دزد میآید، بیدار می ماند و نمی گذاشت که به خانه اش نقب زند. ۱۴۴ لهذا شما نیز حاضر باشید، زیرا در ساعتی که

گمان نبرید، پسر انسان میآید. ۱۵۴» پس آن غلام امین و دانا کیست که آقایش او را بر اهل خانه خود بگمارد تا ایشان را در وقت معین خوراک دهد؟ ۱۶۴ خوشبحال آن غلامی که چون آقایش آید، او را در چنین کار مشغول یابد. ۱۷۴ هر آینه به شما میگویم که او را بر تمام مایملک خود خواهد گماشت. ۱۸۴ لیکن هرگاه آن غلام شریر با خود گوید که آقای من در آمدن تاخیر مینماید، ۱۹۴ و شروع کند به زدن همقطاران خود و خوردن و نوشیدن با میگساران، ۲۰۵ هر آینه آقای آن غلام آید، در روزی که منتظر نباشد و در ساعتی که نداند، ۲۱۵ و او را دو پاره کرده، نصیبش را با ریاکاران قرار دهد در مکانی که گریه و فشار دندان خواهد بود.

۵۲

حکایت ده باکره

۱ «در آن زمان ملکوت آسمان مثل ده باکره خواهد بود که مشعلهای خود را برداشته، به استقبال داماد بیرون رفتند. ۲ و از ایشان پنج دانا و

پنج نادان بودند. ^۳ اما نادانان مشعلهای خود را برداشته، هیچ روغن با خود نبردند. ^۴ لیکن دانایان، روغن در ظروف خود بامشعلهای خویش برداشتند. ^۵ و چون آمدن داماد بطول انجامید، همه پینکی زده، خفتند. ^۶ و در نصف شب صدایی بلند شد که “اینک دامادی آید به استقبال وی بشتابید.” ^۷ پس تمامی آن باکرهها برخاسته، مشعلهای خود را اصلاح نمودند. ^۸ و نادانان، دانایان را گفتند: “از روغن خود به ما دهید زیرا مشعلهای ما خاموش میشود.” ^۹ اما دانایان در جواب گفتند: “نمی شود، مبادا ما و شما را کفاف ندهد. بلکه نزدیک فروشندگان رفته، برای خود بخرید.” ^{۱۰} و درحینی که ایشان بجهت خرید میرفتند، داماد برسد و آنانی که حاضر بودند، با وی به عروسی داخل شده، در بسته گریید. ^{۱۱} بعد از آن، باکره های دیگر نیز آمده، گفتند: “خداوندا برای ما باز کن.” ^{۱۲} او در جواب گفت: “هرآینه به شمامی گویم شما را نمی شناسم.” ^{۱۳} پس بیدار باشید زیرا که آن روز و ساعت را نمی دانید.

حکایت قنطارها ^{۴۱}

«زیرا چنانکه مردی عازم سفر شده، غلامان خود را طلبید و اموال خود را بدیشان سپرد، ^{۵۱} یکی را پنج قنطار و دیگری را دو وسومی را یک داد؛ هر یک را بحسب استعدادش. و بیدرنگ متوجه سفر شد. ^{۶۱} پس آنکه پنج قنطار یافته بود، رفته و با آنها تجارت نموده، پنج قنطار دیگر سود کرد. ^{۷۱} و همچنین صاحب دو قنطار نیز دو قنطار دیگر سود گرفت. ^{۸۱} اما آنکه یک قنطار گرفته بود، رفته زمین را کند و نقد آقای خود را پنهان نمود. ^{۹۱}»

«و بعد از مدت مدیدی، آقای آن غلامان آمده، از ایشان حساب خواست. ^{۱۰۲} پس آنکه پنج قنطار یافته بود، پیش آمده، پنج قنطار دیگر آورده، گفت: خداوندا پنج قنطار به من سپردی، اینک پنج قنطار دیگر سود کردم.» ^{۱۲} آقای او به وی گفت: آفرینای غلام نیک متدین! بر چیزهای اندک امین بودی، تو را بر چیزهای بسیار خواهم گماشت. به

شادی خداوند خود داخل شو! ۲۲ و صاحب دو قطار نیز آمده، گفت: ای آقا دو قطار تسلیم من نمودی، اینک دو قطار دیگر سودیافتهم. ۲۳ آفایش

وی را گفت: آفرینای غلام نیک متدین! بر چیزهای کم امین بودی، تو را بر چیزهای بسیار میگارم. در خوشی خداوند خود داخل شو! ۴۲ پس آنکه یک قطار گرفته بود، پیش آمده، گفت: ای آقا چون تو رامی شناختم که

مرد درشت خویی میبایستی، از جایی که نکاشتهای میدروی و از جایی که نیفشاندهای جمع میکنی، ۵۲ پس ترسان شده، رقم و قطار تو را زیر زمین

نهفتم. اینک مال تو موجود است. ۶۲ آفایش در جواب وی گفت: ای غلام شریر بیکاره! دانسته‌ای که از جایی که نکاشتهام میدروم و از مکانی که نیاشیدهام، جمع میکنم. ۷۲ از همین جهت تو را میبایست نقد مرابه صرافان بدهی تا وقتی که بیایم مال خود را باسود بیایم. ۸۲ الحال آن قطار

را از او گرفته، به صاحب ده قطار بدهید. ۹۲ زیرا به هر که دارد داده شود و افزونی یابد و از آنکه ندارد آنچه دارد نیز گرفته شود. ۱۰۳ و آن غلام بینفع را در ظلمت خارجی اندازید، جایی که گریه و فشار دندان خواهد بود.

روز داوری ۱۳

«اما چون پسر انسان در جلال خود باجمیع ملانکه مقدس خویش آید، آنگاه بر

کرسی جلال خود خواهد نشست، ۲۳ و جمیع امتها در حضور

او جمع شوند و آنها را از همدیگر جدایی کند به قسمی که شبان میشها را از بزها

جدایی کند. ۳۳ و میشها را بر دست راست و بزها را بر چپ خود قرار دهد. ۴۳ آنگاه

پادشاه به اصحاب طرف راست گوید: بیاییدای برکت

یافتگان از پدر من و ملکوتی را که از ابتدای عالم برای شما آماده شده است، به میراث گیرید.

۵۳ زیرا چون گرسنه بودم مرا طعام دادید، تشنه بودم

سیر آم نمودید، غریب بودم مرا جا دادید، ۶۳ عریان بودم مرا پوشانیدید،

مريض بودم عیادتكم كردید، در حبس بودم دیدن من آمدید. ۷۳ آنگاه عادلان به پاسخ گویند: ای خداوند، کی گرسنه ات دیدیم تاطعامت دهیم، یا تشنه ات یافتیم تا سیرآیت نماییم، ۸۳ یا کی تو را غریب یافتیم تا تو را جادهیم یا عریان تا بپوشانیم، ۹۳ و کی تو را مريض یا محبوس یافتیم تا عیادت کنیم؟ ۱۰۴ پادشاه در جواب ایشان گوید: هرآینه به شما میگویم، آنچه به یکی از این برادران کوچکترین من کردید، به من کردهاید. ۱۱۴ پس اصحاب طرف چپ را گوید: ای ملعونان، از من دور شوید در آتش جاودانی که برای ابلیس و فرشتگان او مهیا شده است. ۱۲۴ زیرا گرسنه بودم مرا خوراک ندادید، تشنه بودم مرا آب ندادید، ۱۳۴ غریب بودم مرا جا ندادید، عریان بودم مرا بپوشانیدید، مريض و محبوس بودم عیادتكم ننمودید. ۱۴۴ پس ایشان نیز به پاسخ گویند: ای خداوند، کی تو را گرسنه یا تشنه یا غریب یا برهنه یا مريض یا محبوس دیده، خدمت نکردیم؟ ۱۵۴ آنگاه در جواب ایشان گوید: هرآینه به شما میگویم، آنچه به یکی از این کوچکان نکردید، به من کردهاید. ۱۶۴ و ایشان در عذاب جاودانی خواهند رفت، اما عادلان در حیات جاودانی.»

۶۲

نوطه قتل عیسی

(مرقس ۴۱: ۱ - ۲، لوقا ۲۲: ۱ - ۲) ۱

و چون عیسی همه این سخنان را به اتمام رسانید، به شاگردان خود گفت: ۲ «مآنانید که بعد از دو روز عید فصح است که پسر انسان تسلیم کرده میشود تا مصلوب گردد.» ۳ آنگاه روسای کهنه و کاتبان و مشایخ قوم در دیوانخانه رئیس کهنه که قیافا نام داشت جمع شده، ۴ شورا نمودند تا عیسی را به حیلۀ گرفتار ساخته،

به قتل رسانند. ^۵ اما گفتند: «نه در وقت عید مبادا آشوبی در قوم بر پا شود.»

تذهین عیسی با عطر

(مرقس ۴: ۳-۹، یوحنا ۲۱: ۱-۱۱)

^۶ و هنگامی که عیسی در بیت عنیا در خانه شمعون ابرص شد، ^۷ زنی

با شیشهای عطر گرانبهانه نزد او آمده، چون بنشست بر سر وی ریخت. ^۸ اما شاگردانش چون این را دیدند، غضب نموده، گفتند: «چرا این اسراف شده است؟ ^۹ زیرا ممکن بود این عطر به قیمت گران فروخته و به فقرا داده شود.» ^{۱۰} عیسی این را درک کرده، بدیشان گفت: «چرا بدین زن زحمت می‌دهید؟ زیرا کار نیکو به من کرده است. ^{۱۱} زیرا که فقرا را همیشه نزد خود دارید اما مرا همیشه ندارید. ^{۱۲} و این زن که این عطر را بر بدنم

مالید، بجهت دفن من کرده است. ^{۱۳} هر آینه به شما می‌گویم هر جایی که در تمام عالم بدین بشارت موعظه کرده شود، کار این زن نیز بجهت یادگاری او مذکور خواهد شد.»

طرح خیانت یهودا

(مرقس ۴: ۴۱-۴۲، لوقا ۲۲: ۳-۶)

^{۴۱} «آنگاه یکی از آن دوازه که به یهودای اسخر یوطی مسمی بود، نزد روسای کهنه رفته، ^{۴۲} گفت: «مرا چند خواهید داد تا او را به شما تسلیم کنم؟» ایشان سی پاره نقره با وی قرار دادند. ^{۴۳} و از آن وقت در صدد فرصت شد تا او را بدیشان تسلیم کند.

آماده کردن فصح

(مرقس ۴: ۲۱-۲۲، لوقا ۲۲: ۷-۳۱)

^{۷۱} پس در روز اول عید فطیر، شاگردان نزد عیسی آمده، گفتند: «کجا می‌خواهی فصح را آماده کنیم تا بخوری؟» ^{۷۲} گفت: «به شهر، نزد فلان کس رفته، بدو گویید: "استاد می‌گوید وقت من نزدیک شد و فصح را

در خانه تو با شاگردان خود صرف مینمایم.»^{۹۱} شاگردان چنانکه عیسی ایشان را امر فرمود کردند و فصیح را مهیاساختند.

شام آخر

(مرقس ۴۱: ۷۱-۵۲، لوقا ۲۲: ۴۱-۰۳، یوحنا ۳۱: ۱۲-۰۳)

^{۷۰} چون وقت شام رسید با آن دوازده بنشست. ^{۱۲} و وقتی که ایشان غذا میخوردند، او گفت: «هرآینه به شما میگویم که یکی از شما مرا تسلیم میکند!»^{۲۲} پس بغایت غمگین شده، هریک از ایشان به وی سخن آغاز کردند که «خداوندا آیا من آنم؟»^{۳۲} او در جواب گفت: «آنکه دست با من در قلاب فرو برد، همان کس مرا تسلیم نماید!»^{۴۲} هرآینه پسر انسان

به همانطور که درباره او مکتوب است رحلت میکند. لیکن وای بر آنکسیکه پسر انسان بدست او تسلیم شود! آن شخص را بهتر بودی که تولد نیافتی!»^{۵۲} و یهوآکه تسلیمکننده وی بود، به جواب گفت: «ای استاد آیا من آنم؟» به وی گفت: «تو خود گفتی!»^{۶۲} و چون ایشان غذا میخوردند، عیسی نان را گرفته، برکت داد و پاره کرده، به شاگردان داد

وگفت: «بجویرید و بخورید، این است بدن من.»^{۷۲} وپیاله را گرفته، شکر نمود و بدیشان داده، گفت: «همه شما از این بنوشید،^{۸۲} زیرا که این است خون من در عهد جدید که در راه بسیاری بجهت آمرزش گناهان ریخته میشود.^{۹۲} اما به شمامی گویم که بعد از این از میوه مو دیگر نخواهم نوشید تا روزی که آن را با شما در ملکوت پدرخود، تازه آشامم.»

پیشگویی مجدد انکار پطرس

(مرقس ۴۱: ۶۲-۱۳)

پس تسبیح خواندند و به سوی کوه زیتون روانه شدند. ^{۱۳} آنگاه عیسی بدیشان گفت: «همه شما امشب درباره من لغزش میخورید چنانکه مکتوب است که شبان را میزنم و گوسفندان گله پراکنده میشوند.

۲۳ لیکن بعد از برخاستنم، پیش از شما به جلیل خواهم رفت.» ۲۳ پطرس

در جواب وی گفت: «هر گاه همه درباره تو لغزش خورند، من هرگز نخورم.»
 ۴۳ عیسی به وی گفت: «هر آینه به تو میگویم که در همین شب قبل از بانک زدن خروس، سه مرتبه مرا انکار خواهی کرد!» ۵۳ پطرس به وی گفت: «هرگاه مردنم با تو لازم شود، هرگز تو را انکار نکنم!» و

سایر شاگردان نیز همچنان گفتند.

باغ جتسمانی

(مرقس ۴۱: ۲۳ - ۲۴، لوقا ۲۲: ۹۳ - ۶۴)

۶۳ آنگاه عیسی با ایشان به موضعی که مسمی به جتسمانی بود رسیده،

به شاگردان خود گفت: «در اینجا بنشینید تا من رفته، در آنجا دعا کنم.»

۷۳ و پطرس و دو پسر زبدی را برداشته، بینهایت غمگین و دردناک شد.

۸۳ پس بدیشان گفت: «نفس من از غایت الم مشرف به موت شده است. در اینجا مانده با

من بیدار باشید.» ۹۳ پس قدری پیش رفته، به روی در افتاد و دعا کرده، گفت: «ای پدر

من، اگر ممکن باشد این پیاله از من بگذرد؛ لیکن نه به خواهش من، بلکه به اراده تو.»

۱۰۴ و نزد شاگردان خود آمده، ایشان را در خواب یافت. و به پطرس گفت: «آیا

همچنین نمی توانستید یک ساعت با من بیدار باشید؟» ۱۴ بیدار باشید و دعا کنید تا در معرض

آزمایش نیفتید! روح راغب است، لیکن جسم ناتوان.» ۲۴ و

بار دیگر رفته، باز دعا نموده، گفت: «ای پدر من، اگر ممکن نباشد که این پیاله بدون نوشیدن از

من بگذرد، آنچه اراده تو است بشود.» ۳۴ و آمده، باز ایشان را در خواب یافت زیرا که

چشمان ایشان سنگین شده بود. ۴۴ پس

ایشان را ترک کرده، رفت و دفعه سوم به همان کلام دعا کرد. ۵۴ آنگاه

نزد شاگردان آمده، بدیشان گفت: «مابقا را بخوابید و استراحت کنید.

الحال ساعت رسیده است که پسر انسان به دست گناهکاران تسلیم شود.

۶۴ برخیزید برویم. اینک تسلیمکننده من نزدیک است!»

دستگیری عیسی

(مرقس ۴۱: ۳۴ - ۲۵، لوقا ۲۲: ۷۴ - ۳۵، یوحنا ۸۱: ۱ - ۱۱)

۷۴ و هنوز سخن میگفت که ناگاه یهودا که یکی از آن دوازده بود با جمعی کثیر با شمشیرها و چوبها از جانب روساء کهنه و مشایخ قوم آمدند. ۸۴ و تسلیمکننده او بدیشان نشانی داده، گفته بود: «هرکه را بوسه زنم، همان است. او را محکم بگیرید.» ۹۴ در ساعت نزد عیسی آمده، گفت: «سلام یا سیدی!» و او را بوسید. ۵ عیسی وی را گفت: «ای رفیق، از بهر چه آمدی؟» آنگاه پیش آمده، دست بر عیسی انداخته، او را گرفتند. ۱۵ و ناگاه یکی از همراهان عیسی دست آورده، شمشیر خود را از غلاف کشیده، بر غلام رئیس کهنه زد و گوشش را از تن جدا کرد. ۲۵ آنگاه عیسی وی را گفت: «شمشیر خود را غلاف کن، زیرا هرکه شمشیر گیرد، به شمشیر هلاک گردد. ۳۵ آیا گمان میبری که نمی توانم الحال

از پدر خود درخواست کنم که زیاده از دوازده فوج از ملائکه برای من حاضر سازد؟ ۴۵ لیکن در این صورت کتب چگونه تمام گردد که همچنین میبایست بشود؟» ۵۵ در آن ساعت، به آن گروه گفت: گویا بر دزد بجهت گرفتن من با تیغها و چوبها بیرون آمدید! هر روز با شما در هیکل نشسته، تعلیم میدادم و مرا نگرفتید. ۶۵ لیکن این همه شد تا کتب انبیا تمام شود.» در آن وقت جمیع شاگردان او را واگذارده، بگریختند.

محاکمه در حضور قیافا

(مرقس ۴۱: ۳۵ - ۵۶)

۷۵ و آنانی که عیسی را گرفته بودند، او را نزد قیافا رئیس کهنه جایی که کاتبان و مشایخ جمع بودند، بردند. ۸۵ اما پطرس از دور در عقب او آمده، به خانه رئیس کهنه درآمد و با خادمان بنشست تا انجام کار را ببیند. ۹۵ پس روسای کهنه و مشایخ و تمامی اهل شورا طلب شهادت دروغ

بر عیسی می‌کردند تا او را بقتل رسانند،^{۴۶} لیکن نیافتند. با آنکه چند شاهد دروغ پیش آمدند، هیچ نیافتند. آخر دو نفر آمده،^{۴۶} گفتند: «این شخص

گفت: «می‌توانم هیکل خدا را خراب کنم و در سه روزش بنا نمایم.»^{۴۶} پس رئیس کهنه برخاسته، بدو گفت: «هیچ جواب نمی‌دهی؟ چیست که اینها بر تو شهادت می‌دهند؟»^{۴۶} اما عیسی خاموش ماند! تا آنکه رئیس کهنه روی به وی کرده، گفت: «تو را به خدای حی قسم میدهم ما را

بگوی که تو مسیح پس خدا هستی یا نه؟»^{۴۶} عیسی به وی گفت: «تو گفتی! و نیز شما رامی‌گویم بعد از این پسر انسان را خواهید دید که بر دست

راست قوت نشسته، بر ابرهای آسمان می‌آید»^{۴۶} در ساعت رئیس کهنه رخت خود راچاک زده، گفت: «کفر گفت! دیگر ما را چه حاجت به شهود است؟ الحال کفرش را شنیدید!»^{۴۶} چه مصلحت میبینید؟» ایشان

در جواب گفتند: «مستوجب قتل است!»^{۴۶} آنگاه آب دهان بر رویش

انداخته، او را طپانچه می‌زدند و بعضی سیلی زده،^{۴۶} می‌گفتند: «ای مسیح،

به ما نبوت کن! کیست که تو را زده است؟»

انکار پطرس

(مرقس ۴۱: ۶۶-۲۷، لوقا ۲۲: ۴۵-۵۶، یوحنا ۸۱: ۵۲-۷۲)

^{۴۶} اما پطرس در ایوان بیرون نشسته بود که ناگاه کنیزی نزد وی آمده،

گفت: «تو هم با عیسی جلیلی بودی!»^{۴۷} او روبروی همه انکار نموده، گفت: «نمادانم

چه می‌گویی!»^{۴۷} و چون به دهلیز بیرون رفت، کنیزی دیگر او را دیده، به حاضرین گفت:

«این شخص نیز از رفقای عیسی ناصری است!»^{۴۷} باز قسم خورده، انکار نمود که «این مرد

را نمی‌شناسم.»^{۴۷} بعد

از چندی، آنانی که ایستاده بودند پیش آمده، پطرس را گفتند: «الیه تو هم از اینها هستی زیرا

که لهجه تو بر تودلالت مینماید!»^{۴۷} پس آغاز لعن

کردن و قسم خوردن نمود که «این شخص را نمی‌شناسم.» و در ساعت

خروس بانگ زد^{۴۷} آنگاه پطرس سخن عیسی را به یاد آورد که گفته بود:

قیل از بانگ زدن خروس، سه مرتبه مرا انکار خواهی کرد.» پس بیرون رفته زارزار بگریست.

۷۲

محکوم شدن عیسی

(مرقس ۱: ۵۱، لوقا ۲۲: ۶۶ - ۱۷)

^۱ و چون صبح شد، همه روسای کهنه و مشایخ قوم بر عیسی شورا کردند که او را هلاک سازند. ^۲ پس او را بند نهاده، بردند و به پنطیوس پیلطس والی تسلیم نمودند.

خودکشی یهودا

^۳ در آن هنگام، چون یهودا تسلیمکننده او دید که بر او قنوا دادند، پشیمان شده، سی پاره نقره را به روسای کهنه و مشایخ رد کرده، ^۴ گفت: «گناه کردم که خون بیگناهی را تسلیم نمودم.» گفتند: «ما را چه، خود دانی!» ^۵ پس آن نقره را درهیکل انداخته، روانه شد و رفته خود را خفه نمود. ^۶ اما روسای کهنه نقره را بر داشته، گفتند: «انداختن این در بیتالمال جایز نیست زیرا خونبها است.» ^۷ پس شورا نموده، به آن مبلغ، مزرعه کوزهگر را بجهت مقبره غرباء خریدند. ^۸ از آن جهت، آن مزرعه تا امروز بحقل الدم مشهور است. ^۹ آنگاه سخنی که به زبان ارمیای نبی گفته شده بود تمام گشت که «سپاره نقره را برداشتند، بهای آن قیمت کرده شدهای که بعضی از بنیاسرائیل بر او قیمت گذارند. ^{۱۰} و آنها را بجهت مزرعه کوزهگر دادند، چنانکه خداوند به من گفت.»

در حضور پیلطوس

(مرقس ۵: ۲ - ۵، لوقا ۳۲: ۱ - ۵، یوحنا ۸۱: ۸۲ - ۸۳)

^{۱۱} اما عیسی در حضور والی ایستاده بود. پس والی از او پرسیده، گفت: «آیا تو پادشاه یهود هستی؟» عیسی بدو گفت: «تو میگویی!» ^{۱۲} و چون روسای کهنه و مشایخ از او شکایت میکردند، هیچ جواب نمی داد. ^{۱۳} پس

پیلطس وی را گفت: «نماشنوی چقدر بر تو شهادت میدهند؟»^{۴۱} اما در جواب وی، یک سخن هم نگفت، قسمی که والی بسیار متعجب شد.

صدر حکم مصلوب شدن

(مرقس ۵۱: ۶ - ۵۱، لوقا ۳۲: ۳۱ - ۵۲، یوحنا ۹۱: ۶۱ - ۹۱)

^{۵۱} و در هر عیدی، رسم والی این بود که یک زندانی، هر که را میخواستند، برای جماعت آزاد میکرد. ^{۴۱} و در آن وقت، زندانی مشهور، برابا نام داشت. ^{۷۱} پس چون مردم جمع شدند، پیلطس ایشان را گفت: «که را میخواهید برای شما آزاد کنم؟ برابا یا عیسی مشهور به مسیح را؟»^{۸۱} زیرا که دانست او را از حسد تسلیم کرده بودند. ^{۹۱} چون بر مسند نشسته بود، زنش نزد او فرستاده، گفت: «با این مرد عادل تو را کاری نباشد، پرده»

زیرا که امروز در خواب درباره او زحمت بسیار

^{۱۰۲} اما روسای کهنه و مشایخ، قوم را بر این ترغیب نمودند که برابا را بخواهند و عیسی راهلاک سازند. ^{۱۲} پس والی بدیشان متوجه شده، گفت: «کدامیک از این دو نفر را میخواهید بجهت شما رها کنم؟ گفتند: «برابا را.»^{۲۲} پیلطس بدیشان گفت: «پس با عیسی مشهور به مسیح چه کنم؟» جمیع گفتند: «مصلوب شود!»^{۳۲} والی گفت: «چرا؟ چه بدی کرده است؟» ایشان بیشتر فریاد زده، گفتند: «مصلوب شود!»^{۴۲} چون

پیلطس دید که ثمری ندارد بلکه آشوب زیاده میگردد، آب طلبیده، پیش مردم دست خود را شسته گفت: «من بری هستم از خون این شخص عادل. شما ببینید.»^{۵۲} تمام قوم در جواب گفتند: «خون او بر ما و فرزندان ما باد!»^{۶۲} آنگاه برابا را برای ایشان آزاد کرد و عیسی

را تازیانه زده، سپرد

تا او را مصلوب کنند.

استهزای سربازان رومی

(مرقس ۵۱: ۶۱ - ۰۲)

۷۲ آنگاه سپاهیان والی، عیسی را به دیوانخانه برده، تمامی فوج را گرد وی فراهم آوردند. ۸۲ و او را عریان ساخته، لباس قرمزی بدو پوشانیدند، ۹۲ و تاجی از خار بافته، بر سرش گذاردند و نی بدست راست او دادند و پیش وی زانو زده، استهزاکنان او را میگفتند: «سلام ای پادشاه یهود!» ۳ و آب دهان بر وی افکنده، نی را گرفته بر سرش میزدند. ۱۳ و بعد از آنکه او را استهزا کرده بودند، آن لباس را از وی کنده، جامه خودش را پوشانیدند و او را بجهت مصلوب نمودن بیرون بردند.

در راه جلجتا

(مرقس ۵۱: ۱۲ - ۴۲، لوقا ۳۲: ۶۲ - ۱۳، یوحنا ۹۱: ۷۱)

۲۳ و چون بیرون میرفتند، شخصی قیروانی شمعون نام را یافته، او را بجهت بردن صلیب مجبور کردند. ۳۳ و چون به موضعی که به جلجتا یعنی کاسه سر مسمی بود رسیدند، ۴۳ سرکه ممزوج به مر بجهت نوشیدن بدو دادند. اما چون چشید، نخواست که بنوشد.

مصلوب شدن عیسی

(مرقس ۵۱: ۵۲ - ۲۳، لوقا ۳۲: ۲۳ - ۳۴، یوحنا ۹۱: ۸۱ - ۷۲)

۵۳ پس او را مصلوب نموده، رخت او را تقسیم نمودند و بر آنها قرعه انداختند تا آنچه به زبان نبی گفته شده بود تمام شود که «رخت مرا در میان خود تقسیم کردند و بر لباس من قرعه انداختند.» ۶۳ و در آنجا به نگاهبانی

او نشستند. ۷۳ و تقصیر نامه او را نوشته، بالای سرش آویختند که «این است عیسی، پادشاه یهود!» ۸۳ آنگاه دو دزد یکی بر دست راست و دیگری بر پیش با وی مصلوب شدند. ۹۳ و راهگذاران سرهای خود را جنبانیده، کفر گویان ۴ میگفتند: «ای کسیکه هیکل را خراب میکنی و در سه روز آن را میسازی، خود را نجات ده. اگر پسر خدا هستی، از صلیب فرود

بیا!» ۱۴ همچنین نیز روسای کهنه با کاتبان و مشایخ استهزاکنان میگفتند:

۲۴ «دیوران را نجات داد، اما نمی تواند خود را برهاند. اگر پادشاه اسرائیل

است، اکنون از صلیب فرود آید تا بنو ایمان آوریم! ۳۴ بر خداتوکل نمود،
 اکنون او را نجات دهد، اگر بدور غیبت دارد زیرا گفت پسر خدا هستم! ۴۴
 و همچنین آن دو دزد نیز که با وی مصلوب بودند، او را دشنام میدادند.

جان سپردن عیسی

(مرقس ۵۱: ۳۳ - ۱۴، لوقا ۳۲: ۴۴ - ۹۴، یوحنا ۹۱: ۸۲ - ۷۳)
 ۵۴ و از ساعت ششم تا ساعت نهم، تاریکی تمام زمین را فرو گرفت. ۶۴ و نزدیک به
 ساعت نهم، عیسی به آواز بلند صدا زده گفت: «ایله ایلی لما سیقتی.» یعنی الهی الهی مرا چرا
 ترک کردی. ۷۴ اما بعضی از حاضرین چون این را شنیدند، گفتند که او الیاس را میخواند.
 ۸۴ در ساعت یکی از آن میان دویده، اسفنجی را گرفت و آن را پر از سرکه کرده، بر سر
 نی گذارد و نزد او داشت تا بنوشد. ۹۴ و دیگران گفتند: «بگذار تا ببینیم که آیا الیاس میآید او را
 برهاند.» ۵ عیسی باز به آواز بلند صیحه زده، روح را تسلیم نمود. ۱۵ که ناگاه پرده هیكل از
 سر تا پا دو پاره شد و زمین متزلزل

و سنگها شکافته گردید، ۲۵ و قبرها گشاده شد و بسیاری از بدنهای مقدسین که آرامیده
 بودند برخاستند، ۳۵ و بعد از برخاستن وی، از قبر برآمده، به
 شهر مقدس رفتند و بر بسیاری ظاهر شدند.

۴۵ اما یوزباشی و رفقاییش که عیسی را نگاهبانی میکردند، چون زلزله و این وقایع را دیدند،
 بینهایت ترسان شده، گفتند: «فوالواقع این شخص پسر خدا بود.» ۵۵ و در آنجا زنان بسیاری
 که از جلیل در عقب عیسی آمده

بودند تا او را خدمت کنند، از دور نظاره میکردند، ۶۵ که از آن جمله،
 مریم مجدلیه بود و مریم مادر یعقوب و یوشاء و مادر پسران زبدي.

تدفین عیسی

(مرقس ۵۱: ۲۴ - ۷۴، لوقا ۳۲: ۵۵ - ۶۵، یوحنا ۹۱: ۸۳ - ۲۴)
 ۷۵ اما چون وقت عصر رسید، شخصی دولتمند از اهل رامه، یوسف نام
 که او نیز از شاگردان عیسی بود آمد، ۸۵ و نزد پیلاتس رفته، جسد عیسی

را خواست. آنگاه پیلطس فرمان داد که داده شود. ^{۹۵} پس یوسف جسد را برداشته، آن را در کتان پاک پیچیده، ^{۹۶} او را در قبری نو که برای خود از سنگ تراشیده بود، گذارد و سنگی بزرگ بر سر آن غلطانیده، برقت. ^{۱۶} و مریم مجدلیه و مریم دیگر در آنجا، در مقابل قبرنشسته بودند.

محافظین بر سر قبر

^{۲۶} و در فردای آن روز که بعد از روز تهیه بودروسای کهنه و فریسیان نزد پیلطس جمع شده، ^{۳۶} گفتند: «ای آقا ما را یاد است که آن گمراهکننده وقتی که زنده بود گفت: "بعد از سه روز برمی خیزم." ^{۴۶} پس بفرما قبر را تا سه روزنگاهبانی کنند مبادا شاگردانش در شب آمده، او را بدزدند و به مردم گویند که از مردگان برخاسته است و گمراهی آخر، از

اول بدتر شود.» ^{۵۶} پیلطس بدیشان فرمود: «شما کشیکچیان دارید. بروید چنانکه دانید، محافظت کنید.» ^{۶۶} پس رفتند و سنگ را مختوم ساخته، قبر را باکشیکچیان محافظت نمودند.

۸۲

قیام عیسی مسیح

(مرقس ۶: ۱-۸، لوقا ۴: ۲۱-۲۴، یوحنا ۲: ۱-۹) ^۱

و بعد از سبت، هنگام فجر، روز اول هفته، مریم مجدلیه و مریم دیگر بجهت دیدن قبرآمدند. ^۲ که ناگاه زلزلهای عظیم حادث شد از آنرو که فرشته خداوند از آسمان نزول کرده، آمد و سنگ را از در قبر غلطانیده، برآن بنشست. ^۳ و صورت او مثل برق و لباسش چون برف سفید بود. ^۴ و از ترس او کشیکچیان به لرزه درآمده، مثل مرده گردیدند. ^۵ اما فرشته

به زنان متوجه شده، گفت: شما ترسان مباشید! ^۶ در اینجا نیست زیرا چنانکه گفته بود برخاسته است. بیایید جایی که خداوند خفته بود ملاحظه کنید، ^۷ و به زودی رفته شاگردانش را خبر

دهید که از مردگان برخاسته است. اینک پیش از شما به جلیل می‌رود.
در آنجا او را خواهید دید. اینک شما را گفتم.»

عیسی بر زنان ظاهر میشود

^۸ پس، از قبر با ترس و خوشی عظیم به زودی روانه شده، رفتند تا شاگردان او را اطلاع دهند. ^۹ و در هنگامی که بجهت اخبار شاگردان او می‌رفتند، ناگاه عیسی بدیشان برخورد، گفت: «سلام بر شما باد!» پس پیش آمده، به قدمهای او چسبیده، او را پرستش کردند. ^{۱۰} آنگاه عیسی بدیشان گفت: «مترسید! رفته، برادرانم را بگویید که به جلیل بروند که در آنجا مرا خواهند دید.»

رثوه به محافظین

^{۱۱} و چون ایشان می‌رفتند، ناگاه بعضی از کشیکچیان به شهر شده، روسای کهنه را از همه این وقایع مطلع ساختند. ^{۲۱} ایشان با مشایخ جمع شده، شورا نمودند و نقره بسیار به سپاهیان داده، ^{۳۱} گفتند: «بویید که شبانگاه شاگردانش آمده، وقتی که ما در خواب بودیم او را زدیدند. ^{۴۱} و هرگاه این سخن گوش زد والی شود، همانا ما او را برگردانیم و شما را مطمئن سازیم.» ^{۵۱} ایشان پول را گرفته، چنانکه تعلیم یافتند کردند و این سخن تا امروز در میان یهود منتشر است.

ماموریت بزرگ

(مرقس ۶: ۵۱ - ۸۱)

^{۶۱} اما یازده رسول به جلیل، بر کوهی که عیسی ایشان را نشان داده بود رفتند. ^{۷۱} و چون او را دیدند، پرستش نمودند. لیکن بعضی شک کردند. ^{۸۱} پس عیسی پیش آمده، بدیشان خطاب کرده، گفت: «تمام قدرت در آسمان و بر زمین به من داده شده است. ^{۹۱} پس رفته، همه امته را شاگرد سازید و ایشان را به اسم اب و این و روح القدس تعمید دهید.

۰۲ ایشان را تعلیم دهید که همه اموری را که به شما حکم کرده‌ام حفظ کنند. و اینک من هرروزه تا انقضای عالم همراه شما میباشم.» آمین.

انجيل مرقس

يحيى تعميددهنده راه را برای عيسى آماده ميکند

(مت ۳: ۱ - ۲۱، لوقا ۳: ۱ - ۸۱)

^۱ ابتدا انجيل عيسى مسيح پسر خدا.

^۲ چنانکه در اشعيا نبي مکتوب است، «اينک رسول خود را پيش روی

تو ميفرستم تاره تو را پيش تو مهيا سازد. ^۳ صدای ندا کنندهای در بيابان

که راه خداوند را مهيا سازيد و طرق او را راست نماييد.» ^۴ يحيى

تعميددهنده در بيابان ظاهر شد و بجهت آمرزش گناهان به تعميد توبه موعظه مينمود. ^۵ و

تمامی مرز و بوم يهوديه و جميع سکنه اورشليم نزد

وی بيرون شدند و به گناهان خود معترف گرديده، در رود اردون از او تعميمي يافتند. ^۶ و

يحيى را لباس از پشم شتر و کمربند چرمی بر کمر ميپود

و خوراک وی از ملخ و عسل بری. ^۷ و موعظه ميکرد و ميگفت که

«بعد از من کسی توانا تر از من میآید که لایق آن نيستم که خم شده،

دوال نعلين او را باز کنم. ^۸ من شما را به آب تعميد دادم. ليکن او شما را

به روحالقدس تعميد خواهد داد.»

يحيى عيسى را تعميد ميدهد

(مت ۳: ۳۱ - ۷۱، لوقا ۳: ۱۲ - ۲۲)

^۹ و واقع شد در آن ایام که عيسى از ناصره جليل آمده در اردن از يحيى تعميد

يافت. ^{۱۰} و چون از آب برآمد، در ساعت آسمان را شکافته دید و روح را که مانند

کبوتری بروی نازل ميشود. ^{۱۱} و آوازی از آسمان

در رسيد که «تو پسر حبيب من هستی که از تو خوشنودم.»

تجربه عیسی در بیابان

(متا ۴: ۱-۱۱، لوقا ۴: ۱-۳۱)

^{۲۱} پس بیدرنگ روح وی را به بیابان میبرد. ^{۳۱} و مدت چهل روز

در صحرا بود و شیطان او را تجربه میکرد و با وحوش بسر میبرد و فرشتگان او را پرستاری مینمودند.

موعظه عیسی در جلیل

(متا ۴: ۲۱-۷۱، لوقا ۴: ۴۱-۵۱، یوحنا ۴: ۳۴-۵۴) ^{۴۱}

و بعد از گرفتاری بحیی، عیسی به جلیل آمده، به بشارت ملکوت خدا موعظه کرده، ^{۵۱} می گفت: «وقت تمام شد و ملکوت خدائزدیک است. پس توبه کنید و به انجیل ایمان بیاورید.»

چهار ماهیگیر عیسی را پیروی میکنند

(متا ۴: ۸۱-۲۲)

^{۶۱} و چون به کناره دریای جلیل میگشت، شمعون و برادرش اندریاس را دید که دامی در دریا میاندازند زیرا که صیاد بودند. ^{۷۱} عیسی ایشان را گفت: «از عقب من آیید که شما را صیاد مردم گردانم.» ^{۸۱} بیتامل دامهای خود را گذارده، از پی او روانه شدند. ^{۹۱} و از آنجا قدری پیشتر رفته، یعقوب بن زبدی و برادرش یوحنا را دید که در گشتی دامهای خود را اصلاح میکنند. ^{۱۰۲} در حال ایشان را دعوت نمود. پس پدر خود زبدی را با مزدوران در گشتی گذارده، از عقب وی روانه شدند.

عیسی با اقتدار بسیار تعلیم میدهد

(لوقا ۴: ۱۳-۷۳)

^{۱۲} و چون وارد کفرناحوم شدند، بیتامل در روز سبت به کنیسه

درآمده، به تعلیم دادن شروع کرد، ^{۲۲} به قسمی که از تعلیم وی حیران شدند، زیرا که ایشان را مقتدرانه تعلیم میداد نه مانند کتابان.

۳۲ و در کنیسه ایشان شخصی بود که روح پلید داشت. ناگاه صبحه زده، ۴۲ گفت: «ای عیسی ناصری ما را با تو چهکار است؟ آیا برای هلاک کردن ما آمدی؟ تو را میشناسم کیستی، ای قدوس خدا!» ۵۲ عیسی به وی نهیب داده، گفت: «خاموش شو و از او در آی!» ۶۲ در ساعت آن روح خبیث او را مصروع نمود و به آواز بلند صدازده، از او بیرون آمد. ۷۲ و همه متعجب شدند، بحدی که از همدیگر سوال کرده، گفتند: «این چیست و این چه تعلیم تازه است که ارواح پلید را نیز با قدرت امر میکند و اطاعتش مینمایند؟» ۸۲ و اسم او فور در تمامی مرز و بوم جلیل شهرت یافت.

شفای مادرزن پطرس و بسیاری دیگر

(مت ۸: ۴۱ - ۷۱، لوقا ۴: ۸۳ - ۱۴)

۹۲ و از کنیسه بیرون آمده، فور با یعقوب و یوحنا به خانه شمعون و اندریاس درآمدند. ۱۳ و مادرزن شمعون تب کرده، خوابیده بود. در ساعت وی را از حالت او خبر دادند. ۱۳ پس نزدیک شده، دست او را گرفته، برخیزانید که همان وقت تب از او زایل شد و به خدمت گذاری ایشان مشغول گشت.

۲۳ شامگاه چون آفتاب به مغرب شد، جمیع مریضان و مجانین را پیش او آوردند. ۳۳ و تمام شهر بر در خانه ازدحام نمودند. ۴۳ و بسا کسانی که به انواع امراض مبتلا بودند، شفا داد و دیوهای بسیاری بیرون کرده، نگذارد که دیوها حرف زنند زیرا که او را شناختند.

موعظه عیسی در سراسر جلیل

(مت ۴: ۳۲ - ۵۲، لوقا ۴: ۲۴ - ۴۴)

۵۳ بامدادان قبل از صبح برخاسته، بیرون رفت و به ویرانه‌های رسیده، در آنجا به دعا مشغول شد. ۶۳ و شمعون و رفقایش در پی او شتافتند. ۷۳ چون او را دریافتند، گفتند: «همه تو رامی طلبند.» ۸۳ بدیشان گفت: «به

دهات مجاور هم برویم تا در آنها نیز موعظه کنیم، زیرا که بجهت این کار بیرون آمدم.»
 ۹۳ پس در تمام جلیل در کنایس ایشان و عظمینمود و دیوها
 را اخراج میکرد.

شفای یک جذامی

(مت ۸: ۱-۴، لوقا ۵: ۲۱-۶۱)

۴ و ابرصی پیش وی آمده، استدعا کرد وزانو زده، بدو گفت: «اگر
 بخواهی، میتوانی مرا طاهر سازی!» ۱۴ عیسی ترحم نموده، دست خود را
 دراز کرد و او را لمس نموده، گفت: «متخوام. طاهر شو!» ۲۴ و چون
 سخن گفت، فی الفور برص از او زایل شده، پاک گشت. ۳۴ و او را قدغن کرد و فور
 مرخص فرموده، ۴۴ گفت: «زنهار کسی را خبر مده، بلکه رفته خود را به کاهن بنما و
 آنچه موسی فرموده، بجهت تطهیر خودبگذران تا برای ایشان شهادتی بشود.» ۵۴ لیکن
 او بیرون رفته، به موعظه نمودن و شهرت دادن این امر شروع کرد، قسمی که بعد از آن او
 نتوانست آشکارا
 به شهر درآید بلکه در ویرانه های بیرون بسر میبرد و مردم از همه اطراف
 نزد وی میآمدند.

۲

شفای مرد افلیج

(مت ۵: ۹، لوقا ۷: ۶۲)

۱ و بعد از چندی، باز وارد کفرناحوم شده، چون شهرت یافت که
 در خانه است، ۲ بی درنگ جمعی ازدحام نمودند قسمی که بیرون در نیز گنجایش نداشت
 و برای ایشان کلام را بیان میکرد. ۳ که ناگاه بعضی
 نزد وی آمده مفلوجی را بهدست چهار نفر برداشته، آوردند. ۴ و چون بهسبب
 جمعیت نتوانستند نزد او برسند، طاق جایی را که او بود باز کرده و شکفته، تختی را که مفلوج بر
 آن خوابیده بود، به زیر هشتند. ۵ عیسی

چون ایمان ایشان را دید، مفلوج را گفت: «ای فرزند، گناهان تو آمرزیده شد.»

^۶ لیکن بعضی از کاتبان که در آنجا نشسته بودند، در دل خود تفکر نمودند ^۷ که «چرا این شخص چنین کفر میگوید؟ غیر از خدای واحد، کیست که بتواند گناهان را بیامرزد؟» ^۸ در ساعت عیسی در روح خود ادراک نموده

که با خود چنین فکر میکنند، بدیشان گفت: «از بهرچه این خیالات را بهخاطر خود راه میدهید؟ ^۹ کدام سهل تر است؟ مفلوج را گفتن گناهان

تو آمرزیده شد؟ یا گفتن برخیز و بستر خود را برداشته بخرام؟ ^{۱۰} لیکن تا

بدانید که پسر انسان را استطاعت آمرزیدن گناهان بر روی زمین هست...» مفلوج را گفت: ^{۱۱} «تو را میگویم برخیز و بستر خود را برداشته، به خانه خود برو!» ^{۱۲} او برخاست و بیتامل بستر خود را برداشته، پیش روی همه روانه شد بطوری که همه حیران شده، خدا را تمجید نموده، گفتند: «مثل

این امر هرگز ندیده بودیم!»

ضیافت در خانه متی

(مت ۹: ۹ - ۳۱، لوقا ۵: ۷۲ - ۲۳)

^{۳۱} و باز به کناره دریا رفت و تمام آن گروه نزد او آمدند و ایشان را تعلیم

میداد. ^{۴۱} و هنگامی که میرفت لاوی ابن حلفی را بر باجگاه نشسته دید. بدو گفت: «از عقب من بیا!» پس برخاسته، در عقب وی شتافت. ^{۵۱} و وقتی که او در خانه وی نشسته بود، بسیاری از باجگیران و گناهکاران با عیسی و شاگردانش نشستند زیرا بسیار بودند و پیروی او میکردند. ^{۶۱} و

چون کاتبان و فریسیان او را دیدند که با باجگیران و گناهکاران میخورد، به شاگردان او گفتند: «چرا با باجگیران و گناهکاران اکل و شرب مینمایید؟» ^{۷۱} عیسی چون این را شنید، بدیشان گفت: «تندرستان احتیاج به طبیب ندارند بلکه مریضان. و من نیادم تا عادلان را بلکه تا گناهکاران را به توبه دعوت کنم.»

سوال رهبران مذهبی درباره روزه

(متا ۹: ۴۱ - ۷۱، لوقا ۵: ۳۳ - ۹۳)

^{۸۱} و شاگردان یحیی و فریسیان روزه میداشتند. پس آمده، بدو گفتند:

«چون است که شاگردان یحیی و فریسیان روزه میدارند و شاگردان تو روزه نمی دارند؟» ^{۹۱} عیسی بدیشان گفت: «آیا ممکن است پسران خانه عروسی مادامی که داماد با ایشان است روزه بدارند؟ زمانی که داماد را با خود دارند، نمی توانند روز هدارند. ^{۹۲} لیکن ایامی میآید که داماد از ایشان گرفته شود. در آن ایام روزه خواهند داشت. ^{۱۲} و هیچکس بر

جامه کهنه، پارهای از پارچه نو وصله نمی کند، والا آن وصله نو از آن کهنه جدایی گردد و دریدگی بدتر میشود. ^{۲۲} و کسی شراب نو را در مشکهای کهنه نمی ریزد وگرنه آن شراب نو مشکها را بدرد و شراب ریخته، مشکها تلف میگردد. بلکه شراب نو را در مشکهای نو باید ریخت.»

شاگردان در روز سبت گندم میچینند

(متا ۲۱: ۱ - ۸، لوقا ۶: ۱ - ۵) ^{۳۲} و

چنان افتاد که روز سبتی از میان مزرعهها میگذشت و شاگردانش هنگامی که میرفتند، به چین خوشهها شروع کردند. ^{۴۲} فریسیان بدو گفتند: «اینک چرا در روز سبت مرتکب عملی میباشند که روا نیست؟» ^{۵۲} او بدیشان گفت: «مور هرگز نخوانده اینکه داود چه کرد چون او و رفقایاش محتاج وگرسنه بودند؟ ^{۶۲} چگونه در ایام ابیتار رئیس کهنه به خانه

خدا درآمده، نان تقدمه را خورد که خوردن آن جز به کاهنان روا نیست و به رفقای خود نیز داد؟» ^{۷۲} و بدیشان گفت: «سبت بجهت انسان مقرر شده نه انسان برای سبت. ^{۸۲} بنابراین پسر انسان مالک سبت نیز هست.»

(متا ۲۱: ۴۱ - ۹، لوقا ۶: ۱۱ - ۶)

۱ و باز به کنیسه درآمده، در آنجا مرد دست خشکی بود. ۲ و مراقب وی بودند که شاید او را در سبت شفا دهد تا مدعی او گردند. ۳ پس بدان مرد دست خشک گفت: «در میان بایست!» ۴ و بدیشان گفت: «آیا در روز سبت کدام جایز است؟ نیکویی کردن یا بدی؟ جان رانجات دادن یا هلاک کردن؟» ایشان خاموش ماندند. ۵ پس چشمان خود را بر ایشان باغضب گردانیده، زیرا که از سنگلی ایشان محزون بود، به آن مرد گفت: «دست خود را دراز کن!» پس دراز کرده، دستش صحیح گشت. ۶ در ساعت فریسیان بیرون رفته، با هیرودیان درباره او شورا نمودند که چطور او را هلاک کنند.

جماعت بزرگی بنیال عیسی میروند

(متا ۲۱: ۱۲ - ۵۱)

۷ و عیسی با شاگردانش به سوی دریا آمد و گروهی بسیار از جلیل به عقب او روانه شدند، ۸ واز یهودیه و از اورشلیم و ادومیه و آن طرف اردن و از حوالی صور و صیدون نیز جمعی کثیر، چون اعمال او را شنیدند، نزد وی آمدند. ۹ و به شاگردان خود فرمود تا زورقی بهسبب جمعیت، بجهت او نگاه دارند تا بر وی ازدحام ننمایند، ۱۰ زیرا که بسیاری را صحت میداد، بقسمی که هرکه صاحب دردی بود بر او هجوم میآورد تا او را لمس نماید. ۱۱ و ارواح پلید چون او را دیدند، پیش او به روی درافتادند و فریادکنان میگفتند که «تو پسر خدا هستی.» ۱۲ و ایشان را به تاکید بسیار فرمود که او را شهرت ندهند.

انتخاب دوازده حواری

(لوقا ۶: ۴۱ - ۲۱)

۳۱ پس بر فراز کوهی برآمده، هرکه راخواست به نزد خود طلبید و ایشان نزد او آمدند. ۴۱ و دوازده نفر را مقرر فرمود تا همراه او باشند و تا ایشان را بجهت وعظ نمودن بفرستد، ۵۱ و ایشان را قدرت باشد که مریضان را شفا دهند و دیوها را بیرون کنند. ۶۱ و شمعون را پطرس نام نهاد. ۷۱ و

یعقوب پسر زبدي و یوحنا برادر یعقوب؛ این هر دو را بوانرجس یعنی پسران رعد نام گذارد. ^{۸۱} و اندریاس و فیلیپس و برتولما و متی و توما و یعقوب بن حلفی و تدی و شمعون قانونی، ^{۹۱} و یهودای اسخریوطی که او را تسلیم کرد.

تهمت رهبران مذهبی

(متا ۲۱: ۷۳ - ۲۲)

^{۱۰۲} و چون به خانه درآمدند، باز جمعی فراهم آمدند بطوری که ایشان فرصت نان خوردن هم نکردند. ^{۱۲} و خویشان او چون شنیدند، بیرون آمدند تا او را بردارند زیرا گفتند بیخود شده است. ^{۲۲} و کاتبانی که از اورشلیم

آمده بودند، گفتند که بعزیزول دارد و به یاری رئیس دیوها، دیوها را اخراج میکند. ^{۳۲} پس ایشان را پیش طلبیده، مثلها زده، بدیشان گفت: «چطور میتواند شیطان، شیطان را بیرون کند؟» ^{۴۲} و اگر مملکتی برخلاف خود منقسم شود، آن مملکت نتواند پایدار بماند. ^{۵۲} و هرگاه خانهای به

ضد خویش منقسم شد، آن خانه نمی تواند استقامت داشته باشد. ^{۶۲} و اگر شیطان با نفس خود مقاومت نماید و منقسم شود، او نمی تواند قائم ماند بلکه هلاک میگردد. ^{۷۲} و هیچکس نمی تواند به خانه مرد زور آور

درآمده، اسباب او را غارت نماید، جز آنکه اول آن زور آور را ببندد و بعد از آن خانه او را تاراج میکند. ^{۸۲} هر آینه به شما میگویم که همه گناهان از بنی آدم آمرزیده میشود و هر قسم کفر که گفته باشند، ^{۹۲} لیکن هر که به روح القدس کفر گوید، تا به ابد آمرزیده نشود بلکه مستحق عذاب جاودانی بود.» ^{۱۰۲} زیرا که میگفتند روحی پلید دارد.

عیسی خانواده حقیقی خود را معرفی میکند

(متا ۲۱: ۵ - ۴۴، لوقا ۸: ۱۲ - ۹۱) ^{۱۳}

پس برادران و مادر او آمدند و بیرون ایستاده، فرستادند تا او را طلب کنند. ^{۲۳} آنگاه جماعت گرد او نشسته بودند و به وی گفتند: «اینک

مادرت و برادرانت بیرون تو را میطلبند.»^{۳۳} در جواب ایشان گفت: «کیست مادر من و برادرانم کیانند؟»^{۴۳} پس بر آنانی که گرد وی نشسته بودند، نظر افکنده، گفت: «اینانند مادر و برادرانم،^{۵۳} زیرا هرکه اراده خدا را بهجا آورده‌مان برادر و خواهر و مادر من باشد.»

۴

مثل چهار نوع زمین

(متا ۳۱: ۹-۱، لوقا ۸: ۸-۴)

^۱ و باز به کناره دریا به تعلیم دادن شروع کردو جمعی کثیر نزد او جمع شدند بطوری که به کشتی سوار شده، بر دریا قرار گرفت و تمامی آن جماعت بر ساحل دریا حاضر بودند. ^۲ پس ایشان را به مثلها چیزهای بسیار میآموخت و درتعلیم خود بدیشان گفت: ^۳ «گوش گیرید! اینک برزگری بجهت تخم پاشی بیرون رفت. ^۴ و چون تخم میپاشید، قدری بر راه ریخته شده، مرغان هوا آمده آنها را برچیدند. ^۵ و پارهای بر سنگلاخ پاشیده شد، در جایی که خاک بسیار نبود. پس چون که زمین عمق نداشت به زودی رویید، ^۶ و چون آفتاب برآمد، سوخته شد و از آنرو که ریشه نداشت خشکید. ^۷ و قدری در میان خارها ریخته شد و خارها نمو کرده، آن را خفه نمود که ثمری نیاورد. ^۸ و مابقی در زمین نیکو افتاد و حاصل پیدا نمود که رویید و نمو کرد و بارآورد، بعضی سی و بعضی شصت و بعضی صد.»^۹ پس گفت: «هرکه گوش شنوا دارد، بشنود!»

تشریح حکایت چهار نوع زمین

(متا ۳۱: ۳۲-۴۰، لوقا ۸: ۸-۱۱)

^{۱۰} و چون به خلوت شد، رفقای او با آن دوازده شرح این مثل را از او پرسیدند. ^{۱۱} به ایشان گفت: «به شما دانستن سر ملکوت خدا عطاشده، اما به آنانی که بیرونند، همهچیز به مثلهای شود،^{۲۱} تا نگران شده بنگرند

و نبینند و شنوا شده بشنوند و نفهمند، مبدا بازگشت کرده گناهان ایشان

آمرزیده شود.»

۳۱ و بدیشان گفت: «آیا این مثل رانفهمیده‌اید؟ پس چگونه سایر مثلها را خواهیدفهمید؟ ۴۱

برزگر کلام را می‌کارد. ۵۱ و اینانند به کناره راه، جایی

که کلام کاشته میشود؛ و چون شنیدند فور شیطان آمده کلام کاشته شده در قلوب ایشان را میریابد.

۶۱ و ایض کاشته شده در سنگلاخ، کسانی

میباشند که چون کلام را بشنوند، در حال آن را به خوشی قبول کنند، ۷۱ و لکن ریشه‌های

در خود ندارند بلکه فانی میباشند؛ و چون صدمهای یا زحمتی بهسبب کلام روی دهد در

ساعت لغزش میخورند. ۸۱ و کاشته شده در خارها آنانی میباشند که چون کلام

را شنوند، ۹۱ اندیشه های

دنیوی و غرور دولت و هوس چیزهای دیگر داخل شده، کلام را خفه

میکند و بیثمر میگردد. ۱۰۲ و کاشته شده در زمین نیکو آنانند که چون کلام را شنوند آن رامی

پذیرند و ثمر میآورند، بعضی سی و بعضی شصت و

بعضی صد.»

۱۲ پس بدیشان گفت: «آیا چراغ را میآورند تا زیر پیمانه‌های یا تختی و نه بر چراغدان

گذارند؟ ۲۲ زیرا که چیزی پنهان نیست که آشکارا نگردد و هیچچیز مخفی نشود، مگر تا

به ظهور آید. ۳۲ هرکه گوش شنوا دارد بشنود.» ۴۲ و بدیشان گفت: «باحذر باشید که

چه میشنوید، زیرا به هر میزانی که وزن کنید به شما پیموده شود، بلکه از برای شماکه میشنوید

افزون خواهد گشت. ۵۲ زیرا هرکه دارد بدو داده شود و از هرکه ندارد آنچه

نیز دارد گرفته خواهد شد.»

مثل رشد بذر

۶۲ و گفت: «همچنین ملکوت خدا مانند کسی است که تخم بر زمین

بپاشاند، ۷۲ و شب و روز بخواهد و برخیزد و تخم بروید و نمو کند. چگونه؟

او نداند. ۸۲ زیرا که زمین به ذات خود ثمر میآورد، اول علف، بعد خوشه،

پس از آن دانه کامل در خوشه. ۹۲ و چون ثمر رسید، فور داس را بکار میبرد زیرا که وقت حصاد رسیده است.»

مثل دانه خردل

(متا ۳۱: ۲۳ - ۱۳)

۹۳ و گفت: «به چه چیز ملکوت خدا را تشبیه کنیم و برای آن چه مثل بزنیم؟ ۱۳ مثل دانه خردلی است که وقتی که آن را بر زمین کارند، کوچکترین تخمهای زمینی باشد. ۲۳ لیکن چون کاشته شد، میروید و بزرگتر از جمیع بقول میگردد و شاخه های بزرگ میآورد، چنانکه مرغان هوا زیر سایه اش میتوانند آشیانه گیرند.» ۳۳ و به مثلهای بسیار مانند اینها قدری که استطاعت شنیدن داشتند، کلام را بدیشان بیان میفرمود، ۴۳ و بدون مثل بدیشان سخن نگفت. لیکن در خلوت، تمام معانی را برای شاگردان خود شرح مینمود.

آرام کردن طوفان دریا

(متا ۸: ۷۲ - ۳۲، لوقا ۸: ۵۲ - ۲۲)

۵۳ و در همان روز وقت شام، بدیشان گفت: «به کناره دیگر عبور کنیم.» ۶۳ پس چون آن گروه را رخصت دادند، او را همانطوری که در کشتی بود برداشتند و چند زورق دیگر نیز همراه او بود. ۷۳ که ناگاه طوفانی عظیم از باد پدید آمد و امواج بر کشتی میخورد بقسمی که برمی گشت. ۸۳ و او در موخر کشتی بر بالشی خفته بود. پس او را بیدار کرده گفتند: «ای استاد، آیا تو را باکی نیست که هلاک شویم؟» ۹۳ در ساعت او برخاسته، باد را نهیب داد و به دریا گفت: «ساکن شو و خاموش باش!» که باد ساکن شده، آرامی کامل پدید آمد. ۹۴ و ایشان را گفت: «از بهرچه چنین ترساید و چون است که ایمان ندارید؟» ۱۴ پس بینهایت ترسان شده، به یکدیگر گفتند: «این کیست که باد و دریا هم او را اطاعت میکنند؟»

اخراج ارواح ناپاک

(مت ۸: ۴۳ - ۸۲، لوقا ۸: ۹۳ - ۹۲) ^۱ پس

به آن کناره دریا تا بهسرزمین جدریان آمدند. ^۲ و چون از کشتی بیرون آمد، فی الفور شخصی که روحی پلید داشت از قبور بیرون شده، بدو برخورد. ^۳ که در قبور ساکن میبود و هیچکس به زنجیرها هم نمی

توانست او را بند نماید، ^۴ زیرا که بارها او را به کندها و زنجیرها بسته بودند و زنجیرها را گسیخته و کندها را شکسته بود و احدی نمی توانست او را رام نماید، ^۵ و پیوسته شب روز در کوهها و قبرها فریامیزد و خود را

به سنگها مجروح میساخت. ^۶ چون عیسی را از دور دید، دوان دوان آمده، او را سجد کرد، ^۷ و به آواز بلند صیحه زده، گفت: «ای عیسی، پسر خدای تعالی، مرا با تو چه کار است؟ تو را به خدا قسم میدهم که مرا معذب نسازی.» ^۸ زیرا بدو گفته بود: «ای روح پلید از این شخص بیرون بیا!» ^۹ پس از او پرسید: «اسم تو چیست؟» «به وی گفت: «نام من

لجنون است زیرا که بسیاریم.» ^{۱۰} پس بوالتماس بسیار نمود که ایشان را

از آن سرزمین بیرون نکنند. ^{۱۱} و در حوالی آن کوهها، گله گراز بسیاری میچرید. ^{۱۲} و همه دیوها از وی خواهش نموده، گفتند: «ما را به گرازها بفرست تا در آنها داخل شویم.» ^{۱۳} فور عیسی ایشان را اجازت داد. پس

آن ارواح خبیث بیرون شده، به گرازان داخل گشتند و آن گله از بلندی

به دریاجست و قریب بدو هزار بودند که در آب خفه شدند. ^{۱۴} و خوک با نان فرار کرده، در شهر و مزرعهها خبر میدادند و مردم بجهت دیدن آن ماجرا بیرون شتافتند. ^{۱۵} و چون نزد عیسی رسیده، آن دیوانه را که لجنون

داشته بود دیدند که نشسته و لباس پوشیده و عاقل گشته است، بترسیدند.

^{۱۶} و آنانی که دیده بودند، سرگشت دیوانه و گرازان را بدیشان بازگفتند.

^{۱۷} پس شروع به التماس نمودند که از حدود ایشان روانه شود. ^{۱۸} و چون

به کشتی سوار شد، آنکه دیوانه بود از وی استدعا نمود که با وی باشد. ^{۹۱} اما عیسی وی را اجازت نداد بلکه بدو گفت: «به خانه نزدخویشان خود برو و ایشان را خبر ده از آنچه خداوند با تو کرده است و چگونه به تو رحم نموده است.» ^{۹۲} پس روانه شده، در دیکاپولس به آنچه عیسی با وی کرده، موعظه کردن آغاز نمود که همه مردم متعجب شدند.

زنده کردن دختر یایرس

(متا ۹: ۶۲ - ۸۱، لوقا ۸: ۴۵ - ۵۴)

^{۱۲} و چون عیسی باز به آنطرف، در کشتی عبور نمود، مردم بسیار بر وی جمع گشتند و برکناره دریا بود. ^{۲۲} که ناگاه یکی از روسای کنیسه، یایرس نام آمد و چون او را بدید بر پایهایش افتاده، ^{۳۲} بدو التماس بسیار نموده، گفت: «نفس دخترک من به آخر رسیده. بیا و بر او دست گذار تا شفا یافته، زیست کند.» ^{۴۲} پس با او روانه شده، خلق بسیاری نیز از پی او افتاده، بر وی ازدحام مینمودند. ^{۵۲} آنگاه زنی که مدت دوازده سال به استحاضه مبتلا میبود، ^{۶۲} و زحمت بسیار از اطبای متعدد دیده و آنچه داشت صرف نموده، فایدهای نیافت بلکه بدتر میشد، ^{۷۲} چون خبر عیسی را بشنید، میان آن گروه از عقب وی آمده ردای او را لمس نمود، ^{۸۲} زیرا گفته بود: «اگر لباس وی را هم لمس کنم، هر آینه شفا یابم.» ^{۹۲} در ساعت چشمه خون او خشک شده، در تن خود فهمید که از آن بلا صحت یافته

است.

^{۱۰۳} فی الفور عیسی از خود دانست که قوتی از اوصاف گذشته. پس در آن جماعت روی برگردانیده، گفت: «کیست که لباس مرا لمس نمود؟» ^{۱۳} شاگردانش بدو گفتند: «معنی که مردم بر توافد ازدحام مینمایند! و میگوئی کیست که مرا لمس نمود؟!» ^{۲۳} پس به اطراف خود مینگریست تا آن زن را که این کار کرده، ببیند. ^{۳۳} آن زن چون دانست که به وی چه واقع شده، ترسان و لرزان آمد و نزد او به روی در افتاده، حقیقت امر

را با اتمام به وی باز گفت. ۴۳ او وی را گفت: «ای دختر، ایمانت تو را شفا داده است. به سلامتی برو از بالای خویش رستگار باش.»

۵۳ او هنوز سخن میگفت که بعضی از خانه رئیس کنیسه آمده، گفتند: «دخترت فوت شده؛ دیگر برای چه استاد را زحمت میدهی؟» ۶۳ عیسی چون سخنی را که گفته بودند شنید، در ساعت به رئیس کنیسه گفت: «مترس ایمان آور و بس!» ۷۳ و جز پطرس و یعقوب و یوحنا برادر یعقوب، هیچکس را اجازه نداد که از عقب او بیایند. ۸۳ پس چون به خانه

رئیس کنیسه رسیدند، جمعی شوریده دید که گر یه و نوحه بسیار مینمودند. ۹۳ پس داخل شده، بدیشان گفت: «چرا غوغا و گر یه میکنید؟ دختر نمرده بلکه در خواب است.» ۱۰۴ ایشان بر وی سخر یه کردند لیکن او همه را بیرون کرده، پدر و مادر دختر را با رفیقان خویش برداشته، بهجایی که دختر

خوابیده بود، داخل شد. ۱۴ پس دست دختر را گرفته، به وی گفت:

«طلیتا قومی.» که معنی آن این است: «ای دختر، تو را میگویم برخیز.»

۲۴ در ساعت دختر برخاسته، خرامید زیرا که دوازده ساله بود. ایشان

بینهایت متعجب شدند. ۳۴ پس ایشان را به تاکید بسیار فرمود: «کسا از

این امر مطلع نشود.» و گفت تا خوراکی بدو دهند.

۶

بی ایمانی مردم ناصره

(متا ۳۱: ۸۵ - ۳۵)

۱ پس از آنجا روانه شده، به وطن خویش آمد و شاگردانش از عقب او آمدند. ۲ چون روز سبت رسید، در کنیسه تعلیم دادن آغاز نمود و بسیاری چون شنیدند، حیران شده گفتند: «از کجا بدین شخص این چیزها رسیده و این چه حکمت است که به او عطا شده است که چنین معجزات از دست او صادر میگردد؟» ۳ مگر این نیست نجار پسر مریم و برادر یعقوب و یوشا و یهوذا و شمعون؟ و خواهران او اینجا نزد ما نمی باشند؟» و از او لغزش

خوردند. ^۴ عیسی ایشان را گفت: «نبی بیحرمت نباشد جز در وطن خود و میان خویشان و در خانه خود. ^۵ و در آنجا هیچ معجزه‌های نتوانست نمود جز اینکه دستهای خود را بر چند مریض نهاده، ایشان را شفا داد. ^۶ و از بیایمانیایشان متعجب شده، در دهات آن حوالی گشته، تعلیم همی داد.

اعزام دوازده شاگرد

(متا ۱۰: ۵۱-۱، لوقا ۹: ۶-۱) ^۷

پس آن دوازده را پیش خوانده، شروع کرد به فرستادن ایشان جفت جفت و ایشان را بر ارواح پلید قدرت داد، ^۸ و ایشان را قدغن فرمود که «جز عصا فقط، هیچ چیز برندارید، نه توشه‌دان و نه پول در کمر بند خود، ^۹ بلکه موزه‌ای در پا کنید و نو قبا در بر نکنید.» ^{۱۰} و بدیشان گفت: «در هر جاداخل خانهای شوید، در آن بمانید تا از آنجا کوچ کنید. ^{۱۱} و هر جا که شما را قبول نکنند و به سخن شما گوش نگیرند، از آن مکان بیرون رفته، خاک پایهای خود را بیفشانید تا بر آنها شهادتی گردد. هر آینه به شما میگویم حالت سدوم و غموره در روز جزا از آن شهر سهل تر خواهد بود.» ^{۱۲} پس روانه شده، موعظه کردند که توبه کنند، ^{۱۳} و بسیار دیوها را بیرون کردند و مریضان کثیر را روغن مالیده، شفا دادند.

قتل یحیی تعمیددهنده

(متا ۲۱: ۴۱-۱، لوقا ۹: ۷-۹)

^{۴۱} و هیروдіس پادشاه شنید زیرا که اسم او شهرت یافته بود و گفت که

«یحیی تعمیددهنده از مردگان برخاسته است و از این جهت معجزات از او به ظهور می‌آید. ^{۵۱} اما بعضی گفتند که الیاس است و بعضی گفتند که نبیای است یا چون یکی از انبیا. ^{۶۱} اما هیروдіس چون شنید گفت: «این همان یحیی است که من سرش را از تن جدا کردم که از مردگان برخاسته

است.» ^{۷۱} زیرا که هیروдіس فرستاده، یحیی را گرفتار نموده، او را در زندان بست بخاطر هیروдіا، زن برادر او فیلیپس که او را در نکاح خویش

آورده بود. ^{۸۱} از آن جهت که یحیی به هیروдіس گفته بود: «نگاه داشتن زن برادرت بر تو روان نیست.» ^{۹۱} پس هیروдіا از او کینه داشته، میخواست او را به قتل رساند اما نمی توانست، ^{۹۲} زیرا که هیروдіس از یحیی میترسید

چونکه او را مرد عادل و مقدس میدانست و رعایتش مینمود و هرگاه از اومی شنید بسیار به عمل میآورد و به خوشی سخن او را اصفا مینمود. ^{۱۲} اما چون هنگام فرصت رسید که هیروдіس در روز میلاد خودامرای خود و سرتیپان و روسای جلیل را ضیافت نمود؛ ^{۲۲} و دختر هیروдіا به مجلس درآمده، رقص کرد و هیروдіس و اهل مجلس را شاد نمود. پادشاه بدان دختر گفت: «آنچه خواهی از من بطلب تا به تو دهم.» ^{۲۲} و از برای

او قسم خورد که آنچه از من خواهی حتی نصف ملک مراهرآینه به تو عطا کنم.» ^{۴۲} او بیرون رفته، به مادر خود گفت: «چه بطلبم؟» گفت: «سر یحیی تعمیددهنده را.» ^{۵۲} در ساعت به حضور پادشاه درآمده، خواهش نموده، گفت: «مخواهم که الان سر یحیی تعمیددهنده را در طبقی به من عنایت فرمایی.» ^{۶۲} پادشاه به شدت محزون گشت، لیکن بجهت پاس قسم و خاطر اهل مجلس نخواست او را محروم نماید. ^{۷۲} بیدرنگ پادشاه جلادی فرستاده، فرمود تا سرش را بیاورد. ^{۸۲} و او به زندان رفته سر او را از تن جداساخته و بر طبقی آورده، بدان دختر داد و دخترآن را به مادر خود سپرد. ^{۹۲} چون شاگردانش شنیدند، آمدند و بدن او را برداشته، دفن کردند.

خوراک به پنج هزار نفر

(مت ۴۱: ۳۳ - ۲۲، لوقا ۹: ۷۱ - ۰۱، یوحنا ۶: ۵۱ - ۱)

^۳ و رسولان نزد عیسی جمع شده، از آنچه کرده و تعلیم داده بودند او را خبر دادند.

^{۱۳} بدیشان گفت شما به خلوت، بهجای ویران بیایید و اندکی استراحت نمایید زیرا آمد و رفت چنان بود که فرصت نان خوردن نیز نکرده. ^{۲۳} پس

به تنهایی در کشتی به موضعی ویران رفتند. ۳۳ و مردم ایشان را روانه دیده، بسیاری اورا شناختند و از جمیع شهرها بر خشکی بدان سوشتاقتند و از ایشان سبقت جست، نزد وی جمع شدند. ۴۳ عیسی بیرون آمده، گروهی

بسیار دیده، بر ایشان ترحم فرمود زیرا که چون گوسفندان بییشان بودند و بسیار به ایشان تعلیم دادن گرفت. ۵۳ و چون بیشتری از روز سپری گشت، شاگردانش نزد وی آمده، گفتند: «این مکان ویرانه است و وقت منقضی شده. ۶۳ اینها را رخصت ده تا به اراضی و دهات این نواحی رفته، نان بجهت خود بخرند که هیچ خوراکی ندارند.» ۷۳ در جواب ایشان گفت:

«شما ایشان را غذا دهید!» وی را گفتند: «مور رفته، دویست دینار نان بخریم تا اینها را طعام دهیم!» ۸۳ بدیشان گفت: «چند نان دارید؟» رفته، تحقیق کنید.» پس دریافت کرده، گفتند: «پنج نان و دو ماهی.» ۹۳ آنگاه ایشان را فرمود که «همه را دسته دسته بر سبزه بنشانید.» ۱۰۴ پس صف صف، صد صد و پنجاه پنجاه نشستند. ۱۴ و آن پنج نان و دو ماهی را

گرفته، به سوی آسمان نگریسته، برکت داد و نان را پاره نموده، به شاگردان خود بسپرد تا پیش آنها بگذارند و آن دو ماهی را بر همه آنها تقسیم نمود. ۲۴ پس جمیع خورده، سیر شدند. ۳۴ و از خرده های نان و ماهی، دوازده سبد پر کرده، برداشتند. ۴۴ و خورندگان نان، قریب به پنج هزار مرد بودند.

راه رفتن بر روی آب

(متا ۴: ۳۳ - ۲۲، یوحنا ۶: ۱۲ - ۶۱)

۵۴ فی الفور شاگردان خود را الحاح فرمود که به کشتی سوار شده، پیش از او به بیت صیدا عبور کنند تا خود آن جماعت را مرخص فرماید. ۶۴ و چون ایشان را مرخص نمود، بجهت عبادت به فراز کوهی برآمد. ۷۴ و چون شام شد، کشتی در میان دریا رسید و او تنها بر خشکی بود. ۸۴ و ایشان را در راندن کشتی خسته دید زیرا که بادمخالف بر ایشان میوزید. پس

نزدیک پاس چهارم از شب بر دریا خرامان شده، به نزد ایشان آمد و خواست از ایشان بگذرد. ۹۴ اما چون او را بر دریا خرامان دیدند، تصور نمودند که این خیالی است. پس فریاد برآوردند، ۹۵ زیرا که همه او را دیده، مضطرب شدند. پس بیدرنگ بدیشان خطاب کرده، گفت: «خاطر جمع دارید! من هستم، ترسان مباشید!» ۱۵ و تا نزد ایشان به کشتی سوار شد، باد ساکن گردید چنانکه بینهایت در خود متحیر و متعجب شدند، ۲۵ زیرا که معجزه نان را درک نکرده بودند زیرا دل ایشان سخت بود.

شفای عدهای بسیار
(متا ۴۱: ۶۳ - ۴۳)

۳۵ پس از دریا گذشته، بهسرزمین جنیسارت آمده، لنگر انداختند. ۴۵ و چون از کشتی بیرون شدند، مردم در حال او را شناختند، ۵۵ و در همه آن نواحی بشتاب میگشتند و بیماران را بر تختها نهاده، هر جا که میشنیدند که او در آنجا است، میآوردند. ۶۵ و هر جایی که به دهات یا شهرها یا اراضی میرفت، مریضان را بر راهها میگذارند و از او خواهش مینمودند که محض دامن ردای او را لمس کنند و هر که آن را لمس میکرد شفای یافت.

۷

باکی درون
(متا ۵۱: ۱ - ۰۲)

۱ و فریسیان و بعضی کاتبان از اورشلیم آمده، نزد او جمع شدند. ۲ چون بعضی از شاگردان او را دیدند که با دستهای ناپاک یعنی ناشسته نان میخورند، ملامت نمودند، ۳ زیرا که فریسیان و همه یهود تمسک به تقلید مشایخ نموده، تا دستها را بدقت نشویند غذا نمی‌خورند، ۴ و چون از بازارها آیند تا نشویند چیزی نمی‌خورند و بسیار رسوم دیگر هست که نگاه میدارند چون شستن پیالهها و آفتابهها و ظروف مس و کرسیها. ۵ پس فریسیان و

کاتبان از او پرسیدند: «چون است که شاگردان تو به تقلیدشایخ سلوک نمی نمایند بلکه بهدستهای ناپاک نان میخورند؟»

۶ در جواب ایشان گفت: «نیو اخبار نموداشعیا درباره شما را ر یاکاران، چنانکه مکتوب است: این قوم به لبهای خود مرا حرمت میدارندلیکن دلشان از من دور است. ۷ پس مرا عبث عبادت مینمایند زیرا که رسوم انسانی را بهجای فرائض تعلیم میدهند، ۸ زیرا حکم خدا را ترک کرده، تقلید انسان را نگاه میدارند، چون شستن آفتابهها و پیالهها و چنین رسوم دیگر بسیار بعمل میآورید.» ۹ پس بدیشان گفت که «حکم خدا را نیکو ساختهاید تا تقلید خود را محکم بدارید. ۱۰ از اینجهت که

موسی گفت پدر و مادر خود را حرمت دار و هرکه پدر یا مادر را دشنام دهد، البته هلاک گردد. ۱۱ لیکن شما میگویید که هرگاه شخصی به پدر یا مادر خود گوید: “آنچه از من نفع یابی قربان یعنی هدیه برای خداست” ۲۱ و بعد از این او را اجازت نمی دهید که پدر یا مادر خود را هیچ خدمت کند. ۳۱ پس کلام خدا را به تقلیدی که خود جاری ساختهاید، باطل میسازید و کارهای مثل این بسیار بهجامی آورید.»

۴۱ پس آن جماعت را پیش خوانده، بدیشان گفت: «همه شما به من گوش دهید و فهم کنید. ۵۱ هیچچیز نیست که از بیرون آدم داخل او گشته، بتواند او را نجس سازد بلکه آنچه از درونش صادر شود آن است که آدم را ناپاک میسازد. ۶۱ هرکه گوش شنوا دارد بشنود.»

۷۱ و چون از نزد جماعت به خانه درآمد، شاگردانش معنی مثل را از او پرسیدند. ۸۱ بدیشان گفت: «مهر شما نیز همچنین بیفهم هستید و نمی دانید که آنچه از بیرون داخل آدم میشود، نمی تواند او را ناپاک سازد، ۹۱ زیرا که داخل دلش نمی شود بلکه به شکم میرود و خارج میشود به مزبله‌های که این همه خوراک را پاک میکند.» ۱۰۲ وگفت: «آنچه از آدم بیرون

آید، آن است که انسان را ناپاک میسازد،^{۱۲} زیرا که از درون دل انسان صادر میشود، خیالات بد و زنا و فسق و قتل و دزدی^{۲۲} و طمع و خبائثت و مکر و شهوتپرستی و چشم بد و کفر و غرور و جهالت.^{۳۲} تمامی این چیزهای بد از درون صادر میگردد و آدم را ناپاک میگردانند.»

اخراج روح ناپاک از یک دختر

(متا ۵۱: ۱۲ - ۸۲)

^{۴۲} پس از آنجا برخاسته به حوالی صور و صیدون رفته، به خانه درآمد و خواست که هیچکس مطلع نشود، لیکن نتوانست مخفی بماند،^{۵۲} از آنرو که زنی که دخترک وی روح پلیدداشت، چون خبر او را شنید، فور آمده برپای او افتاد.^{۶۲} و او زن یونانی از اهل فیلیقیه صوریه بود. پس از وی استدعا نمود که دیو را از دخترش بیرون کند.^{۷۲} عیسی وی را گفت: «بگذار اول فرزندان سیر شوند زیرا نان فرزندان را گرفتن و پیش سگان انداختن نیکو نیست.»^{۸۲} آن زن در جواب وی گفت: «بله خداوندا، زیرا سگان نیز پس خرده های فرزندان را از زیر سفره میخورند.»^{۹۲} وی را گفت: «بجهت این سخن برو که دیو از دختری بیرون شد.»^{۱۰۳} پس چون به خانه خود رفت، دیو را بیرون شده و دختر را بر بستر خوابیده یافت.

حیرت جماعت از معجزات عیسی

(متا ۵۱: ۹۲ - ۱۳)

^{۱۳} و باز از نواحی صور روانه شده، از راه صیدون در میان حدود دیکاپولس به دریای جلیل آمد.^{۲۳} آنگاه کری را که لکننت زبان داشت نزد وی آورده، التماس کردند که دست بر او گذارد.^{۳۳} پس او را از میان جماعت به خلوت برده، انگشتان خود را در گوشهای او گذاشت و آب دهان انداخته، زبانش را لمس نمود؛^{۴۳} و به سوی آسمان نگریسته، آهی کشید و بدو گفت: «افتح!» یعنی باز شو.^{۵۳} در ساعت گوشهای او گشاده و عقده زبانش حل شده، به درستی تکلم نمود.

۶۳ پس ایشان را قدغن فرمود که هیچکس را خبر ندهند؛ لیکن چندانکه بیشتر ایشان را قدغن نمود، زیادتیر او را شهرت دادند. ۷۳ و بینهایت متحیر گشته می‌گفتند: «همه کارها را نیکو کرده است؛ کران را شنوا و گنگان را گویامی گرداند!»

۸

خوراک به چهار هزار نفر

(متا ۵۱: ۹۳ - ۲۳)

۱ و در آن ایام باز جمعیت، بسیار شده و خوراکی نداشتند. عیسی شاگردان خود را پیش طلبیده، به ایشان گفت: ۲ «بر این گروه دلم بسوخت زیرا الان سه روز است که با من می‌باشند و هیچ خوراک ندارند. ۳ و هرگاه ایشان را گرسنه به خانه‌های خود برگردانم، هرآینه در راه ضعف کنند، زیرا که بعضی از ایشان از راه دور آمده‌اند.» ۴ شاگردانش وی را جواب دادند: «از کجا کسی می‌تواند اینها را در این صحرا از نان سیر گرداند؟» ۵ از ایشان پرسید: «چند نان دارید؟» گفتند: «هفت.» ۶ پس جماعت را فرمود تا بر زمین بنشینند؛ و آن هفت نان را گرفته، شکر نمود و پاره کرده، به شاگردان خود داد تا پیش مردم گذارند. پس نزد آن گروه نهادند. ۷ و چند ماهی کوچک نیز داشتند. آنها را نیز برکت داده، فرمود تا پیش ایشان نهند. ۸ پس خورده، سیر شدند و هفت زنبیل پر از پاره‌های باقیمانده برداشتند. ۹ و عددخورندگان قریب به چهار هزار بود. پس ایشان را مرخص فرمود.

درخواست آیتی آسمانی

(متا ۴: ۱ - ۶۱)

۱ و بیدرنگ با شاگردان به کشتی سوار شده، به نواحی دلمانوته آمد. ۱۱ و فریسیان بیرون آمده، با وی به مباحثه شروع کردند. و از راه امتحان آیتی آسمانی از او خواستند. ۲۱ او از دل آهی کشیده، گفت: «از برای چه

این فرقه آیتی میخوانند؟ هر آینه به شما میگویم آیتی بدین فرقه عطا نخواهد شد.»

هشدار درباره تعالیم غلط

(متا ۶۱: ۲۱ - ۵) ۳۱

پس ایشان را گذارد و باز به کشتی سوار شده، به کناره دیگر عبور نمود. ^{۴۱} و فراموش کردند که نان بردارند و با خود در کشتی جز یک نان نداشتند. ^{۵۱} آنگاه ایشان را قدغن فرمود که «باخبر باشید و از خمیر مایه فریسیان و خمیر مایه هیرودیس احتیاط کنید!» ^{۶۱} ایشان با خود اندیشیده، گفتند: «از آن است که نان نداریم.» ^{۷۱} عیسی فهم کرده، بدیشان گفت: «چرا فکرمی کنید از آنچه که نان ندارید؟ آیا هنوز نفهمیده و درک نکرده‌اید و تا حال دل شما سخت است؟ ^{۸۱} آیا چشم داشته نمی بینید و گوش داشته نمی شنوید و به یاد ندارید؟ ^{۹۱} وقتی که پنج نان را برای پنج هزار نفر پاره کردم، چند سبد پر از پاره‌ها برداشتید؟» بدو گفتند: «دوازده.» ^{۱۰۲} «و وقتی که هفت نان را بجهت چهار هزار کس؛ پس زنبیل پر از ریزه‌ها برداشتید؟» گفتندش: «هفت.» ^{۱۲} پس بدیشان گفت: «چرا نمی فهمید؟»

شفای مرد نابینا ^{۲۲} چون

به بیت صیدا آمد، شخصی کور را نزد او آوردند و التماس نمودند که او را لمس نماید. ^{۳۲} پس دست آن کور را گرفته، او را از قریه بیرون برد و آب دهان بر چشمان او افکنده، و دست بر او گذارده از او پرسید که «چیزی میبینی؟» ^{۴۲} او بالا نگریسته، گفت: «مردمان را خرامان، چون درختها میبینم.» ^{۵۲} پس بار دیگر دستهای خود را بر چشمان او گذارده، او را فرمود تا بالانگریست و صحیح گشته، همه چیز را به خوبی دید. ^{۶۲} پس او را به خانهاش فرستاده، گفت: «داخل ده مشو و هیچکس را در آن جا خبر مده.»

اعتراف پطرس

(متا ۶۱: ۰۲ - ۳۱، لوقا ۹: ۰۲ - ۸۱)

۷۲ و عیسی با شاگردان خود به دهات قیصریه فیلیس رفت. و در راه از شاگردانش پرسیده، گفت که «مردم مرا که میدانند؟»^{۸۲} ایشان جواب دادند که «یحیی تعمیددهنده و بعضی الیاس و بعضی یکی از انبیا.»^{۹۲} او از ایشان پرسید: «شما مرا که میدانید؟» پطرس در جواب او گفت: «تومسیح هستی.»^{۹۳} پس ایشان را فرمود که «هیچکس را از او خبر ندهند.»

نخستین پیشگویی عیسی درباره مرگ خود

(متا ۶۱: ۸۲ - ۱۲، لوقا ۹: ۷۲ - ۱۲)

۱۳ آنگاه ایشان را تعلیم دادن آغاز کرد که «لازم است پسر انسان بسیار زحمت کشد و از مشایخ و روسای کهنه و کاتبان رد شود و کشته شده، بعد از سه روز برخیزد.»^{۲۳} و چون این کلام را علانیه فرمود، پطرس او را گرفته، به منع کردن شروع نمود.^{۳۳} اما او برگشته، به شاگردان خوندگریسته، پطرس را نهیب داد و گفت: «ای شیطان از من دور شو، زیرا امور الهی را اندیشه نمی کنی بلکه چیزهای انسانی را.»

۴۳ پس مردم را با شاگردان خود خوانده، گفت: «هرکه خواهد از

عقب من آید، خویشان را انکار کند و صلیب خود را برداشته، مرا متابعت نماید.^{۵۳} زیرا هرکه خواهد جان خود را نجات دهد، آن را هلاک سازد؛ و هرکه جان خود را بجهت من وانجیل بر باد دهد آن را برهاند.^{۶۳} زیرا که شخص را چه سود دارد هر گاه تمام دنیا را ببرد و نفس خود را بیازد؟^{۷۳} یا آنکه آدمی چه چیز را به عوض جان خود بدهد؟^{۸۳} زیرا هرکه در این فرقه زناکار و خطاکار از من و سخنان من شرمند شود، پسر انسان نیز وقتی که

با فرشتگان مقدس در جلال پدر خویش آید، از او شرمند خواهد گردید.»

۱ و بدیشان گفت: «هرآینه به شما میگویم بعضی از ایستادگان در اینجا میباشند که تاملکوت خدا را که به قوت میآید نبینند، ذائقه موت را نخواهند چشید.»

تبدیل هیات عیسی

(متا ۷۱: ۱ - ۳۱، ۹: ۸۲ - ۶۳)

۲ و بعد از شش روز، عیسی پطرس و یعقوب و یوحنا را برداشته، ایشان را تنها بر فراز کوهی به خلوت برد و هیاتش در نظر ایشان متغیر گشت. ۳ و لباس او درخشان و چون برف بغایت سفید گردید، چنانکه هیچ گازی بر روی زمین نمی تواند چنان سفید نماید. ۴ و الیاس با موسی بر ایشان ظاهر شده، با عیسی گفتگو میکردند. ۵ پس پطرس ملتفت شده، به عیسی گفت: «ای استاد، بودن ما در اینجا نیکو است! پس سه سایبان میسازیم، یکی برای تو و دیگری برای موسی و سومی برای الیاس!» ۶ از

آنرو که نمی دانست چه بگوید، چونکه هراسان بودند. ۷ ناگاه ابری بر ایشان سایه انداخت و آوازی از ابردرسید که «این است پسر حبیب من، از او بشنوید.» ۸ در ساعت گرداگرد خود نگریسته، جز عیسی تنها با خود هیچکس را ندیدند. ۹ و

چون از کوه به زیر میآمدند، ایشان را قدغن فرمود که تا پسر انسان از مردگان برنخیزد، از آنچه دیدهاند کسی را خبر ندهند. ۱۰ و این سخن را در خاطر خود نگاه داشته، از یکدیگر سوال میکردند که برخاستن از مردگان چه باشد. ۱۱ پس از او استفسار کرده، گفتند: «چرا کاتبان میگویند که الیاس باید اول بیاید؟» ۱۲ او در جواب ایشان گفت که «الیاس البته اول میآید و همچنین را اصلاح مینماید و چگونه درباره پسرانسان مکتوب

است که میباید زحمت بسیارکشد و حقیر شمرده شود. ۱۳ لیکن به شمامی گویم که الیاس هم آمد و با وی آنچه خواستندکردند، چنانچه در حق وی نوشته شده است.»

شفای پسر دیورده

(متا ۷۱: ۴۱ - ۱۲، لوقا ۹: ۷۳ - ۳۴)

۴۱ پس چون نزد شاگردان خود رسید، جمعی کثیر گرد ایشان دید و بعضی از کاتبان را که بالیشان مباحثه میکردند. ۵۱ در ساعت، تمامی خلق چون او را بدیدند در حیرت افتادند و دوان دوان آمده، او را سلام دادند. ۶۱ آنگاه از کاتبان پرسید که «با اینها چه مباحثه دارید؟» ۷۱ یکی از آن میان در جواب گفت: «ای استاد، پسر خود را نزد تو آوردم که روحی گنگ دارد، ۸۱ و هر جا که او را بگیرد میاندازدش، چنانچه کف برآورده، دندانهایم بهم میساید و خشک میگردد. پس شاگردان تو را گفتم که او را بیرون کنند، نتوانستند.» ۹۱ او ایشان را جواب داده، گفت: «ای فرقه بیایمان تا کی با شما باشیم و تا چه خدمت‌حاصل شما شوم! او را نزد من آورید.»

۱۰۲ پس او را نزد وی آوردند. چون او را دید، فور آن روح او را مصروع کرد تا بر زمین افتاده، کف برآورد و غلطان شد. ۱۲ پس از پدر وی پرسید: «چند وقت است که او را این حالت است؟» گفت: «از طفولیت. ۲۲ و بارها او را در آتش و در آب انداخت تا او را هلاک کند. حال اگر میتوانی بر مائرحم کرده، ما را مدد فرما.» ۳۲ عیسی وی را گفت: «اگر میتوانی ایمان آری، مومن را هیچیز ممکن است.» ۴۲ در ساعت پدر طفل فریاد برآورده، گر بیهکنان گفت: «ایمان میآورم ای خداوند، بیایمانی مرا

امداد فرما.» ۵۲ چون عیسی دید که گروهی گرد او به شتاب می‌آیند، روح پلید را نهیب داده، به وی فرمود: «ای روح گنگ و کرم من تو را حکم میکنم از او در آی و دیگر داخل او مشو!» ۶۲ پس صیحه زده و او

را بشدت مصروع نموده، بیرون آمد و مانند مرده گشت، چنانکه بسیاری گفتند که فوت شد. ۷۲ اما عیسی دستش را گرفته، برخیزانیدش که

برپایستاد. ۸۲ و چون به خانه درآمد، شاگردانش در خلوت از او پرسیدند: «چرا ما نتوانستیم او را بیرون کنیم؟» ۹۲ ایشان را گفت: «این جنس به

هیچ وجه بیرون نمی رود جز به دعا.»

دومین پیشگویی عیسی درباره مرگ خود
(متا ۷۱: ۲۲ - ۳۲، لوقا ۹: ۴۴ - ۵۴)

۰۳ و از آنجا روانه شده، در جلیل می‌گشتند و نمی خواست کسی او را بشناسد، ۱۳ زیرا که شاگردان خود را اعلام فرموده، می‌گفت: «پسرانسان بهدست مردم تسلیم میشود و او را خواهند کشت و بعد از مقتول شدن، روز سوم خواهد برخاست.» ۲۳ اما این سخن را درک نکردند و ترسیدند که از او بپرسند.

بحث درباره بزرگی
(متا ۸۱: ۱ - ۶، لوقا ۹: ۶۴ - ۸۴)

۳۳ و وارد کفرناحوم شده، چون به خانه درآمد، از ایشان پرسید که «در بین راه با یک دیگر چه مباحثه میکردید؟» ۴۳ اما ایشان خاموش ماندند، از آنجا که در راه با یکدیگر گفتگویی کردند در اینکه کیست بزرگتر. ۵۳ پس نشسته، آن دوازده را طلبیده، بدیشان گفت: «هرکه میخواهد مقدم باشد موخر و غلام همه بود. ۶۳ پس طفلی را برداشته، در میان ایشان بر پا نمود و او را در آغوش کشیده، به ایشان گفت: ۷۳ «هرکه یکی از این کودکان را به اسم من قبول کند، مراقبول کرده است و هرکه مرا پذیرفت نه مرا بلکه فرستنده مرا پذیرفته باشد.

شاگردان مانع شخصی میشوند که نام عیسی را بکار میرد

(لوقا ۹: ۹۴ - ۰۵)

۸۳ آنگاه یوحنا ملتفت شده، بدو گفت: «ای استاد، شخصی را دیدیم که به نام تو دیوها بیرون میکرد و متابعت ما نمی نمود؛ و چون متابعت مانمی کرد، او را ممانعت نمودیم.» ۹۳ عیسی گفت: «او را منع مکنید، زیرا هیچکس نیست که معجزهای به نام من بنماید و بتواند به زودی درحق

من بد گوید. ۰۴ زیرا هر که ضد ما نیست باماست. ۱۴ و هر که شما را از اینرو که از آن مسیح هستید، کاسهای آب به اسم من بنوشاند، هر آینه به شما میگویم اجر خود را ضایع نخواهد کرد. ۲۴ و هر که یکی از این کودکان را که به من ایمان آورند، لغزش دهد، او را بهتر است که سنگ آسیایی بر گردنش آویخته، در دریا افکنده شود.

هشدار در مورد وسوسه

(متا ۸۱: ۷ - ۹)

۳۴ پس هرگاه دست تو را بلغزاند، آن را ببر زیرا تو را بهتر است که شل داخل حیات شوی، از اینکه با دو دست وارد جهنم گردی، در آتشی که خاموشی نپذیرد؛ ۴۴ جایی که کرم ایشان نمیرد و آتش، خاموشی نپذیرد. ۵۴ و هرگاه پایت تو را بلغزاند، قطعش کن زیرا تو را مفیدتر است که لنگ داخل حیات شوی از آنکه با دو پا به جهنم افکنده شوی، در آتشی که خاموشی نپذیرد؛ ۶۴ آنجایی که کرم ایشان نمیرد و آتش، خاموش نشود. ۷۴ و هرگاه چشم تو را لغزش دهد، قطعش کن زیرا تو را بهتر است که با یک چشم داخل ملکوت خدا شوی، از آنکه با دو چشم در آتش جهنم انداخته شوی، ۸۴ جایی که کرم ایشان نمیرد و آتش خاموشی نیابد. ۹۴ زیرا هر کس به آتش، نمکین خواهد شد و هر قربانی به نمک، نمکین میگردد. ۱۰۵ نمک نیکو است، لیکن هر گاه نمک فاسد گردد به چه چیز آن را اصلاح میکنید؟ پس در خود نمک بدارید و با یکدیگر صلح نمایید.»

۰۱

تعلیم درباره ازدواج و طلاق

(متا ۹۱: ۱ - ۲۱)

۱ و از آنجا برخاسته، از آن طرف اردن به نواحی یهودیه آمد. و گروهی باز نزد وی جمع شدند و او بر حسب عادت خود، باز ایشان را تعلیم میداد.

سوال درباره طلاق

^۲ آنگاه فریسیان پیش آمده، از روی امتحان از او سوال نمودند که «آیا مرد را طلاق دادن زن خویش جایز است.» ^۳ در جواب ایشان گفت: «موسا شما را چه فرموده است؟» ^۴ گفتند: «موسا اجازت داد که طلاق نامه بنویسند و رهاکنند.» ^۵ عیسی در جواب ایشان گفت: «به سبب سنگدلی شما این حکم را برای شما نوشت. ^۶ لیکن از ابتدای خلقت، خدا

ایشان را مرد و زن آفرید. ^۷ از آن جهت باید مرد پدر و مادر خود را ترک کرده، با زن خویش بپیوندد، ^۸ و این دو یک تن خواهند بود چنانکه از آن پس دو نیستند بلکه یک جسد. ^۹ پس آنچه خدا پیوست، انسان آن را جدا

نکند.»

^{۱۰} و در خانه باز شاگردانش از این مقدمه از وی سوال نمودند. ^{۱۱} بدیشان گفت: «هرکه زن خود را طلاق دهد و دیگری را نکاح کند، برحق وی

زنا کرده باشد. ^{۱۲} و اگر زن از شوهر خود جدا شود و منکوحه دیگری گردد، مرتکب زنا شود.»

برکت دادن کودکان

(مت ۹: ۳۱ - ۵۱، لوقا ۸: ۵۱ - ۷۱)

^{۳۱} و بچه های کوچک را نزد او آوردند تا ایشان را لمس نماید؛ اما

شاگردان آوردنشان را منع کردند. ^{۳۲} چون عیسی این را بدید، خشم نموده،

بدیشان گفت: «بگذارید که بچه های کوچک نزد من آیند و ایشان را مانع نشوید، زیرا ملکوت خدا از امثال اینها است. ^{۳۳} هر آینه به شما میگویم

هرکه ملکوت خدا را مثل بچه کوچک قبول نکند، داخل آن نشود.»

^{۳۴} پس ایشان را در آغوش کشید و دست بر ایشان نهاده، برکت داد.

جوان ثروتمند

(مت ۹: ۶۱ - ۰۳، لوقا ۸: ۸۱ - ۰۳)

^{۶۱} چون به راه میرفت، شخصی دوان دوان آمده، پیش او زانو زده،

سوال نمود که «ای استاد نیکو چه کنم تا وارث حیات جاودانی شوم؟»

۸۱ عیسی بدو گفت: «چرا مرا نیکو گفتی و حال آنکه کسی نیکو نیست جز خدا فقط؟» ۹۱ احکام را می دانی، زنا مکن، قتل مکن، دزدی مکن، شهادت دروغ مده، دغا بازی مکن، پدر و مادر خود را حرمت دار. ۹۲ او در جواب وی گفت: «ای استاد، این همه را از طفولیت نگاه داشتم.» ۱۲ عیسی به وی نگریسته، او را محبت نمود و گفت: «تو را یک چیز ناقص است: برو و آنچه داری بفروش و به فقرا بده که در آسمان گنجی خواهی یافت و بیا صلیب را برداشته، مرا پیروی کن.» ۲۲ لیکن او از این سخن ترش رو و محزون گشته، روانه گردید زیرا اموال بسیار داشت.

۳۲ آنگاه عیسی گرداگرد خود نگریسته، به شاگردان خود گفت: «چه دشوار است که توانگران داخل ملکوت خدا شوند.» ۴۲ چون شاگردانش از سخنان او در حیرت افتادند، عیسی باز توجه نموده، بدیشان گفت: «ای فرزندان، چه دشوار است دخول آنانی که به مال و اموال توکل دارند در ملکوت خدا! ۵۲ سهل تر است که شتر به سوراخ سوزن شخص دولتمند به ملکوت خدا داخل شود!» ۶۲ ایشان بغایت متحیر گشته، با یکدیگر می گفتند: «پس که میتوان نجات یابد؟» ۷۲ عیسی به ایشان نظر کرده، گفت: «نزد انسان محال است لیکن نزد خدا نیست زیرا که هیچیز نزد خدا ممکن است.» ۸۲ پطرس بدو گفتن گرفت که «اینک ما هیچیز را ترک کرده، تورا پیروی کرده ایم.» ۹۲ عیسی جواب فرمود: «هر آینه به شما

میگویم کسی نیست که خانه یا برادران یا خواهران یا پدر یا مادر یا زن یا اولاد یا املاک را بجهت من و انجیل ترک کند، ۱۰۳ جز اینکه الحال در این زمان صد چندان یابد از خانها و برادران و خواهران و مادران و فرزندان و املاک با زحمات، و در عالم آینده حیات جاودانی را. ۱۳ اما بسا اولین

که آخرین میگردند و آخرین اولین.»

سومین پیشگویی عیسی درباره مرگ خود

(مت ۲۰: ۷۱ - ۹۱، لوقا ۸۱: ۱۳ - ۴۳)

۲۳ و چون در راه به سوی اورشلیم میرفتند و عیسی در جلو ایشان میخرامید، در حیرت افتادند و چون از عقب او میرفتند، ترس بر ایشان مستولی شد. آنگاه آن دوازده را باز به کنار کشیده، شروع کرد به اطلاع دادن به ایشان از آنچه بر وی وارد میشد، ۳۳ که «اینک به اورشلیم میرویم و پسر انسان بهدست روسای کهنه و کاتبان تسلیم شود و بر وی فتوای قتل دهند و او را به امتهای سپارند، ۴۳ و بر وی سخریه نموده، تازیانه‌اش زنند و آب دهان بر وی افکنده، او را خواهند کشت و روز سوم خواهد برخاست.»

تعلیم درباره خدمت به دیگران

(متا ۰۲: ۸۲ - ۰۲)

۵۳ آنگاه یعقوب و یوحنا دو پسر زبدی نزد وی آمده، گفتند: «ای استاد، میخواهیم آنچه از تو سوال کنیم برای ما بکنی.» ۶۳ ایشان را گفت: «چه میخواهید برای شما بکنم؟» ۷۳ گفتند: «به ما عطا فرما که یکی به طرف راست و دیگری برچپ تو در جلال تو بنشینیم.» ۸۳ عیسی ایشان را گفت: «نمّا فهمید آنچه میخواهید. آیا میتوانید آن پیاپای را که من مینوشم، بنوشید و تعمیدی را که من میپذیرم، بپذیرید؟» ۹۳ وی را گفتند: «میتوانیم.» عیسی بدیشان گفت: «پیاپای را که من مینوشم خواهید آشامید و تعمیدی را که من میپذیرم خواهید پذیرفت. ۱۰۴ لیکن نشستن بهدست راست و چپ من از آن من نیست که بدهم جز آنانی را که از بهر ایشان مهیا شده است.» ۱۱۴ و آن ده نفر چون شنیدند بر یعقوب و یوحنا خشم گرفتند.

۲۴ عیسی ایشان را خوانده، به ایشان گفت: «مغانید آنانی که حکام امتهای شمرده میشوند برایشان ریاست میکنند و بزرگانشان بر ایشان مسلطند. ۳۴ لیکن در میان شما چنین نخواهد بود، بلکه هر که خواهد در میان شما بزرگ شود، خادم شما باشد. ۴۴ و هر که خواهد مقدم بر شما شود، غلام

همه باشد. ^{۵۴} زیرا که پسر انسان نیز نیامده تامخدوم شود بلکه تا خدمت کند و تا جان خود را فدای بسیاری کند.»

شفای فقیر کور

(متا ۲: ۹۲ - ۴۳، لوقا ۸: ۵۳ - ۳۴)

^{۶۴} و وارد اریحا شدند. و وقتی که او باشاگردان خود و جمعی کثیر از اریحا بیرون میرفت، بارتیمائوس کور، پسر تیملوس بر کناره راه نشسته، گدایی میکرد. ^{۷۴} چون شنید که عیسی ناصری است، فریاد کردن گرفت و گفت: «ای عیسی ابن داود بر من ترحم کن.» ^{۸۴} و چندانکه بسیاری

او را نهیب میدادند که خاموش شود، ز یادتر فریاد برمی آورد که پسر داودا بر من ترحم فرما. ^{۹۴} پس عیسی ایستاده، فرمود تا او را بخوانند.

آنگاه آن کور را خوانده، بدو گفتند: «خاطر جمع دار برخیز که تو را میخواند.» ^{۱۰۵} در ساعت ردای خود را دور انداخته، بر پا جست و نزد عیسی آمد. ^{۱۵} عیسی به وی التفات نموده، گفت: «چه میخواهی از بهر تو نمایم؟» کور بدوگفت: «پا سیدی آنکه بینایی یابم.» ^{۲۵} عیسی بدوگفت: «برو که ایمانت تو را شفا داده است.» در ساعت بینا گشته، از عقب عیسی در راه روانه شد.

۱۱

ورود مظفرانه عیسی به اورشلیم

(متا ۱۲: ۱ - ۱۱، لوقا ۹: ۸۲ - ۴۴، یوحنا ۲۱: ۲۱ - ۹۱)

^۱ و چون نزدیک به اورشلیم به بیتقاجی و بیت عنیا بر کوه زیتون

رسیدند، دو نفر از شاگردان خود را فرستاده، ^۲ بدیشان گفت: «بدین قریهای که پیش روی شما است بروید و چون وارد آن شدید، در ساعت کره الاغی را بسته خواهید یافت که تا به حال هیچکس بر آن سوار نشده؛ آن را

باز کرده، بیاورید. ^۳ و هرگاه کسی به شما گوید چرا چنین میکنید، گوید خداوند بدین احتیاج دارد؛ بینامل آن را به اینجا خواهدفرستاد.» ^۴ پس رفته

کرهای بیرون دروازه در شارع عام بسته یافتند و آن را باز میکردند،^۵ که بعضی از حاضرین بدیشان گفتند: «چکار دارید که کره را باز میکنید؟»^۶ آن دو نفر چنانکه عیسی فرموده بود، بدیشان گفتند. پس ایشان را اجازت دادند.^۷ آنگاه کره را به نزد عیسی آورده، رخت خود را بر آن افکندند تا بر آن سوار شد.^۸ و بسیاری رختهای خود و بعضی شاخها از درختان بریده، بر راه گسترانیدند.^۹ و آنانی که پیش و پس میرفتند، فریادکنان میگفتند: «هوشیاعنا، مبارک باد کسیکه به نام خداوندی آید.»^{۱۰} مبارک باد ملکوت پدر ما داود که میآید به اسم خداوند. هوشیاعنا در اعلیٰ علین.^{۱۱} و عیسی وارد اورشلیم شده، به هیکل درآمد و به همه چیز ملاحظه نمود. چون وقت شام شد با آن دوازده به بیت عنیا رفت.

تطهیر هیکل

(مت ۱۲: ۲۱ - ۷۱، لوقا ۹: ۵۴ - ۸۴)

^{۲۱} بامدادان چون از بیت عنیا بیرون میآمدند، گرسنه شد.^{۳۱} ناگاه درخت انجیری که برگ داشت از دور دیده، آمد تا شاید چیزی بر آن بیابد. اما چون نزد آن رسید، جز برگ بر آن هیچ نیافت زیرا که موسم انجیر نرسیده بود.^{۴۱} پس عیسی توجه نموده، بدان فرمود: «از این پس تا به ابد، هیچکس از تو میوه نخواهد خورد.» و شاگردانش شنیدند.^{۵۱} پس وارد اورشلیم شدند. و چون عیسی داخل هیکل گشت، به بیرون کردن آنانی که در هیکل خرید و فروش میکردند شروع نمود و تخت های صرافان و کرسیهای کبوترفروشان را واژگون ساخت،^{۶۱} و نگذاشت که کسی با ظرفی از میان هیکل بگذرد،^{۷۱} و تعلیم داده، گفت: «آیا متوب نیست که خانه من خانه عبادت تمامی امتها نامیده خواهد شد؟ اما شما آن را مغاره دزدان ساختهاید.»

^{۸۱} چون روسای کهنه و کاتبان این را بشنیدند، در صدد آن شدند که او را چطور هلاک سازند زیرا که از وی ترسیدند چون که همه مردم از تعلیم وی متحیر می‌بودند. ^{۹۱} چون شام شد، از شهر بیرون رفت.

دعا

(مت ۱۲: ۸۱ - ۲۲)

^{۷۲} صبحگاهان، در اثنای راه، درخت انجیر را از ریشه خشک یافتند. ^{۱۲} پطرس بهخاطر آورده، وی را گفت: «ای استاد، اینک درخت انجیری که نفرینش کردی خشک شده!» ^{۲۲} عیسی در جواب ایشان گفت: «به خدا ایمان آورید، ^{۳۲} زیرا که هر آینه به شما می‌گویم هر که بدین

کوه گوید منتقل شده، به در یا افکنده شو و در دل خود شک نداشته باشد بلکه یقین دارد که آنچه گوئیم شود، هر آینه هر آنچه گوید بدو عطا شود. ^{۴۲} بنابراین به شما می‌گویم آنچه در عبادت سوال میکنید، یقین بدانید

که آن را یافته‌اید و به شما عطا خواهد شد. ^{۵۲} و وقتی که به دعا بایستید، هرگاه کسی به شما خطا کرده باشد، او را ببخشید تا آنکه پدر شما نیز که در آسمان است، خطایای شما را معاف دارد.

سوال درباره اقتدار عیسی

(مت ۱۲: ۷۲ - ۳۳، لوقا ۰۲: ۱ - ۸)

^{۶۲} اما هرگاه شما نبخشید، پدر شما نیز که در آسمان است تقصیرهای شما

را نخواهد بخشید. ^{۷۲} و باز به اورشلیم آمدند. و هنگامی که او در هیکل

می‌خرامید، روسای کهنه و کاتبان و مشایخ نزد وی آمده، ^{۸۲} گفتندش: «به چه قدرت این کارها را میکنی و کیست که این قدرت را به توده است تا این اعمال را بهجا آری؟» ^{۹۲} عیسی در جواب ایشان گفت: «من

از شما نیز سخنی می‌پرسم، مرا جواب دهید تا من هم به شما گویم به چه قدرت این کارها را میکنم. ^{۱۰۳} تعمید یحیی از آسمان بود یا از انسان؟ مرا جواب دهید. ^{۱۱۳} ایشان

در دل‌های خود تفکر نموده، گفتند: «اگر گوییم

از آسمان بود، هرآینه گوید پس چرا بدوایمان نیاوردید. ^{۲۲} و اگر گوئیم از انسان بود، «از خلق بیم داشتند از آنجا که همه یحیی را نبیای برحق میدانستند. ^{۲۳} پس در جواب عیسی گفتند: «نمادانیم.» عیسی بدیشان جواب داد: «من هم شما را نمی گویم که به کدام قدرت این کارها را بهجا میآورم.»

۲۱

حکایت باغبانهای ظالم

(مت ۱۲: ۶۴ - ۳۳، لوقا ۰۲: ۹۱ - ۹)

^۱ پس به مثلاً به ایشان آغاز سخن نمود که «شخصاً تاکستانی غرس نموده، حصارى گردش کشید و چرخشتی بساخت و برجی بنا کرده، آن را به دهقانان سپرد و سفر کرد. ^۲ و در موسم، نوکری نزد دهقانان فرستاد تا از میوه باغ از باغبانان بگیرد. ^۳ اما ایشان او را گرفته، زدند و تهیدست روانه نمودند. ^۴ باز نوکری دیگر نزد ایشان روانه نمود. او را نیز سنگسار کرده، سراو را شکستند و بحرمت کرده، برگردانیدندش. ^۵ پس یک نفر دیگر فرستاده، او را نیز کشند و بسادیگران را که بعضی را زدند و بعضی را به قتل رسانیدند. ^۶ و بالاخره یک پسر حبیب خود را باقی داشت. او را نزد ایشان فرستاده، گفت: پسر مرا حرمت خواهند داشت. ^۷ لیکن دهقانان با خود گفتند: این وارث است؛ بیایید او را بکشیم تا میراث از آن

ما گردد. ^۸ پس او را گرفته، مقتول ساختند و او را بیرون از تاکستان افکندند. ^۹ پس صاحب تاکستان چه خواهد کرد؟ او خواهد آمد و آن باغبان را هلاک ساخته، باغ را به دیگران خواهد سپرد. ^{۱۰} آیا این نوشته را نخوانده‌اید: سنگی که معمارانش رد کردند، همان سر زو یه گردید؟ ^{۱۱} این از جانب خداوند شد و در نظر ما عجیب است. ^{۱۲} آنگاه خواستند او را

گرفتار سازند، اما از خلق میترسیدند، زیرا میدانستند که این مثل را برای ایشان آورد. پس او را واگذارده، برفتند.

سوال درباره پرداخت باج و خراج

(متا ۲۲: ۲۲ - ۵۱، لوقا ۰۲: ۶۲ - ۰۲) ۳۱ و

چند نفر از فریسیان و هیرودیان را نزد وی فرستادند تا او را به سخنی به دام آورند. ۴۱ ایشان آمده، بدو گفتند: «ای استاد، ما را یقین است که تو راستگو هستی و از کسی باک نداری، چون که به ظاهر مردم نمی نگری بلکه طریق خدارا به راستی تعلیم مینمایی. جز به دادن به قیصر جایز است یا نه؟ بدهیم یا ندهیم؟» ۵۱ اما او را یکاری ایشان را درک کرده، بدیشان گفت: «چرا ما را امتحان میکنید؟ دیناری نزد من آرید تا آن را ببینم.» ۶۱ چون آن را حاضر کردند، بدیشان گفت: «این صورت و رقم از آن کیست؟» وی را گفتند: «از آن قیصر.» ۷۱ عیسی در جواب ایشان گفت: «آنچه از قیصر است، به قیصر رد کنید و آنچه از خداست، به خدا.» و از او متعجب شدند.

سوال درباره قیامت

(متا ۲۲: ۲۳ - ۳۲، لوقا ۰۲: ۴۰ - ۷۲)

۸۱ و صدوقیان که منکر هستند نزد وی آمده، از او سوال نموده، گفتند: ۹۱ «ای استاد، موسی به ما نوشت که هرگاه برادر کسی بمیرد و زنی بازگذاشته، اولادی نداشته باشد، برادرش زن او را بگیرد تا از بهر برادر خود نسلی پیدا نماید. ۱۰۲ پس هفت برادر بودند که نخستین، زنی گرفته، بمرد و اولادی نگذاشت. ۱۱ پس ثانی او را گرفته، هم بیاولاد فوت شد و همچنین سومی. ۱۲ تا آنکه آن هفت او را گرفتند و اولادی نگذاشتند و بعد از همه، زن فوت شد. ۱۳ پس در قیامت چون برخیزند، زن کدامیک از ایشان خواهد بود از آنجهت که هر هفت، او را به زنی گرفته بودند؟»

۴۲ عیسی در جواب ایشان گفت: «آیا گمراه نیستید از آنرو که کتب و قوت خدا را نمی دانید؟» ۵۲ زیرا هنگامی که از مردگان برخیزند، نه نکاح میکنند و نه منکوحه میگردند، بلکه مانند فرشتگان، در آسمان میباشند. ۶۲ اما در باب مردگان که برمی خیزند، در کتاب موسی در زکریا نخواندهاید چگونه خدا او را خطاب کرده، گفت که منم خدای ابراهیم و خدای اسحاق و خدای یعقوب. ۷۲ و او خدای مردگان نیست بلکه خدای زندگان است. پس شما بسیار گمراه شدهاید.»

بزرگترین حکم

(متا ۲۲: ۰۴ - ۳۳) و ۸۲

یکی از کاتبان، چون مباحثه ایشان را شنیده، دید که ایشان را جواب نیکو داد، پیش آمده، از او پرسید که «اول همه احکام کدام است؟» ۹۲ عیسی او را جواب داد که «اول همه احکام این است که بشنوی اسرائیل، خداوند خدای ما خداوند واحد است. ۱۰۳ و خداوند خدای خود را به تمامی دل و تمامی جان و تمامی خاطر و تمامی قوت خود محبت نما، که اول از احکام این است. ۱۳ و دوم مثل اول است که

همسایه خود را چون نفس خود محبت نما. بزرگتر از این دو، حکمی نیست.» ۲۳ کاتب وی را گفت: «آفرین ای استاد، نیکو گفتی، زیرا خدا واحد است و سوای او دیگری نیست، ۳۳ و او رابه تمامی دل و تمامی فهم و تمامی نفس

و تمامی قوت محبت نمودن و همسایه خود را مثل خود محبت نمودن، از همه قربانی های سوختنی و هدایا افضل است.» ۴۳ چون عیسی بدید که عاقلانه جواب داد، به وی گفت: «از ملکوت خدا دور نیستی.» و بعد از آن، هیچکس جرأت نکرد که از او سوالی کند.

ناتوانی از جواب دادن به عیسی

(متا ۲۲: ۶۴ - ۱۴، لوقا ۰۲: ۴۴ - ۱۴)

۵۳ و هنگامی که عیسی در هیکل تعلیم میداد، متوجه شده، گفت:

«چگونه کاتبان میگویند که مسیح پسر داود است؟^{۶۳} و حال آنکه خود داود در روحالقدس میگوید که خداوند به خداوند من گفت برطرف راست من بنشین تا دشمنان تو را پای انداز تو سازم؟^{۷۳} خودداود او را خداوند میخواند؛ پس چگونه او را پسر میباشد؟» و عوام الناس کلام او را به خشنودی میشنیدند.

هشدار به رهبران مذهبی

(متا ۳۲: ۲۱ - ۱، لوقا ۰۲: ۷۴ - ۵۴)

۸۳ پس در تعلیم خود گفت: «از کاتبان احتیاط کنید که خرامیدن در لباس دراز و تعظیم های دربارها^{۹۳} و کرسی های اول در کنایس و جایهای صدر در ضیافتها را دوست میدارند. ^{۰۴} اینان که خانه های بیوه زن را میبلعند و نماز را به ریاطول میدهند، عقوبت شدیدتر خواهند یافت.»

هذیه بیوه زن فقیر

(لوقا ۱۲: ۴ - ۱)

۱۴ و عیسی در مقابل بیتالمال نشسته، نظاره میکرد که مردم به چه وضع پول به بیتالمال میدازند؛ و بسیاری از دولتمندان، بسیاری انداختند. ^{۲۴} آنگاه بیوه زنی فقیر آمده، دوفلس که یک ربع باشد انداخت. ^{۳۴} پس شاگردان خود را پیش خوانده، به ایشان گفت: «هرآینه به شما میگویم این بیوه زن مسکین از همه آنانی که در خزانه انداختند، بیشتر داد. ^{۴۴} زیرا

که همه ایشان از زیادتی خود دادند، لیکن این زن از حاجتمندی خود، آنچه داشت انداخت، یعنی تمام معیشت خود را.»

۳۱

آینده جهان

(متا ۴۲: ۲۲ - ۱۲، لوقا ۱۲: ۴۲ - ۵)

۱ و چون او از هیکل بیرون میرفت، یکی از شاگردانش بدو گفت: «ای استاد ملاحظه فرما چه نوع سنگها و چه عمارت ها است!» ۲ عیسی در جواب وی گفت: «آیا این عمارت های عظیمه را مینگری؟ بدان که سنگی بر سنگی گذارده خواهد شد، مگر آنکه به زیرافکنده شود!» ۳ و چون او بر کوه زیتون، مقابل هیکل نشسته بود، پطرس و یعقوب

و یوحنا و اندریاس سر از وی پرسیدند: ۴ «ما را خبر بده که این امور کی واقع میشود و علامت نزدیک شدن این امور چیست؟»

۵ آنگاه عیسی در جواب ایشان سخن آغاز کرد که «زنهار کسی شما را گمراه نکند! ۶ زیرا که بسیاری به نام من آمده، خواهند گفت که من هستم و بسیاری را گمراه خواهند نمود. ۷ اما چون جنگها و اخبار جنگها را بشنوید، مضطرب مشوید زیرا که وقوع این حوادث ضروری است لیکن انتها هنوز نیست. ۸ زیرا که امتی بر امتی و مملکتی بر مملکتی خواهند برخاست

و زلزله هادر جابها حادث خواهد شد و قحطیها و اغتشاشها پدید میآید؛ و اینها ابتدای دردهای زه میباشد.

۹ «لین شما از برای خود احتیاط کنید زیرا که شما را به شوراها خواهند سپرد و در کنایس تاز یانهها خواهند زد و شما را پیش حکام و پادشاهان بخاطر من حاضر خواهند کرد تا برایشان شهادتی شود. ۱۰ و لازم است که انجیل اول بر تمامی امتهاموعظه شود. ۱۱ و چون شما را گرفته، تسلیم

کنند، میندیشید که چه بگویید و متفکر مباشید بلکه آنچه در آن ساعت به شما عطاشود، آن را گوید زیرا گوینده شما نیستید بلکه روحالقدس

است. ۲۱ آنگاه برادر، برادر را و پدر، فرزند را به هلاکت خواهند سپرد و فرزندان بروالدین خود برخاسته، ایشان را به قتل خواهند رسانید. ۲۱ و تمام خلق بجهت اسم من شما را دشمن خواهند داشت. اما هر که تا به آخر صبر کند، همان نجات یابد.

۴۱ «پس چون مکروه ویرانی را که به زبان دانیال نبی گفته شده است،

در جایی که نمی باید برپا بینید - آنکه میخواند بفهمد - آنگاه آنانی که در یهودیه میباشند، به کوهستان فرار کنند،^{۵۱} و هرکه بر بام باشد، به زیر نیاید و به خانه داخل نشود تا چیزی از آن ببرد،^{۶۱} و آنکه در مزرعه است، برنگردد تا رخت خود را بردارد.^{۷۱} اما وای بر آبستان و شیر دهندگان در آن ایام.^{۸۱} و دعا کنید که فرار شما در زمستان نشود،^{۹۱} زیرا که در آن ایام، چنان مصیبتی خواهد شد که از ابتدای خلقتی که خدا آفرید تاکنون نشده و نخواهد شد.^{۱۰۲} و اگر خداوند آن روزها را کوتاه نکرده، هیچ بشری نجات نیافتی. لیکن بجبهت برگزیدگانی که انتخاب نموده است، آن ایام را کوتاه ساخت.

بازگشت مسیح

(متا ۴۲: ۵۳ - ۳۲، لوقا ۱۲: ۳۳ - ۵۲)

^{۱۲} «پس هرگاه کسی به شما گوید اینک مسیح در اینجا است یا اینکه در آنجا، باور مکنید.^{۲۲} زانرو که مسیحان دروغ و انبیای کذب ظاهر شده، آیات و معجزات از ایشان صادر خواهد شد، بقسمی که اگر ممکن بودی، برگزینگان را هم گمراه نمودندی.^{۳۲} لیکن شما برحذر باشید!

^{۴۲} و در آن روزهای بعد از آن مصیبت خورشید تاریک گردد و ماه نور خود را بازگیرد،^{۵۲} و ستارگان از آسمان فرو ریزند و قوای افلاک متزلزل خواهند گشت.^{۶۲} آنگاه پسر انسان را ببیند که با قوت و جلال عظیم بر ابرها میآید.^{۷۲} در آن وقت، فرشتگان خود را از جهات اربعه از انتهای زمین تابه اقصای فلک فراهم خواهد آورد.

^{۸۲} «الحال از درخت انجیر مثلش را فراگیرید که چون شاخه اش نازک شده، برگ میآورد می دانید که تابستان نزدیک است.^{۹۲} همچنین شما نیز چون این چیزها را واقع ببینید، بدانید که نزدیک بلکه بر در است.^{۱۰۲} هرآینه

به شمامی گویم تا جمیع این حوادث واقع نشود، این فرقه نخواهند گذشت.
 ۱۳ آسمان و زمین زایل میشود، لیکن کلمات من هرگز زایل نشود.

انتظار برای بازگشت مسیح

(مت ۴۲: ۱۵ - ۶۳، لوقا ۱۲: ۸۳ - ۴۳)

۲۳ ولی از آن روز و ساعت غیر از پدرهیچکس اطلاع ندارد، نه فرشتگان در آسمان و نه پسر هم. ۲۳ «پس برحذر و بیدار شده، دعا کنید زیرا نمی دانید که آن وقت کی میشود. ۴۳ مثل کسیکه عازم سفر شده، خانه

خود را واگذارد و خادمان خود را قدرت داده، هر یکی را به شغلی خاص مقرر نماید و دربان را امر فرماید که بیدار بماند. ۵۳ پس بیدار باشید زیرا نمی دانید که در چه وقت صاحبخانه میآید، در شام یا نصف شب یا بانگ خروس یا صبح. ۶۳ مبدا ناگهان آمده شما را خفته یابد. ۷۳ اما آنچه

به شما میگویم، به همه میگویم: بیدار باشید!»!

۴۱

نوطه قتل عیسی

(مت ۶۲: ۵ - ۱، لوقا ۲۲: ۲ - ۱)

۱ و بعد از دو روز، عید فصح و فطیر بود که روسای کهنه و کاتبان مترصد بودند که به چه حيله او را دستگیر کرده، به قتل رسانند. ۲ لیکن میگفتند: «نه در عید مبدا در قوم اغتشاشی پدید آید.»

تذهین عیسی با عطر

(مت ۶۲: ۳۱ - ۶، یوحنا ۲۱: ۱۱ - ۱)

۳ و هنگامی که او در بیت عنیا در خانه شمعون ابرص به غذا نشسته بود، زنی با شیشه‌ای از عطرگرانها از سنبل خالص آمده، شیشه را شکسته، بر سر وی ریخت. ۴ و بعضی در خود خشم نموده، گفتند: «چرا این عطر تلف شد؟ ۵ زیرا ممکن بود این عطر زیانتر از سیصد دینار فروخته، به فقر داده

شود.» و آن زن را سرزنش نمودند. ^۶ اما عیسی گفت: «او را واگذارید! از برای چه او راز حمت می‌دهید؟ زیرا که با من کاری نیکو کرده است،^۷ زیرا که فقرا را همیشه با خود دارید و هرگاه بخواهید می‌توانید با ایشان احسان کنید، لیکن مرا با خود دائم ندارید. ^۸ آنچه در قوه او بود کرد، زیرا که جسد مرا بجهت دفن، پیش تدهین کرد. ^۹ هر آینه به شما می‌گویم در هر جایی از تمام عالم که به این انجیل موعظه شود، آنچه این زن کرد نیز بجهت یادگاری وی مذکور خواهد شد.»

طرح خیانت یهودا

(متا ۶۲: ۴۱ - ۴۱، لوقا ۲۲: ۶ - ۳) ۱۰

پس یهودای اسخر یوطی که یکی از آن دوازده بود، به نزد روسای کهنه رفت تا او را بدیشان تسلیم کند. ^{۱۱} ایشان سخن او را شنیده، شاد شدند و بدو وعده دادند که نقدی بدو بدهند. و او در صدد فرصت موافق برای گرفتاری وی برآمد.

آماده کردن فصح

(متا ۶۲: ۹۱ - ۷۱، لوقا ۲۲: ۳۱ - ۷)

^{۱۲} و روز اول از عید فطیر که در آن فصح رانج می‌کردند، شاگردانش به وی گفتند: «کجا ما خواهی برویم تدارک بینیم تا فصح را بخوریم؟» ^{۱۳} پس دو نفر از شاگردان خود را فرستاده، بپیشان گفت: «به شهر بروید و شخصی با سبوی آب به شما خواهد برخورد. از عقب وی بروید،^{۱۴} و به هر جایی که در آید صاحبخانه را گوید: استاد می‌گوید مهمانخانه کجا است تا فصح را با شاگردان خود آنجا صرف کنم؟» ^{۱۵} و او بالاخانه بزرگ مفروش و آماده به شما نشان می‌دهد. آنجا از بهر ما تدارک بینید.» ^{۱۶} شاگردانش روانه شدند و به شهر رفته، چنانکه او فرموده بود، یافتند و فصح را آماده ساختند.

شام آخر

(متا ۶۲: ۹۲ - ۰۲، لوقا ۲۲: ۰۳ - ۴۱، یوحنا ۳۱: ۰۳ - ۱۲)

۷۱ شامگاهان با آن دوازده آمد. ^{۸۱} و چون نشسته غذا میخوردند، عیسی گفت: «هر آینه به شما میگویم که، یکی از شما که با من غذایی خورد، مرا تسلیم خواهد کرد.» ^{۹۱} ایشان غمگین گشته، یک یک گفتن

گرفتند که آیا من آنم و دیگری که آیا من هستم. ^{۱۰۲} او در جواب ایشان گفت: «پس از دوازده که با من دست در قاف فروبرد! ^{۱۱۲} به درستی که پسر انسان بطوری که درباره او مکتوب است، رحلت میکند. لیکن وای بر آن کسیکه پسر انسان به واسطه او تسلیم شود. او رابهنر میبود که

تولا نیلقی» ^{۲۲} و

چون غذا میخوردند، عیسی نان را گرفته، برکت داد و پاره کرده، بدیشان داد و گفت: «بپذیرید و بخورید که این جسد من است.» ^{۳۲} و پیالهای گرفته، شکر نمود و به ایشان داد و همه از آن آشامیدند ^{۴۲} و بدیشان گفت: «این است خون من از عهد جدید که در راه بسیاری ریخته میشود. ^{۵۲} هر آینه به شما میگویم بعد از این از عصر انگور نخورم تا آن روزی که در ملکوت خدا آن را تازه بنوشم.

پیشگویی مجدد انکار پطرس

(متا ۶۲: ۵۳ - ۰۳)

^{۶۲} و بعد از خواندن تسبیح، به سوی کوه زیتون بیرون رفتند. ^{۷۲} عیسی ایشان را گفت: «همانا همه شما امشب در من لغزش خورید، زیرا مکتوب است شبان را میزنم و گوسفندان پراکنده خواهند شد. ^{۸۲} اما بعد از برخاستنم، پیش از شما به جلیل خواهم رفت. ^{۹۲} پطرس به وی گفت:

«هرگاه همه لغزش خورند، من هرگز نخورم.» ^{۰۳} عیسی وی را گفت: «هر آینه به تو میگویم که امروز در همین شب، قبل از آنکه خروس دومرتبه بانگ زند، تو سه مرتبه مرا انکار خواهی نمود.» ^{۱۳} لیکن او به تاکید زیادت

میگفت: «هرگاه مردنم با تو لازم افتد، تو را هرگز انکار نکنم.» و دیگران نیز همچنان گفتند.

باغ جتسیمانی

(متا ۶۲: ۶۴ - ۶۳، لوقا ۲۲: ۶۴ - ۹۳) ۲۳ و

چون به موضعی که جتسیمانی نام داشت رسیدند، به شاگردان خود گفت: «در اینجا بنشینید تا دعا کنم.» ۲۳ و پطرس و یعقوب و یوحنا

را همراه برداشته، مضطرب و دل‌تنگ گردید ۴۳ و بدیشان گفت: «نفس من از حزن، مشرف بر موت شد. اینجا بمانید و بیدار باشید.» ۵۳ و قدری

پیشتر رفته، به روی بر زمین افتاد و دعا کرد تا اگر ممکن باشد آن ساعت از او بگذرد. ۶۳ پس گفت: «یا ابا پدر، همه چیز نزد تو ممکن است. این پیاله را از من بگذران، لیکن نه به خواهش من بلکه به اراده تو.» ۷۳ پس چون آمد، ایشان را در خواب دیده، پطرس را گفت: «ای شمعون، در خواب هستی؟ آیا نمی توانستی یک ساعت بیدار باشی؟» ۸۳ بیدار باشید و دعا کنید تا در آزمایش نیفتید. روح البته راغب است لیکن جسم ناتوان.» ۹۳ و باز

رفته، به همان کلام دعانمود. ۱۰۴ و نیز برگشته، ایشان را در خواب یافت

زیرا که چشمان ایشان سنگین شده بود و ندانستند او را چه جواب دهند.

۱۴ و مرتبه سوم آمده، بدیشان گفت: «مابقار بخوابید و استراحت کنید.

کافی است! ساعت رسیده است. اینک پسر انسان بهدستهای گناهکاران

تسلیم می شود. ۲۴ برخیزید برویم که اکنون تسلیمکننده من نزدیک شد.»

دستگیری عیسی

(متا ۶۲: ۶۵ - ۷۴، لوقا ۲۲: ۳۵ - ۷۴، یوحنا ۸۱: ۱۱ - ۱)

۳۴ در ساعت وقتی که او هنوز سخن میگفت، یهودا که یکی از آن دوازده بود، با

گروهی بسیار باشمشیرها و چوبها از جانب روسای کهنه و کاتبان و مشایخ آمدند. ۴۴ و

تسلیمکننده او بدیشان نشانی داده، گفته

بود: «هرکه را ببوسم، همان است. او را بگیرید و با حفظ تمام ببرید.»

۵۴ و در ساعت نزد وی شده، گفت: «یا سیدی، یا سیدی.» و وی را بوسید. ۶۴ ناگاه دستهای خود را بر وی انداخته، گرفتندش. ۷۴ و یکی از حاضرین شمشیر خود را کشیده، بر یکی از غلامان رئیس کهنه زده، گوشش را برید. ۸۴ عیسی روی بدیشان کرده، گفت: «گویا بر دزد با شمشیرها و چوبها بجهد گرفتن من بیرون آمدید! ۹۴ هر روز در نزد شما در هیکل تعلیم میدادم و مرا نگرفتید. لیکن لازم است که کتب تمام گردد.» ۱۰۵ آنگاه همه او را واگذارده بگریختند. ۱۱۵ و یک جوانی با چادری بر بدن برهنه خود پیچیده، از عقب اوروانه شد. چون جوانان او را گرفتند، ۱۲۵ چادر راگذارده، برهنه از دست ایشان گریخت.

محاکمه در حضور قیافا

(متا ۶۲: ۸۶ - ۷۵)

۳۵ و عیسی را نزد رئیس کهنه بردند و جمیع روسای کاهنان و مشایخ و کاتبان بر او جمع گردیدند. ۴۵ و پطرس از دور در عقب او میآمد تا به خانه رئیس کهنه درآمده، با ملازمان بنشست و نزدیک آتش خود را گرم مینمود. ۵۵ و روسای کهنه و جمیع اهل شورا در جستجوی شهادت بر عیسی بودند تا او را بکشند و هیچ نیافتند، ۶۵ زیرا که هر چند بسیاری بر وی شهادت دروغ میدادند، اما شهادت های ایشان موافق نشد. ۷۵ و بعضی

برخاسته شهادت دروغ داده، گفتند: ۸۵ «ما شنیدیم که او میگفت: من این هیکل ساخته شده بهدست را خراب میکنم و در سه روز، دیگری را ناساخته شده بهدست، بنا میکنم.» ۹۵ و در این هم باز شهادت های ایشان موافق نشد.

۱۰۶ پس رئیس کهنه از آن میان برخاسته، از عیسی پرسیده، گفت: «هیچ جواب نمی دهی؟ چه چیز است که اینها در حق تو شهادت میدهند؟» ۱۱۶ اما او ساکت مانده، هیچ جواب نداد. باز رئیس کهنه از او سوال نموده، گفت: «آیا تو مسیح پسر خدای متبارک هستی؟» ۱۲۶ عیسی گفت:

«من هستم؛ و پسر انسان را خواهید دید که برطرف راست قوت نشسته،
در ابرهای آسمان می‌آید.» ۳۶ آنگاه رئیس کهنه جامه خود را چاک زده، گفت:
«دیورچه حاجت به شاهدان داریم؟ ۴۶ کفر او را شنیدید! چه
مصلحت میدانید؟» پس همه بر او حکم کردند که مستوجب قتل است.
۵۶ و بعضی شروع نمودند به آب دهان بروی انداختن و روی او را پوشانیده،
او را میزدند و میگفتند نبوت کن. ملازمان او را میزدند.

انکار پطرس

(متا ۶: ۵۷ - ۹۶، لوقا ۲۲: ۵۶ - ۴۵، یوحنا ۸۱: ۷۲ - ۵۲)

۶۶ و در وقتی که پطرس در ایوان پایین بود، یکی از کنیزان رئیس کهنه
آمد ۷۶ و پطرس را چون دید که خود را گرم میکند، بر او نگریسته، گفت: «تو نیز با عیسی
ناصری میبودی؟ ۸۶ او انکار نموده، گفت: «نما دانم و نمی فهمم که توجه می‌گویی!» و
چون بیرون به دهلیز خانه رفت، ناگاه
خروس بانگ زد. ۹۶ و بار دیگر آن کنیزک او را دیده، به حاضرین گفتن گرفت که «این
شخص از آنها است!» ۱۰۷ او باز انکار کرد. و بعد از زمانی حاضرین بار دیگر به پطرس
گفتند: «در حقیقت تو از آنها میباشی زیرا که جلیلی نیز هستی و لهجه تو چنان است.» ۱۱۷ پس به
لعن کردن و قسم خوردن

شروع نمود که «آن شخص را که می‌گویید نمی شناسم.» ۱۲۷ ناگاه خروس
مرتبه دیگر بانگ زد. پس پطرس را بهخاطر آمد آنچه عیسی بدو گفته بود که «قبل از آنکه
خروس دومرتبه بانگ زند، سه مرتبه مرا انکار خواهی
نمود.» و چون این را بهخاطر آورد، بگریست.

۵۱

محکوم شدن عیسی

(متا ۷۲: ۱ - ۲، لوقا ۲۲: ۶۶ - ۱۷)

^۱ بامدادان، بیدرنگ روسای کهنه بامشایخ و کاتبان و تمام اهل شورامشورت نمودند و عیسی را بند نهاده، بردند و به پیلطس تسلیم کردند.

در حضور پیلطوس

(مت ۷۲: ۱۱ - ۴۱، لوقا ۳۲: ۱ - ۵، یوحنا ۸۱: ۸۲ - ۸۳)

^۲ پیلطس از او پرسید: «آیا تو پادشاه یهودهستی؟» او در جواب وی گفت: «تو میگویی.» ^۳ و چون روسای کهنه ادعای بسیار بر او می نمودند، ^۴ پیلطس باز از او سوال کرده، گفت: «هیچ جواب نمی دهی؟ ببین که چقدر بر تو شهادت میدهند!» ^۵ اما عیسی باز هیچ جواب نداد، چنانکه پیلطس متعجب شد.

صدور حکم مصلوب شدن

(مت ۷۲: ۵۱ - ۶۲، لوقا ۳۲: ۳۱ - ۵۲، یوحنا ۹۱: ۸۱)

^۶ و در هر عید یک زندانی، هرکه رامی خواستند، بجهت ایشان آزاد میکرد. ^۷ و برابانی با شرکای فتنه او که در فتنه خونریزی کرده بودند، در حبس بود. ^۸ آنگاه مردم صداداده، شروع کردند بهخواستن که برحسب عادت با ایشان عمل نماید. ^۹ پیلطس در جواب ایشان گفت: «آیا میخواهید پادشاه یهود را برای شما آزاد کنم؟» ^{۱۰} زیرا یافته بودند که روسای

کهنه او را از راه حسد تسلیم کرده بودند. ^{۱۱} اما روسای کهنه مردم را

تحریض کرده بودند که بلکه برابا را برای ایشان رهاکنند. ^{۱۲} پیلطس باز ایشان را در جواب گفت: «پس چه میخواهید بکنم با آن کس که

پادشاه بهودش میگویند؟» ^{۱۳} ایشان بار دیگر فریادکردند که «او را مصلوب کن!» ^{۱۴} پیلطس بدیشان گفت: «چرا؟ چه بدی کرده است؟» ایشان بیشتر فریاد برآوردند که «او را مصلوب کن.» ^{۱۵} پس پیلطس چون

خواست که مردم را خشنود گرداند، برابا را برای ایشان آزاد کرد و عیسی را تازیانه زده، تسلیم نمود تا مصلوب شود.

استهزای سربازان رومی
(متا ۷۲: ۷۲ - ۱۳)

۶۱ آنگاه سپاهیان او را بهسرای که دارالولایه است برده، تمام فوج را فراهم آوردند ۷۱ و جامهای قرمز بر او پوشانیدند و تاجی از خاربافته، بر سرش گذاردند ۸۱ و او را سلام کردن گرفتند که «سلام ای پادشاه یهود!» ۹۱ و نی بر سرو زرد و آب دهان بر وی انداخته و زانو زده، بدو تعظیم مینمودند. ۱۰۲ و چون او را استهزا کرده بودند، لباس قرمز را از وی کنده جامه خودش را پوشانیدند و او را بیرون بردند تا مصلوبش سازند.

در راه جلجتا
(متا ۷۲: ۲۳ - ۴۳، لوقا ۳۲: ۶۲ - ۱۳، یوحنا ۹۱: ۷۱)

۱۲ و راهگذری را شمعون نام، از اهل قیروان که از بلوکات میآمد، و پدر اسکندر و رفص بود، مجبور ساختند که صلیب او را بردارد. ۲۲ پس او را به موضعی که جلجتا نام داشت یعنی محل کاسه سر بردند ۳۲ و شراب مخلوط به مر به وی دادند تا بنوشد لیکن قبول نکرد. ۴۲ و چون او را مصلوب کردند، لباس او را تقسیم نموده، قرعه بر آن افکندند تا هر کس چه برد.

مصلوب شدن عیسی
(متا ۷۲: ۵۳ - ۴۴، لوقا ۳۲: ۲۳ - ۳۴، یوحنا ۹۱: ۸۱ - ۷۲)

۵۲ و ساعت سوم بود که او را مصلوب کردند. ۶۲ و تقصیر نامه وی این نوشته شد: «پادشاه یهود.» ۷۲ و با وی دو دزد را یکی از دست راست و دیگری از دست چپ مصلوب کردند. ۸۲ پس تمام گشت آن نوشتههای که میگوید: «از خطاکاران محسوب گشت.» ۹۲ و راهگزاران او را دشنام داده و سر خود را جنبانیده، میگفتند: «هان ای کسیکه هیکل را خراب میکنی و در سه روز آن را بنا میکنی، ۱۰۳ از صلیب به زیر آمده، خود را برهان!» ۱۳ و همچنین روسای کهنه و کاتبان استهزاکنان با یکدیگر میگفتند: «دیوران را نجات داد و نمی تواند خود را نجات دهد. ۲۳ مسیح، پادشاه

اسرائیل، الان از صلیب نزول کند تا ببینیم و ایمان آوریم.» و آنانی که با وی مصلوب شدند او را دشنام میدادند.

جان سپردن عیسی

(متا ۷۲: ۵۴ - ۶۵، لوقا ۳۲: ۴۴ - ۹۴، یوحنا ۹۱: ۸۲ - ۷۳)

۳۳ و چون ساعت ششم رسید تا ساعت نهم تاریکی تمام زمین را فرو گرفت. ۴۳ و در ساعت نهم، عیسی به آواز بلند ندا کرده، گفت: «ایلوئی ایلوئی، لما سیقتنی؟» یعنی «الها الهی چرا مرا اگذار دی؟» ۵۳ و بعضی از حاضرین چون شنیدند گفتند: «الیاس را میخواند.» ۶۳ پس شخصی دوبده، اسفنجی را از سرکه پر کرد و بر سر نی نهاده، بدو نوشانید و گفت: «بذارید ببینیم مگر الیاس بیاید تا او را پایین آورد.» ۷۳ پس عیسی آوازی بلند برآورده، جان بداد. ۸۳ آنگاه پرده هیكل از سر تا پا دوپاره شد. ۹۳ و چون یوزباشی که مقابل وی ایستاده بود، دید که بدینطور صدا زده، روح را سپرد، گفت: «فوالواقع این مرد، پسر خدا بود.» ۱۰۴ و زنی چند از دور نظر میکردند که از آنجمله مریم مجدلیه بود و مریم مادر یعقوب کوچک و مادر یوشا و سالومه، ۱۴ که هنگام بودن او در جلیل پیروی و خدمت او میکردند. و دیگر زنان بسیاری که به اورشلیم آمده بودند.

تدفین عیسی

(متا ۷۲: ۷۵ - ۱۶، لوقا ۳۲: ۰۵ - ۶۵، یوحنا ۹۱: ۸۳ - ۲۴)

۲۴ و چون شام شد، از آن جهت روز تهیه یعنی روز قبل از سبت بود، ۳۴ یوسف نامی از اهل رامه که مرد شریف از اعضای شورا و نیز منتظر ملکوت خدا بود آمد و جرات کرده نزد پیلطس رفت و جسد عیسی را طلب نمود. ۴۴ پیلطس تعجب کرد که بدین زودی فوت شده باشد، پس یوزباشی را طلبیده، از او پرسید که «آیا چندی گذشته وفات نموده است؟» ۵۴ چون از یوزباشی دریافت کرد، بدن را به یوسف ارزانی داشت. ۶۴ پس

کتانی خریده، آن را از صلیب به زیر آورد و به آن کتان کفن کرده، در قبری که از سنگ تراشیده بود نهاد و سنگی بر سر قبر غلطانید. ^{۷۴} و مریم مجدلیه و مریم مادر یوشادیدند که کجا گذاشته شد.

۶۱

قیام عیسی

(مت ۸۲: ۷-۱، لوقا ۴۲: ۲۱-۱، یوحنا ۲: ۹-۱) ^۱ پس

چون سبت گذشته بود، مریم مجدلیه و مریم مادر یعقوب و سالومه حنوط خریده، آمدند تا او را تدفین کنند. ^۲ و صبح روز یکشنبه را بسیار زود وقت طلوع آفتاب بر سر قبر آمدند. ^۳ و با یکدیگر می گفتند: «کیست که سنگ را برای ما از سر قبر بغلطاند؟» ^۴ چون نگریستند، دیدند که سنگ غلطانیده شده است زیرا بسیار بزرگ بود. ^۵ و چون به قبر درآمدند، جوانی را که جامه های سفید دربرداشت بر جانب راست نشسته دیدند. پس متحیر شدند. ^۶ او بدیشان گفت: «ترسان مباشید! عیسی ناصری مصلوب را میطلبید؟ او برخاسته است! در اینجا نیست. آن موضعی را که او را نهاده بودند، ملاحظه کنید. ^۷ لیکن رفته، شاگردان او و پطرس را اطلاع دهید که پیش از شما به جلیل می رود. او را در آنجا خواهید دید، چنانکه به شما

فرموده بود.» ^۸ پس بزودی بیرون شده از قبر گریختند زیرا لرزه و حیرت ایشان را فرو گرفته بود و به کسی هیچ نگفتند زیرا میترسیدند.

عیسی به مریم مجدلیه ظاهر میشود

(یوحنا ۲: ۸۱-۰۱)

^۹ و صبحگاهان، روز اول هفته چون برخاسته بود، نخستین به مریم مجدلیه که از او هفت دیوی بیرون کرده بود ظاهر شد. ^{۱۰} و او رفته اصحاب او را که گریه و ماتم میکردند خبر داد. ^{۱۱} و ایشان چون شنیدند که زنده گشته و بدو ظاهر شده بود، باور نکردند.

در راه عموآس
(لوقا ۴۲: ۵۳ - ۳۱)

^{۲۱} و بعد از آن به صورت دیگر به دو نفر از ایشان در هنگامی که به دهات می‌رفتند، هویدا گردید. ^{۳۱} ایشان رفته، دیگران را خبر دادند، لیکن ایشان را نیز تصدیق ننمودند.

عیسی بر شاگردان منجمله بر توما ظاهر شده
(یوحنا ۰۲: ۱۳ - ۴۲)

^{۴۱} و بعد از آن بدان یازده هنگامی که به غذانشسته بودند ظاهر شد و ایشان را بهسبب بیایمانی و سخت دلی ایشان توبیخ نمود زیرا به آنانی که او را برخاسته دیده بودند، تصدیق ننمودند.

ماموریت بزرگ
(متا ۸۲: ۰۲ - ۶۱)

^{۵۱} پس بدیشان گفت: «در تمام عالم بروید و جمیع خلایق را به انجیل موعظه کنید. ^{۶۱} هر که ایمان آورده، تعمید یابد نجات یابد و اما هر که ایمان نیاورد بر او حکم خواهد شد. ^{۷۱} و این آیات همراه ایمانداران خواهد بود که به نام من دیوها را بیرون کنند و به زبانهای تازه حرف زنند ^{۸۱} و مارها را بردارند و اگر زهر قاتلی بخورند ضرری بدیشان نرساند و هرگاه دستها بر مریضان گذارند شفا خواهند یافت.»

صعود عیسی به آسمان
(لوقا ۴۲: ۳۵ - ۰۵)

^{۹۱} و خداوند بعد از آنکه به ایشان سخن گفته بود، به سوی آسمان مرتفع شده، بهدست راست خدا بنشست. ^{۰۲} و ایشان بیرون رفته، در هر جاموعظه میکردند و خداوند با ایشان کار میکرد و به آیاتی که همراه ایشان میبود، کلام را ثابت میگردانید.

انجيل لوقا

هدف لوقا از نوشتن انجيل

^۱ از آنچه که بسیاری دست خود را دراز کردند به سوی تألیف حکایت آن اموری که نزد ما به اتمام رسید، ^۲ چنانچه آنانی که از ابتدائیان و خدامان کلام بودند به ما رسانیدند، ^۳ من نیز مصلحت چنان دیدم که همه را من البدایه به تدقیق درپی رفته، به ترتیب به تو بنویسمای تیوفلس عزیز، ^۴ تا صحت آن کلامی که در آن تعلیم یافته‌ای در یابی.

مژده تولد یحیی به زکریا

^۵ در ایام هیرودیس پادشاه یهودیه، کاهنی زکریا نام از فرقه ایبا بود که زن او از دختران هارون بود و الیصابات نام داشت. ^۶ و هر دو در حضور خدا صالح و به جمیع احکام و فرائض خداوند، بیعیب سالک بودند. ^۷ و ایشان را فرزندی نبود زیرا که الیصابات نازاد بود و هر دو دیرینه سال بودند. ^۸ و واقع شد که چون به نوبت فرقه خود در حضور خدا کهانت میکرد، ^۹ حسب عادت کهانت، نوبت او شد که به قدس خداوند درآمده، بخور بسوزاند. ^{۱۰} و در وقت بخور، تمام جماعت قوم بیرون عبادت میکردند. ^{۱۱} ناگاه فرشته خداوند به طرف راست منبج بخور ایستاده، بر وی ظاهر گشت. ^{۱۲} چون زکریا او را دید، در حیرت افتاده، ترس بر او مستولی شد. ^{۱۳} فرشته بدو گفت: «ای زکریا ترسان مباش، زیرا که دعای تو مستجاب گردیده است و زوجه ات الیصابات برای تو پسری خواهد زایید و او را یحیی خواهی نامید. ^{۱۴} و تو را خوشی و شادی رخ خواهد نمود و بسیاری از ولادت او مسرور خواهند شد. ^{۱۵} زیرا که در حضور خداوند بزرگ خواهد بود و شراب و مسکری نخواهد نوشید و از شکم مادر خود، پر از روح القدس خواهد بود. ^{۱۶} و بسیاری از بنیاسرائیل را، به سوی خداوند

خدای ایشان خواهد برگردانید. ^{۷۱} و او به روح و قوت الیاس پیش روی وی خواهد خرامید، تا دل‌های پدران را به طرف پسران و نافرمانان را به حکمت عادلان بگرداند تا قومی مستعد برای خدا مهیا سازد.» ^{۸۱} زکریا به فرشته گفت: «این را چگونه بدانم و حال آنکه من پیر هستم و زوجهام دیرینه سال است؟» ^{۹۱} فرشته در جواب وی گفت: «من جبرائیل هستم که در حضور خدا میایستم و فرستاده شدم تا به تو سخن گویم و از

این امور تورا مرزده دهم. ^{۱۰۲} و الحال تا این امور واقع نگردد، گنگ شده یارای حرف زدن نخواهی داشت، زیرا سخن‌های مرا که در وقت خود به وقوع خواهد پیوست، باور نکردی.» ^{۱۱۲} و جماعت منتظر زکریایمی بودند و از طول توقف او در قدس متعجب شدند. ^{۱۲۲} اما چون بیرون آمده نتوانست با ایشان حرف زند، پس فهمیدند که در قدس رویایی دیده است، پس به سوی ایشان اشاره میکرد و ساکت ماند. ^{۱۳۲} و چون ایام خدمت او به اتمام رسید، به خانه خود رفت. ^{۱۴۲} و بعد از آن روزها، زن او الیصابات حامله شده، مدت پنج ماه خود را پنهان نمود و گفت: ^{۱۵۲} «به اینطور خداوند به من عمل نمود در روزهایی که مرا منظور داشت، تا ننگ مرا از نظر مردم بردارد.»

مرزده تولد عیسی به مریم

^{۱۶۲} و در ماه ششم جبرائیل فرشته از جانب خدا به بلدی از جلیل که ناصره نام داشت، فرستاده شد. ^{۱۷۲} نزد باکره‌های نامزد مردی مسمی به یوسف از خاندان داود و نام آن باکره مریم بود. ^{۱۸۲} پس فرشته نزد او داخل شده، گفت: «سلام بر توای نعمت رسیده، خداوند با توست و تو در میان زنان مبارک هستی.» ^{۱۹۲} چون او را دید، از سخن او مضطرب شده، متفکر شد که این چه نوع تحیت است. ^{۲۰۳} فرشته بدو گفت: «ای مریم ترسان مباش زیرا که نزد خدا نعمت یافته‌ای. ^{۲۱۳} و اینک حامله شده، پسری خواهی زایید و او را عیسی خواهی نامید. ^{۲۲۳} او بزرگ خواهد بود

و به پسر حضرت اعلی، مسمی شود، و خداوند خداتخت پدرش داود را بدو عطا خواهد فرمود. ۳۳ و او بر خاندان یعقوب تا به ابد پادشاهی خواهد کرد و سلطنت او را نهایت نخواهد بود. ۴۳

مریم به فرشته گفت: «این چگونه میشود و حال آنکه مردی را نشناختم؟» ۵۳

فرشته در جواب وی گفت: «روح القدس بر تو خواهد آمد و قوت حضرت اعلی بر تو سایه خواهد افکند، از آنجهت آن مولود مقدس، پسر خدا خوانده خواهد شد. ۶۳ و اینک البصابت از خویشان تونیز درپیری به پسری حامله شده و این ماه ششم است، مر او را که نازاد میخواندند. ۷۳ زیرا نزد خدا هیچ امری محال نیست.» ۸۳ مریم گفت: «اینک کنیز خداوندم. مرا برحسب سخن تو واقع شود.» پس فرشته از نزد او رفت.

مریم به دیدار الیزابت می‌رود ۹۳ در آن روزها، مریم برخاست و به بلدی از کوهستان یهودیه بشتاب رفت. ۱۰۴ و به خانه زکر یادرآمده، به البصابت سلام کرد. ۱۴ و چون البصابت سلام مریم را شنید، بچه در رحم او به حرکت آمد و البصابت به روح القدس پر شده، ۲۴ به آواز بلند صدا زده گفت: «تو در میان زنان مبارک هستی و مبارک است ثمره رحم تو. ۳۴ و از کجا این به من رسید که مادر خداوند من، به نزد من آید؟ ۴۴ زیرا اینک چون آواز سلام تو گوش زدمن شد، بچه از خوشی در رحم من به حرکت آمد. ۵۴ و خوشحال او که ایمان آورد، زیرا که آنچه از جانب خداوند به وی گفته شد، به انجام خواهد رسید.»

۶۴ پس مریم گفت: «جان من خداوند را تمجید میکند، ۷۴ و روح من به رهاننده من خدابود آمد، ۸۴ زیرا برحقارت کنیز خود نظر افکند. زیرا هان از کنون تمامی طبقات مرا خوشحال خواهند خواند، ۹۴ زیرا آن قادر، به من کارهای عظیم کرده و نام او قدوس است، ۱۰۵ و رحمت او نسلا بعد

نسل است. بر آنانی که از او می ترسند. ^{۱۵} به بازوی خود، قدرت را ظاهر فرمود و متکبران را به خیال دل ایشان پراکنده ساخت. ^{۲۵} جباران را از تختها به زیر افکند. و فروتنان را سرافراز گردانید. ^{۳۵} گرسنگان را به چیزهای نیکو سیر فرمود و دولتمندان را تهیدست رد نمود. ^{۴۵} بنده خود اسرائیل را یاری کرد، به یادگاری رحمانیت خویش، ^{۵۵} چنانکه به اجداد ما گفته بود، به ابراهیم و به زریث او تالیدالاباد. ^{۶۵} و مریم قریب به سه ماه نزد وی ماند. پس به خانه خود مراجعت کرد.

تولد یحیی تعمیددهنده

^{۷۵} اما چون الیصابات را وقت وضع حمل رسید، پسری بزاد. ^{۸۵} و همسایگان و خویشان او چون شنیدند که خداوند رحمت عظیمی بر وی کرده، با او شادی کردند. ^{۹۵} و واقع شد در روز هشتم چون برای ختنه طفل آمدند، که نام پدرش زکریا را بر او مینهادند. ^{۰۶} اما مادرش ملتفت شده، گفت: «تا بلکه به یحیی نامیده میشود.» ^{۱۶} به وی گفتند: «از قبیله تو هیچکس این اسم راندارد.» ^{۲۶} پس به پدرش اشاره کردند که «او را چه نام خواهی نهاد؟» ^{۳۶} او تختهای خواسته بنوشت که «نام او یحیی است» و همه متعجب شدند. ^{۴۶} در ساعت، دهان و زبان او باز گشته، به حمد خدا متکلم شد. ^{۵۶} پس بر تمامی همسایگان ایشان، خوف مسئولی گشت و جمیع این وقایع در همه کوهستان یهودیه شهرت یافت. ^{۶۶} و هر که شنید، در خاطر خود تفکر نموده، گفت: «این چه نوع طفل خواهد بود؟» و دست خداوند با وی می بود.

^{۷۶} و پدرش زکریا از روحالقدس پر شده نبوت نموده، گفت: ^{۸۶} «خداوند خدای اسرائیل متبارک باد، زیرا از قوم خود تفقد نموده، برای ایشان فدایی قرار داد. ^{۹۶} و شاخ نجاتی برای ما برافراشت، در خانه بنده خود داود. ^{۰۷} چنانچه به زبان مقدسین گفت که از بدو عالم انبیای اومی بودند، ^{۱۷} رهایی از دشمنان ما و از دست آنانی که از ما نفرت دارند، ^{۲۷} تا رحمت

را برپردان ما بهجا آرد و عهد مقدس خود را تذکر فرماید. ^{۳۷} سوگندی که برای پدر ما ابراهیم یادکرد، ^{۴۷} که ما را فیض عطا فرماید، تا از دست دشمنان خود رهایی یافته، او را بیخوف عبادت کنیم. ^{۵۷} در حضور او

به قدوسیت و عدالت، در تمامی روزهای عمر خود. ^{۶۷} و توای طفل نبی حضرت اعلی خوانده خواهی شد، زیرا پیش روی خداوند خواهی خرامید، تا طرق او را مهیاسازی، ^{۷۷} تا قوم او را معرفت نجات دهی، در آمرزش گناهان ایشان. ^{۸۷} به احشای رحمت خدای ما که به آن سپیده از عالم اعلی از ما تفقد نمود، ^{۹۷} تا ساکنان در ظلمت و ظل موت را نور دهد. و پایهای ما را به طریق سلامتی هدایت نماید.» ^{۱۰۸} پس طفل نمو کرده، در روح قوی میگشت. و تا روز ظهور خود برای اسرائیل، در بیابان بسر میبرد.

۲

تولد عیسی در بیت لحم

^۱ و در آن ایام حکمی از اوغسطس قیصر صادر گشت که تمام ربع مسکون را اسم نویسی کنند. ^۲ و این اسم نویسی اول شد، هنگامی که کیرینئوس والی سوریه بود. ^۳ پس همه مردم هر یک به شهر خود برای اسم نویسی میرفتند. ^۴ و یوسف نیز از جلیل از بلده ناصره به یهودیه به شهر داود که بیت لحم نام داشت، رفت. زیرا که او از خاندان و آل داود بود. ^۵ تا نام او بامریم که نامزد او بود و نزدیک به زاییدن بود، ثبت گردد. ^۶ و وقتی که ایشان در آنجا بودند، هنگام وضع حمل او رسیده، ^۷ پسر نخستین خود زایید. و او را در قنداقه پیچیده، در آخور خوابانید. زیرا که برای ایشان در منزل جای نبود.

چوپانان به ملاقات عیسی میروند

^۸ و در آن نواحی، شبانان در صحرا بسر می بردند و در شب پاسبانی گله های خویش میکردند. ^۹ ناگاه فرشته خداوند بر ایشان ظاهر شد و کیر یایی

خداوند بر گرد ایشان تابید و بغایت ترسان گشتند. ^{۰۱} فرشته ایشان را گفت: «مترسید، زیرا اینک بشارت خوشی عظیم به شما می‌دهم که برای
 جمیع قوم خواهد بود. ^{۱۱} که امروز برای شما در شهر داود، نجات‌دهنده‌های
 که مسیح خداوند باشد متولد شد. ^{۲۱} و علامت برای شما این است که طفلی در قنذاقه پیچیده
 و در آخور خوابیده خواهید یافت.» ^{۳۱} در همان حال فوجی
 از لشکر آسمانی با فرشته حاضر شده، خدا را تسبیح‌کنان می‌گفتند: ^{۴۱} «خدا
 را در اعلیٰ علین جلال و بر زمین سلامتی و در میان مردم رضامندی باد.»
^{۵۱} و چون فرشتگان از نزد ایشان به آسمان رفتند، شبانان با یکدیگر گفتند: «الان به بیت لحم برویم
 و این چیزی را که واقع شده و خداوند آن را به ما اعلام نموده است ببینیم.» ^{۶۱} پس به
 شتاب رفته، مریم و یوسف و آن
 طفل را در آخور خوابیده یافتند. ^{۷۱} چون این را دیدند، آن سخنی را که درباره طفل
 بدیشان گفته شده بود، شهرت دادند. ^{۸۱} و هر که میشنید از آنچه شبانان بدیشان گفتند، تعجب
 مینمود. ^{۹۱} اما مریم در دل خود متفکر
 شده، این همه سخنان را نگاه میداشت. ^{۰۲} و شبانان خدا را تمجید و حمدکنان برگشتند، بهسبب
 همه آن اموری که دیده و شنیده بودند چنانکه به ایشان
 گفته شده بود.

مریم و یوسف، عیسی را به خانه خدا می‌برند

^{۱۲} و چون روز هشتم، وقت ختنه طفل رسید، او را عیسی نام نهادند،
 چنانکه فرشته قبل از قرار گرفتن او در رحم، او را نامیده بود. ^{۲۲} و چون ایام تطهیر ایشان
 برحسب شریعت موسی رسید، او را به اورشلیم بردند تا به
 خداوند بگذرانند. ^{۳۲} چنانکه در شریعت خداوند مکتوب است که هر نذوری که رحم
 را گشاید، مقدس خداوند خوانده شود. ^{۴۲} و تا قربانی
 گذرانند، چنانکه در شریعت خداوند مقرر است، یعنی جفت فاختهای یا دو جوجه کبوتر. ^{۵۲}
 و اینک شخصی شمعون نام در اورشلیم بود که مرد

صالح و متقی و منتظر تسلی اسرائیل بود و روحالقدس بر وی بود. ۶۲ و از روحالقدس بدو وحی رسیده بود که، تا مسیح خداوند را نبینی موت را نخواهی دید.

۶۲ پس به راهنمایی روح، به هیکل درآمد و چون والدینش آن طفل یعنی عیسی را آوردند تا رسوم شریعت را بجهت او بعمل آورند، ۸۲ او را در آغوش خود کشیده و خدا را متبارک خوانده، گفت: ۹۲ «الحالای خداوند بنده خود را رخصت میدهی، به سلامتی برحسب کلام خود. ۱۰۳ زیرا که چشمان من نجات تو را دیده است، ۱۳ که آن را پیش روی جمیع امتها مهیا ساختی. ۲۳ نوری که کشف حجاب برای امتها کند و قوم تواسرائیل را جلال بود.» ۳۳ و یوسف و مادرش از آنچه درباره او گفته شد، تعجب نمودند. ۴۳ پس شمعون ایشان را برکت داده، به مادرش مریم گفت: «اینک این طفل قرار داده شد، برای افتادن و برخاستن بسیاری از آل اسرائیل و برای آیتی که به خلاف آن خواهند گفت. ۵۳ و در قلب تو نیز شمشیری فرو خواهد رفت، تا افکار قلوب بسیاری مکشوف شود.»

۶۳ و زنی نبیه بود، حنا نام، دختر فتوئیل از سبط اشیر بسیار سالخورده، که از زمان بکارت هفت سال با شوهر بسر برده بود. ۷۳ و قریب به هشتاد و چهار سال بود که او بیوه گشته از هیکل جدا نمی شد، بلکه شبانهروز به روزه و مناجات در عبادت مشغول میبود. ۸۳ او در همان ساعت درآمده، خدا را شکر نمود و درباره او به همه منتظرین نجات در اورشلیم، تکلم نمود. ۹۳ و چون تمامی رسوم شریعت خداوند را به پایان برده بودند، به شهر خود ناصره جلیل مراجعت کردند. ۱۰۴ و طفل نمو کرده، به روح قوی میگشت و از حکمت پر شده، فیض خدا بروی میبود.

عیسای نوجوان با علمای دین سخن میگوید

۱۴ و والدین او هر ساله بجهت عید فصح، به اورشلیم میرفتند. ۲۴ و چون دوازده ساله شد، موافق رسم عید، به اورشلیم آمدند. ۳۴ و چون

روزها را تمام کرده مراجعت مینمودند، آن طفل یعنی عیسی، در اورشلیم توقف نمود و یوسف و مادرش نمی دانستند. ^{۴۴} بلکه چون گمان میبردند که او در قافله است، سفر یکروزه کردند و او را در میان خویشان و آشنایان خود میجستند. ^{۴۵} و چون او را نیافتند، در طلب او به اورشلیم برگشتند. ^{۴۶} و بعد از سه روز، او را در هیکل یافتند که در میان معلمان نشسته، سخنان ایشان را میشنود و از ایشان سوال همی کرد. ^{۴۷} و هر که سخن او را می شنید، از فهم و جوابهای او متحیر می گشت.

^{۴۸} چون ایشان او را دیدند، مضطرب شدند. پس مادرش به وی گفت: «ای فرزند چرا با ما چنین کردی؟ اینک پدرت و من غمناک گشته تو را جستجو میکردیم.» ^{۴۹} او به ایشان گفت: «از بهره مرا طلب میکردید، مگر دانستهاید که باید من در امور پدر خود باشم؟» ^{۵۰} ولی آن سخنی را که

بدیشان گفت، نفهمیدند. ^{۵۱} پس با ایشان روانه شده، به ناصره آمد و مطیع ایشان میبود و مادر او تمامی این امور را در خاطر خود نگاه میداشت. ^{۵۲} و عیسی در حکمت و قامت و رضامندی نزد خدا و مردم ترقی میکرد.

۳

یحیی تعمیددهنده راه را برای عیسی آماده میکند

(متا ۳: ۲۱-۱، مرقس ۱: ۸-۱)

^۱ و در سال پانزدهم از سلطنت طیباریوس قیصر، در وقتی که پنطیوس پیلاتس، والی یهودیه بود و هیرودیس، تیتزارک جلیل و برادرش فیلیپس تیتزارک بطوریه تراخونیس و لیسانیوس تیتزارک آبلیه ^۲ و حنا و قیفا روسای کهنه بودند، کلام خدا به یحیی ابن زکر یا در بیابان نازل شده، ^۳ به تمامی حوالی اردن آمده، به تعمیدتوبه بجهت آمرزش گناهان موعظه میکرد. ^۴ چنانچه مکتوب است در صحیفه کلمات اشعیای نبی که میگوید: «صدای ندا کنندهای در بیابان که راه خداوند را مهیا سازید و طرق او راراست نمایید. ^۵ هر وادی انباشته و هر کوه و تلی پست و هر

کچی راست و هر راه ناهموار صاف خواهد شد^۶ و تمامی بشر نجات خدا را خواهنددید.»

^۷ آنگاه به آن جماعتی که برای تعمید وی بیرون میآمدند، گفت: «ای افعیزادگان، که شمارا نشان داد که از غضب آینده بگریزید؟^۸ پس ثمرات مناسب توبه بیاورید و در خاطر خود این سخن را راه مهید که ابراهیم پدر ماست، زیرا به شما میگویم خدا قادر است که از این سنگها، فرزندان برای ابراهیم برانگیزاند. ^۹ و الان نیز تیشه بر ریشه درختان نهاده شده است، پس

هر درختی که میوه نیکو نیاورد، بریده و در آتش افکنده میشود.»^{۱۰} پس مردم از وی سوال نموده گفتند: «چه کنیم؟»^{۱۱} او در جواب

ایشان گفت: «هرکه دوجامه دارد، به آنکه ندارد بدهد. و هرکه خوراک دارد نیز چنین کند.»^{۱۲} و باجگیران نیز برای تعمید آمده، بدو گفتند: «ای استاد چه کنیم؟»^{۱۳} بدیشان گفت: «زیادتر از آنچه مقرر است، مگیرید.»^{۱۴} سپاهیان نیز از او پرسیده، گفتند: «ماچه کنیم؟» به ایشان گفت: «بر کسی ظلم نکنید و بر هیچکس افترا مزیند و به موجب خود اکتفاکنید.»

^{۱۵} و هنگامی که قوم مترصد میبودند و همه در خاطر خود درباره یحیی تفکر مینمودند که این مسیح است یا نه،^{۱۶} یحیی به همه متوجه شده گفت: «من شما را به آب تعمیدی دهم، لیکن شخصی توانا تر از من میآید که لیاقت آن ندارم که بند نعلین او را باز کنم. او شما را به روحالقدس و آتش تعمید خواهد داد.»^{۱۷} او غربال خود را بهدست خود دارد و خرمن خویش را پاک کرده، گندم را در انبار خود ذخیره خواهد نمود و کاه را در آتشی که خاموشی نمی پذیرد خواهد سوزانید.»^{۱۸} و به نصایح بسیار دیگر، قوم را بشارت میداد.

هرودیس یحیی را زندانی میکند

۹۱ اما هیرودیس تیتزارک چون بهسبب هیرودیا، زن برادر او فیلیس و سایر بدبیهایی که هیرودیس کرده بود از وی توبیخ یافت، ۹۲ این رانیز بر همه افزود که یحیی را در زندان حبس نمود.

یحیی عیسی را تعمید میدهد

(متا ۳: ۷۱-۳۱، مرقس ۱: ۱۱-۹)

۱۲ اما چون تمامی قوم تعمید یافته بودند و عیسی هم تعمید گرفته دعا میکرد، آسمان شکافته شد ۲۲ و روحالقدس به هیات جسمانی، مانند کبوتری بر او نازل شد. و آوازی از آسمان در رسید که تو پسر حبیب من هستی که به تو خوشنودم.

نسب نامه عیسی

(متا ۱: ۷۱-۱)

۳۲ و خود عیسی وقتی که شروع کرد، قریب به سی ساله بود. و حسب گمان خلق، پسر یوسف ابن هالی ۴۲ ابن متات، بن لاوی، بن ملکی، بن ینا، بن یوسف، ۵۲ ابن متاتیا، بن آموس، بن ناحوم، بن حسلی، بن نجی، ۶۲ ابن مات، بن متاتیا، بن شمعی، بن یوسف، بن یهودا، ۷۲ ابن یوحنا، بن ريسا، بن زروبابل، بن سالتینیل، بن نیری، ۸۲ ابن ملکی، بن ادی، بن قوسام، بن ایلمودام، بن عیر، ۹۲ ابن یوسی، بن ایلعادر، بن یوریم، بن متات، بن لاوی، ۱۰۳ ابن شمعون، بن یهودا، بن یوسف، بن یونان، بن ایلایقیم، ۱۳ ابن ملیا، بن مینان، بن متاتا بن ناتان، بن داود، ۲۳ ابن یسی، بن عوبید، بن بو عز، بن شلمون، بن نحشون، ۳۳ ابن عمیناداب، بن ارام، بن حصرون، بن فارص، بن یهودا، ۴۳ ابن یعقوب، بن اسحق، بن ابراهیم، بن تارح، بن ناحور، ۵۳ ابن سروج، بن رعور، بن فالج، بن عابر، بن صالح، ۶۳ ابن قینان، بن ارفکشاد، بن سام، بن نوح، بن لامک، ۷۳ ابن متوشالچ، بن خنوخ، بن یارد، بن مهللئیل، بن قینان، ۸۳ ابن انوش، بن شیت، بن آدم، بن الله.

تجربه عیسی

(متا ۴: ۱۱-۱، مرقس ۱: ۳۱-۲۱)

۱ اما عیسی پر از روحالقدس بوده، از اردن مراجعت کرد و روح او را به بیابان برد. ۲ و مدت چهل روز ابلیس او را تجربه مینمود و در آن ایام چیزی نخورد. چون تمام شد، آخر گرسنه گردید.

۳ و ابلیس بدو گفت: «اگر پسر خدا هستی، این سنگ را بگو تا نان گردد.» ۴ عیسی در جواب وی گفت: «مَتُوب است که انسان به نان فقط زیست نمی کند، بلکه به هر کلمه خدا.» ۵ پس ابلیس او را به کوهی بلند برده، تمامی ممالک جهان را در لحظهای بدو نشان داد. ۶ و ابلیس بدو گفت: «جمع این قدرت و حشمت آنها را به تو میدهم، زیرا که به

من سپرده شده است و به هر که میخواهم میبخشم. ۷ پس اگر تو پیش من سجده کنی، همه از آن تو خواهد شد.» ۸ عیسی در جواب او گفت: «ای شیطان، مکتوب است، خداوند خدای خود را پرستش کن و غیر او راعبادت منما.» ۹ پس او را به اورشلیم برده، برکنگره هیکل قرار داد و بدو

گفت: «اگر پسر خدا هستی، خود را از اینجا به زیر انداز. ۱۰ زیرا مکتوب است که فرشتگان خود را درباره تو حکم فرمایند تا تو را محافظت کنند. ۱۱ و تو را بهدستهای خود بردارند، مبدا پایت به سنگی خورد.» ۱۲ عیسی در جواب وی گفت که «گفته شده است، خداوند خدای خود را تجربه مکن.»

۳۱ و چون ابلیس جمیع تجربه را به اتمام رسانید، تا مدتی از او جدا شد.

موعظه عیسی در جلیل

(متا ۴: ۷۱-۲۱، مرقس ۱: ۵۱-۴۱، یوحنا ۴: ۵۴-۳۴)

^{۴۱} و عیسی به قوت روح، به جلیل برگشت و خبر او در تمامی آن نواحی شهرت یافت. ^{۵۱} و او در کنایس ایشان تعلیم میداد و همه او را تعظیم میکردند.

طرد عیسی از ناصره

^{۶۱} و به ناصره جایی که پرورش یافته بود، رسید و بحسب دستور خود در روز سبت به کنیسه درآمده، برای تلاوت برخاست. ^{۷۱} آنگاه صحیفه اشعیا نبی را بدو دادند و چون کتاب را گشود، موضعی را یافت که مکتوب است ^{۸۱} «روح خداوند بر من است، زیرا که مرا مسح کرد تا فقیران را بشارت دهم و مرا فرستاد، تا شکسته دلان را شفا بخشم و اسیران را به

رستگاری و کوران را به بینایی، موعظه کنم و تاکویدگان را، آزاد سازم، ^{۹۱} و از سال پسندیده خداوند موعظه کنم.»

^{۱۰۲} پس کتاب را به هم پیچیده، به خادم سپرد و بنشست و چشمان همه اهل کنیسه بر وی دوخته میبود. ^{۱۱۲} آنگاه بدیشان شروع به گفتن کرد که «امروز این نوشته در گوشهای شما تمام شد.» ^{۱۲۲} و همه بر وی شهادت دادند و از سخنان فیض آمیزی که از دهانش صادر میشد، تعجب نموده، گفتند: «مهر این پسر یوسف نیست؟»

^{۱۳۲} بدیشان گفت: «هرآینه این مثل را به من خواهیدگفت، ای طیب خود را شفا بده. آنچه شنیده‌ایم که در کفرناحوم از تو صادر شد، اینجا نیز در وطن خویش بنما.» ^{۱۴۲} و گفت: «هرآینه به شمالی گویم که هیچ نبی در وطن خویش مقبول نباشد. ^{۱۵۲} و به تحقیق شما را میگویم که بسا بیوه‌زان در اسرائیل بودند، در ایام الیاس، وقتی که آسمان مدت سه سال و شش ماه بسته ماند، چنانکه قحطی عظیم در تمامی زمین پدید آمد، ^{۱۶۲} و الیاس

نزد هیچ کدام از ایشان فرستاده نشد، مگر نزد بیوه‌زنی در صرفة صیدون.

۷۲ و بسا بر صان در اسرائیل بودند، در ایام الیشع نبی واحدی از ایشان طاهر نگشت، جز نعمان سریانی.»

۸۲ پس تمام اهل کنیسه چون این سخنان را شنیدند، پر از خشم گشتند. ۹۲ و برخاسته او را از شهر بیرون کردند و بر قله کوهی که قریه ایشان بر آن بنا شده بود، تا او را به زیر افکندند. ۹۳ ولی از میان ایشان گشته، برف برفت.

عیسی با اقتدار بسیار تعلیم میدهد

(مرقس ۱: ۸۲-۱۲)

۱۳ و به کفرناحوم شهری از جلیل فرود شده، در روزهای سبت، ایشان را تعلیم میداد. ۲۳ و از تعلیم او در حیرت افتادند، زیرا که کلام او با قدرت میبود. ۳۳ و در کنیسه مردی بود، که روح دیو خبیث داشت و به آواز

بلند فریادکنان میگفت: ۴۳ «آهای عیسی ناصری، ما را با تو چهکار است، آیا آمدهای تا ما را هلاک سازی؟ تو را می شناسم کیستی، ای قدوس خدا.» ۵۳ پس عیسی او را نهیب داده، فرمود: «خاموش باش و از وی بیرون آی.» در ساعت دیو او را در میان انداخته، از او بیرون شد و هیچ

آسیبی بدو نرسانید. ۶۳ پس حیرت بر همه ایشان مستولی گشت و یکدیگر را مخاطب ساخته، گفتند: «این چه سخن است که این شخص با قدرت و قوت، ارواح پلید را امر میکند و بیرون میآیند!» ۷۳ و شهرت او در هر

موضعی از آن حوالی، پهن شد.

شفای مادرزن پطرس و بسیاری دیگر

(متا ۸: ۷۱-۴۱، مرقس ۱: ۴۳-۹۲)

۸۳ و از کنیسه برخاسته، به خانه شمعون درآمد. و مادرزن شمعون را تب شدیدی عارض شده بود، برای او از وی التماس کردند. ۹۳ پس بر سر وی آمده، تب را نهیب داده، تب از او زایل شد. در ساعت برخاسته، به خدمتگزاری ایشان مشغول شد.

^۴ و چون آفتاب غروب میکرد، همه آنانی که اشخاص مبتلا به انواع مرضها داشتند، ایشان را نزد وی آوردند و به هر یکی از ایشان دست گذارده، شفا داد. ^{۱۴} و دیوها نیز از بسیاری بیرون میرفتند و صیحه زنان میگفتند که «تو مسیح پسر خدا هستی.» ولی ایشان را قدغن کرده، نگذاشت که حرف زنند، زیرا که دانستند او مسیح است.

موعظه عیسی در سراسر جلیل

(مت ۴: ۵۲ - ۳۲، مرقس ۱: ۹۳ - ۵۳) ^{۲۴} و

چون روز شد، روانه شده به مکانی ویران رفت و گروهی کثیر در جستجوی او آمده، نزدش رسیدند و او را باز میداشتند که از نزد ایشان نرود. ^{۲۴} به ایشان گفت: «مرا لازم است که به شهرهای دیگر نیز به ملکوت خدا بشارت دهم، زیرا که برای همین کار فرستاده شده‌ام.» ^{۲۴} پس در کنایس جلیل موعظه مینمود.

۵

معجزه صید ماهی

^۱ و هنگامی که گروهی بر وی ازدحام می نمودند تا کلام خدا را بشنوند، او به کنار دریاچه جنیسارت ایستاده بود. ^۲ و دو زورق را در کنار دریاچه ایستاده دید که صیادان از آنها بیرون آمده، دامهای خود را شست و شومی نمودند. ^۳ پس به یکی از آن دو زورق که مال شمعون بود سوار شده، از او درخواست نمود که از خشکی اندکی دور ببرد. پس در زورق نشسته، مردم را تعلیم میداد. ^۴ و چون از سخن گفتن فارغ شد، به شمعون گفت: «به میانه دریاچه بران و دامهای خود را برای شکار بیندازید.» ^۵ شمعون در جواب وی گفت: «ای استاد، تمام شب را رنج برده چیزی نگرفتیم، لیکن به حکم تو، دام را خواهیم انداخت.» ^۶ و چون چنین کردند، مقداری کثیر از ماهی صید کردند، چنانکه نزدیک بود دام ایشان گسسته شود. ^۷ و به رفقای خود

که در زورق دیگر بودند اشاره کردند که آمده ایشان را امداد کنند. پس آمده هر دو زورق را پر کردند بقسمی که نزدیک بود غرق شوند.^۸ شمعون پطرس چون این را بدید، بر پایهای عیسی افتاده، گفت: «ای خداوند از من دور شو زیرا مردی گناهکارم.»^۹ چونکه بهسبب صیدماهی که کرده بودند، دهشت بر او و همه رفقای وی مستولی شده بود.^{۱۰} و هم چنین نیز بر یعقوب و یوحنا پسران زبدی که شریک شمعون بودند. عیسی به شمعون گفت: «مترس. پس از این مردم را صید خواهی کرد.»^{۱۱} پس چون زورقها را به کنار آوردند همه را ترک کرده، از عقب او روانه شدند.

شفای یک جذامی

(متا ۸: ۴-۱، مرقس ۱: ۵۴-۵۴)

^{۲۱} و چون او در شهری از شهرها بود ناگاه مردی پر از برص آمده، چون عیسی را بدید، به روی درافتاد و از او درخواست کرده، گفت: «خداوند، اگر خواهی میتوانی مرا طاهر سازی.»^{۳۱} پس او دست آورده، وی را لمس نمود و گفت: «متخوام. طاهر شو.» که فور برص از او زایل شد.^{۴۱} و او را قدغن کرد که «هیچکس را خبر مده، بلکه رفته خود را به کاهن بنما و هدیههای بجهت طهارت خود، بطوری که موسی فرموده است، بگذاران تا بجهت ایشان شهادتی شود.»^{۵۱} لیکن خبر او بیشتر

شهرت یافت و گروهی بسیار جمع شدند تا کلام او را بشنوند و از مرضهای خود شفا یابند،^{۶۱} و او به ویرانهها عزلت جست، به عبادت مشغول شد.

شفای مرد افلیج

(متا ۹: ۸-۱، مرقس ۲: ۲۱-۱)

^{۷۱} روزی از روزها واقع شد که او تعلیم میداد و فریسیان و فقها که از همه بلدان جلیل و یهودیه و اورشلیم آمده، نشسته بودند و قوت خداوند بر ای ایشان صادر میشد،^{۸۱} که ناگاه چند نفر شخصی مفلوج را بر بستری آوردند و می خواستند او را داخل کنند تا پیش روی وی بگذارند.^{۹۱} و

چون بهسبب انبوهی مردم راهی نیافتند که او را به خانه درآورند بر پشت بام رفته، او را با تختش از میان سفالها در وسط پیش عیسی گذاردند.^{۰۲} چون او ایمان ایشان را دید، به وی گفت: «ای مرد، گناهان تو آمرزیده شد.»

^{۱۲} آنگاه کاتبان و فریسیان در خاطر خود تفکر نموده، گفتن گرفتند: «این کیست که کفر میگوید. جز خدا و بس کیست که بتواند گناهان رابایامرزد؟»^{۲۲} عیسی افکار ایشان را درک نموده، در جواب ایشان گفت: «چرا در خاطر خود تفکرمی کنید؟^{۳۲} کدام سهلتر است، گفتن اینکه گناهان تو آمرزیده شد، یا گفتن اینکه برخیز و بخرام؟^{۴۲} لیکن تا بدانید

که پسر انسان را استطاعت آمرزیدن گناهان بر روی زمین هست، مفلوج راگفت، تو را میگویم برخیز و بستر خود را برداشته، به خانه خود برو.»^{۵۲} در ساعت برخاسته، پیش ایشان آنچه بر آن خوابیده بود برداشت و به خانه خود خدا را حمدکنان روانه شد.^{۶۲} و حیرت همه را فرو گرفت و خدا را تمجید مینمودند و خوف بر ایشان مستولی شده، گفتند: «امروز چیزهای عجیب دیدیم.»

ضیافت در خانه متی

(متا ۹: ۳۱-۹، مرقس ۲: ۷۱-۳۱)

^{۷۲} از آن پس بیرون رفته، باجگیری را که لاوی نام داشت، بر باجگاه نشسته دید. او را گفت: «از عقب من بیا.»^{۸۲} در حال همهچیز را ترک کرده، برخاست و در عقب وی روانه شد.^{۹۲} و لاوی ضیافتی بزرگ در خانه خود برای او کرد و جمعی بسیار از باجگیران و دیگران با ایشان نشستند.^{۱۰۳} اما کاتبان ایشان و فریسیان همه نموده، به شاگردان او گفتند: «برای چه با باجگیران و گناهکاران اکل و شرب میکنید؟»^{۱۳} عیسی در جواب ایشان گفت: «تندرستان احتیاج به طبیب ندارند بلکه مریضان.»^{۲۳} و

نیامدهام تا عادلان بلکه تا عاصیان را به توبه بخوانم.»

سوال رهبران مذهبی درباره روزه

(متا ۹: ۷۱-۴۱، مرقس ۲: ۲۲-۸۱)

^{۳۳} پس به وی گفتند: «از چه سبب شاگردان یحیی روزه بسیار میدارند

و نماز میخوانند و همچنین شاگردان فریسیان نیز، لیکن شاگردان تو اکل و شرب میکنند.» ^{۴۳} بدیشان گفت: «آیا ما توانید پسران خانه عروسی را مادامی که دامادها ایشان است روزهدار سازید؟ ^{۵۳} بلکه ایامی میآید که

داماد از ایشان گرفته شود، آنگاه در آن روزها روزه خواهند داشت.» ^{۶۳} و مثلی برای ایشان آورد که «هیچکس پارچهای از جامه نو را بر جامه کهنه وصله نمی کند و الا آن نو را پاره کند و وصلهای که از نو گرفته شد نیز در خور آن کهنه نبود. ^{۷۳} و هیچکس شراب نو را در مشکهای کهنه نمی ریزد و الا شراب نو، مشکها را پاره میکند و خودش ریخته و مشکها تباه میگردد. ^{۸۳} بلکه شراب نو را در مشکهای نو باید ریخت تا هر دو محفوظ بماند. ^{۹۳} و کسی نیست که چون شراب کهنه را نوشیده فی الفور نو را طلب کند، زیرا میگوید کهنه بهتر است.»

۶

شاگردان در روز سبت گندم میچینند

(متا ۲۱: ۸-۱، مرقس ۲: ۸۲-۳۲)

^۱ و واقع شد در سبت دوم اولین که او از میان کشت زارها میگذاشت

و شاگردانش خوشهها میچینند و به کف مالیده میخورند. ^۲ و بعضی از فریسیان بدیشان گفتند: «چرا کاری میکنید که کردن آن در سبت جایز نیست.» ^۳ عیسی در جواب ایشان گفت: «آیا نخوانده اید آنچه داود و رفقایش کردند در وقتی که گرسنه بودند، ^۴ که چگونه به خانه خدا درآمده

نان تقدّمه را گرفته بخورد و به رفقای خود نیز داد که خوردن آن جز به کهنهپو نیست.» ^{ه سبت}

^ه پس بدیشان گفت: «پسر انسان مالک روز سبت نیز

شفای دست بیمار

(متا ۲۱: ۴۱-۹، مرقس ۳: ۶-۱)

^۶ و در سبت دیگر به کنیسه درآمده تعلیم میداد و در آنجا مردی بود که دست راستش خشک بود. ^۷ و کاتبان و فریسیان چشم بر اومی داشتند که

شاید در سبت شفا دهد تا شکایتی بر او یابند. ^۸ او خیالات ایشان را درک نموده، بدان مرد دست خشک گفت: «برخیز و در میان بایست.» در حال برخاسته بایستاد. ^۹ عیسی بدیشان گفت: «از شما چیزی میپرسم که

در روز سبت کدام رواست، نیکویی کردن یا بدی، رهانیدن جان یا هلاک کردن؟» ^{۱۰} پس چشم خود را بر جمیع ایشان گردانیده، بدو گفت: «دست خود را دراز کن.» او چنان کرد و فور دستش مثل دست دیگر صحیح

گشت. ^{۱۱} اما ایشان از حماقت پر گشته به یکدیگر میگفتند که «باعیست چه کنیم؟»

انتخاب دوازده حواری

(مرقس ۳: ۹۱-۳۱)

^{۲۱} و در آن روزها برفراز کوه برآمد تا عبادت کند و آن شب را در عبادت خدا به صبح آورد. ^{۳۱} و چون روز شد، شاگردان خود را پیش

طلبیده دوازده نفر از ایشان را انتخاب کرده، ایشان را نیز رسول خواند. ^{۴۱} یعنی شمعون که او را پطرس نیز نام نهاد و برادرش اندر یاس، یعقوب و یوحنا، فیلیپس و برتولما، ^{۵۱} متی و توما، یعقوب ابن حلفی و شمعون معروف به غیور. ^{۶۱} یهوذا برادر یعقوب و یهوذای اسخر یوطی که تسلیمکننده وی بود.

موعظه بالای کوه

(متا ۲۱: ۱-۵)

^{۷۱} و با ایشان به زیر آمده، بر جای هموار بایستاد. و جمعی از شاگردان وی و گروهی بسیار از قوم، از تمام یهودیه و اورشلیم و کناره دریای صور و صیدون آمدند تا کلام او را بشنوند و از امراض خود شفا یابند. ^{۸۱} و

کسانی که از ارواح پلید معذب بودند، شفا یافتند. ^{۹۱} و تمام آن گروه میخواستند او را لمس کنند. زیرا قوتی از وی صادر شده، همه را صحت میبخشید.

^{۹۲} پس نظر خود را به شاگردان خویش افکنده، گفت: «خوشابحال شمای مساکین زیر املکوت خدا از آن شما است. ^{۹۳} خوشابحال شما که حال گریانید، زیرا خواهیدخندید. ^{۹۴} خوشابحال شما سیر خواهید شد. خوشابحال شما که از شما نفرت گیرند و شما را از خود جدا سازند و دشنام وقتی که مردم بخاطر پسر انسان از شما نفرت گیرند و شما را از خود جدا سازند و دشنام دهند و نام شما را مثل شربیر برون کنند. ^{۹۵} در آن روز شاد باشید و وجدنمایید زیرا اینک اجر شما در آسمان عظیم میباشد، زیرا که به همینطور پدران ایشان با انبیاسلوک نمودند. ^{۹۶}

«لین وای بر شمای دولتمندان زیرا که تسلی خود را یافتهاید. ^{۹۷} وای بر شمای سیرشدگان، زیرا گرسنه خواهید شد. وای بر شما که الان خندانید زیرا که ماتم و گریه خواهید کرد. ^{۹۸} وای بر شما وقتی که جمیع مردم شما را تحسین کنند، زیرا همچنین پدران ایشان با انبیای کذب کردند.

درباره دوست داشتن دشمنان

(متا ۵: ۸۴ - ۳۴)

^{۹۹} «لین ای شنوندگان شما را میگویم دشمنان خود را دوست دارید و با کسانی که از شما نفرت کنند، احسان کنید. ^{۱۰۰} و هر که شما را لعن کند، برای او برکت بطلبید و برای هر که با شما کینه دارد، دعای خیر کنید. ^{۱۰۱} و هر که بر رخسارتو زند، دیگری را نیز به سوی او بگردان و کسی که ردای تو را بگیرد، قبا را نیز از او مضایقه مکن.

^{۱۰۲} هر که از تو سوال کند بدو بده و هر که مال تو را گیرد از وی باز مخواه. ^{۱۰۳} و چنانکه میخواهید مردم با شما عمل کنند، شما نیز به همانطور بایشان سلوک نمایید.

۲۲ «زیرا اگر محبان خود را محبت نمایید، شما را چه فضیلت است؟ زیرا گناهکاران هم محبان خود را محبت مینمایند. ۳۳ و اگر احسان کنید با هر که به شما احسان کند، چه فضیلت دارید؟ چونکه گناهکاران نیز چنین میکنند. ۴۳ و اگر قرض دهید به آنانی که امید بازگرفتن از ایشان دارید، شما را چه فضیلت است؟ زیرا گناهکاران نیز به گناهکاران قرض میدهند تا از ایشان عوض گیرند. ۵۳ بلکه دشمنان خود را محبت نمایید و احسان کنید و بدون امید عوض، قرض دهید زیرا که اجر شما عظیم خواهد بود

و پسران حضرت اعلی خواهید بود چونکه او با ناسپاسان و بدکاران مهربان است. ۶۳ پس رحیم باشید چنانکه پدر شما نیز رحیم است.

درباره انتقاد از دیگران

(مت ۷: ۶ - ۱) ۷۳

«داوری مکنید تا بر شما داوری نشود و حکم مکنید تا بر شما حکم نشود و عفو کنید تا آمرزیده شوید. ۸۳ بدهید تا به شما داده شود. زیرا پیمانۀ نیکوی افشردۀ و جنبانیدۀ و لبریز شده را در دامن شما خواهند گذارد. زیرا که به همان پیمانهای که میپیمایید برای شما پیموده خواهد شد.»

۹۳ پس برای ایشان مثلی زد که «آیا میتواند کور، کور را راهنمایی کند؟ آیا هر دو در حفرةای نمی افتند؟ ۱۰۴ شاگرد از معلم خویش بهتر نیست لیکن هر که کامل شده باشد، مثل استاد خود بود. ۱۱۴ و چرا خسی را که در چشم برادر تو است میبینی و چوبی را که در چشم خود داری نمی یابی؟ ۱۲۴ و چگونه بتوانی برادر خود را گویایی برادر اجازت ده تا خس را از چشم تو برآورم و چوبی را که در چشم خود داری نمی بینی. ای ریاکار اول چوب را از چشم خود بیرون کن، آنگاه نیکو خواهی دید تا خس را از چشم برادر خود برآوری.

میوه های درخت زندگی انسان

(متا ۷: ۹۲ - ۱۲)

۳۴ «زیرا هیچ درخت نیکو میوه بد بار نمی آورد و نه درخت بد، میوه نیکو آورد. ۴۴ زیرا که هر درخت از میوه اش شناخته میشود از خار انجیر را نمی یابند و از بوته، انگور را نمی چینند. ۵۴ آدم نیکو از خزینه خوب دل خود چیز نیکوبرمی آورد و شخص شریر از خزینه بد دل خویش چیز بد بیرون میآورد. زیرا که از زیادتى دل زبان سخن میگوید.

عمارت روی صخره یا شن

(متا ۷: ۹۲ - ۱۲) ۶۴

«و چون است که مرا خداوندا خداوندای گویید و آنچه میگویم بعمل نمی آورید. ۷۴ هر که نزد من آید و سخنان مرا شنود و آنها را بهجا آورد، شما را نشان میدهم که به چه کس مشابهت دارد. ۸۴ مثل شخصی است که خانهای میساخت و زمین را کنده گود نمود و بنیادش را بر سنگ نهاد. پس چون سیلاب آمده، سیل بر آن خانه زور آورد، نتوانست آن را جنبش دهد زیرا که بر سنگ بنا شده بود. ۹۴ لیکن هر که شنید و عمل نیلورد مانند شخصی است که خانهای بر روی زمین ببیناد بنا کرد که چون سیل بر آن صدمه زد، فور افتاد و خرابی آن خانه عظیم بود.»

ایمان سرباز رومی

(متا ۸: ۳۱ - ۵)

۱ و چون همه سخنان خود را به سمع خلق به اتمام رسانید، وارد کفرناحوم شد. ۲ و یوزباشی را غلامی که عزیز او بود مریض و مشرف بر موت بود. ۳ چون خبر عیسی را شنید، مشایخ یهود را نزد وی فرستاده از او خواهش کرد که آمده غلام او را شفا بخشد. ۴ ایشان نزد عیسی آمده به الحاح نزد او

التماس کرده گفتند: «مستحق است که این احسان را برایش بهجاآوری.
^۵ زیرا قوم ما را دوست میدارد و خودبرای ما کنیسه را ساخت.»

^۶ پس عیسی با ایشان روانه شد و چون نزدیک به خانه رسید، یوزباشی چند نفر از دوستان خود را نزد او فرستاده بدو گفت: «خداوندا زحمت مکش زیرا لایق آن نیستم که زیر سقف من درآیی. ^۷ و از این سبب خود

را لایق آن ندانستم که نزد تو آییم، بلکه سخنی بگو تا بنده من صحیح شود.

^۸ زیرا که من نیز شخصی هستم زیر حکم ولشکران زیر دست خود دارم.

چون به یکی گویم برو، میرود و به دیگری بیا، میآید و به غلام خود این را بکن، میکند.» ^۹
 چون عیسی این را شنید، تعجب نموده به سوی آن جماعتی که از عقب او میآمدند روی گردانیده، گفت: «به شمامی گویم چنین ایمانی، در اسرائیل هم نیافتهام.» ^{۱۰} پس فرستادگان به خانه برگشته، آن

غلام بیمار را صحیح یافتند.

زنده کردن پسر یک بیوه زن ^{۱۱} و دو

روز بعد به شهری مسمی به نائین میرفت و بسیاری از شاگردان او و گروهی عظیم،

همراهش میرفتند. ^{۲۱} چون نزدیک به دروازه شهر

رسید، ناگاه میتی را که پسر یگانه بیوهی بود میبردند و انبوهی کثیر از اهل شهر، با وی میآمدند.

^{۳۱} چون خداوند او را دید، دلش بر او بسوخت

و به وی گفت: «گریان مباش.»

^{۴۱} و نزدیک آمده تابوت را لمس نمود و حاملان آن بایستادند. پس گفت: «ای

جوان تو رامی گویم برخیز.» ^{۵۱} در ساعت آن مرده راست بنشست و سخن گفتن آغاز

کرد و او را به مادرش سپرد. ^{۶۱} پس خوف

همه را فراگرفت و خدا را تمجیدکنان میگفتند که «نبی ای بزرگ در میان مامبعوث شده و

خدا از قوم خود تفقد نموده است.» ^{۷۱} پس این خبر

درباره او در تمام یهودیه و جمیع آن مرز و بوم منتشر شد.

برطرف کردن شک یحیی

(متا ۱۱: ۹۱ - ۱)

^{۸۱} و شاگردان یحیی او را از جمیع این وقایع مطلع ساختند. ^{۹۱} پس یحیی دو نفر از شاگردان خود را طلبیده، نزد عیسی فرستاده، عرض نمود که «آیا تو آن آینده هستی یا منتظر دیگری باشیم؟» ^{۹۲} آن دو نفر نزد وی آمده، گفتند: «یحیی تعمیددهنده ما را نزد تو فرستاده، میگوید آیا تو آن آینده هستی یا منتظر دیگری باشیم.» ^{۹۲} در همان ساعت، بسیاری را از مرضهاو بلایا و ارواح پلید شفا داد و کوران بسیاری را بینایی بخشید. ^{۹۲} عیسی در جواب ایشان گفت: «بروید و یحیی را از آنچه دیده و شنیده‌اید خبر دهید که کوران، بینا و لنگان خرامان و ابرصان طاهر و کران، شنوا و مردگان، زنده میگردند و به فقرا بشارت داده میشود. ^{۳۲} و خوشبحال کسیکه در من لغزش نخورد.»

^{۴۲} و چون فرستادگان یحیی رفته بودند، درباره یحیی بدان جماعت آغاز سخن نهاد که «برای دیدن چه چیز به صحرا بیرون رفته بودید، آیینی را که از باد در جنبش است؟ ^{۵۲} بلکه بجهت دیدن چه بیرون رفتید، آیا کسی را که به لباس نرم ملبس باشد؟ اینک آنانی که لباس فاخر میپوشند و عیاشی میکنند، در قصرهای سلاطین هستند. ^{۶۲} پس برای دیدن چه رفته بودید، آیا نیای را؟ بلی به شما میگویم کسی را که از نبی هم بزرگتر است. ^{۷۲} زیرا

این است آنکه درباره وی مکتوب است، اینک من رسول خود را پیش روی تومی فرستم تا راه تو را پیش تو مهیا سازد. ^{۸۲} زیرا که شما را میگویم از اولاد زنان نیای بزرگتر از یحیی تعمیددهنده نیست، لیکن آنکه در ملکوت خدا کوچکتر است از وی بزرگتر است.» ^{۹۲} و تمام قوم و باجگیران چون شنیدند، خدا را تمجید کردند زیرا که تعمید از یحیی یافته بودند. ^{۹۳} لیکن فریسل و فقها اراده خدا را از خود رنمودند زیرا که از وی پوشیده

تعمید نیافته

۱۳ آنگاه خداوند گفت: «مردمان این طبقه را به چه تشبیه کنم و مانند چه میباشند؟» ۲۳ اطفالی را می مانند که در بازارها نشسته، یکدیگر را صدازده میگویند، برای شما نواختیم رقص نکردید ونوحه گری کردیم گری چه ننمودید. ۳۳ زیرا که یحیی تعمیددهنده آمد که نه نان میخورد و نه شراب میآشامید، میگویند دیو دارد. ۴۳ پسر انسان آمد که میخورد و میآشامد، میگویند اینک مردی است پرخور و باده پرست و دوست باجگیران و گناهکاران. ۵۳ اما حکمت از جمیع فرزندان خود مصدق میشود.

تذهین پایهای عیسی

۶۳ و یکی از فریسیان از او وعده خواست که با او غذا خورد پس به خانه فریسی درآمده بنشست. ۷۳ که ناگاه زنی که در آن شهر گناهکار بود، چون شنید که در خانه فریسی به غذا نشسته است شیشهای از عطر آورده، ۸۳ در پشت سر او نوزد پایهایش گریان بایستاد و شروع کرد به شستن پایهای او به اشک خود و خشکانیدن آنها به موی سر خود و پایهای وی را بوسیده

آنها را به عطرتذهین کرد. ۹۳

چون فریسیای که از او وعده خواسته بود این را بدید، با خود میگفت که «این شخص اگر نبی بودی هرآینه دانستی که این کدام و چگونه زن است که او را لمس میکند، زیرا گناهکاری است.» ۱۰۴ عیسی جواب داده به وی گفت: «ای شمعون چیزی دارم که به تو گویم.» گفت: «ای استاد بگو.» ۱۴ گفت: «طلباری را دو بدهکار بود که از یکی پانصد و از دیگری پنجاه دینار طلب داشتی. ۲۴ چون چیزی نداشتند که ادا کنند، هر دو را بخشید. بگو کدامیک از آن دو او را زیادتربحبت خواهد نمود.» ۳۴ شمعون در جواب گفت: «گمان میکنم آنکه او را زیادتربخشید.» به وی گفت: «نیرو گفتی.» ۴۴ پس به سوی آن زن اشاره نموده به شمعون گفت: «این زن را نمی بینی، به خانه تو آمدم آب بجهت پایهای من نیاوردی، ولی این زن پایهای مرا

به اشکها شست و به مویهای سر خود آنها را خشک کرد.^{۵۴} مرا نبوسیدی، لیکن این زن از وقتی که داخل شدم از بوسیدن پاییهای من باز نایستاد.^{۶۴} سر مرا به روغن مسح نکردی، لیکن اوپاییهای مرا به عطر تدهین کرد.^{۷۴} از این جهت به تو میگویم، گناهان او که بسیار است آمرزیده شد، زیرا

که محبت بسیار نموده است. لیکن آنکه آمرزش کمتر یافت، محبت کمتر مینماید.»^{۸۴} پس به آن زن گفت: «گناهان تو آمرزیده شد.»^{۹۴} و اهل مجلس در خاطر خود تفکر آغاز کردند که این کیست که گناهان را هم

میآمرزد.^{۱۰۵} پس به آن زن گفت: «ایمانت تو را نجات داده است به سلامتی روانه شو.»

۸

زنانی که پیروی عیسی میکردند

^۱ و بعد از آن واقع شد که او در هر شهری و دهی گشته، موعظه مینمود و به ملکوت خدا بشارت میداد و آن دوازده با وی میبودند.^۲ و زنان چند که از ارواح پلید و مرضها شفا یافته بودند، یعنی مریم معروف به مجدلیه که از او هفت دیو بیرون رفته بودند،^۳ و یونا زوجه خوزا، ناظر هیرودیس و سوسن و بسیاری از زنان دیگر که از اموال خود او را خدمت میکردند.

مثل چهار نوع زمین

(متا ۳۱: ۹-۱، مرقس ۴: ۹-۱) و^۴

چون گروهی بسیار فراهم میشدند و از هر شهر نزد او میآمدند مثلی آورده، گفت^۵ که «برزگری بجهت تخم کاشتن بیرون رفت. و وقتی که تخم میکاشت بعضی بر کناره راه ریخته شد و پایمال شده، مرغان هوا آن را خوردند.^۶ و پاره‌های بر سنگلاخ افتاده چون روئید از آنجهت که رطوبتی نداشت خشک گردید.^۷ و قدری در میان خارها افکنده شد که خارها با آن نمو کرده آن را خفه نمود.^۸ و بعضی در زمین نیکو پاشیده شده روئید

و صد چندان ثمر آورد.» چون این بگفت ندا در داد «هر که گوش شنوا دارد بشنود.»

تشریح حکایت چهار نوع زمین

(متا ۳۱: ۳۲-۰۱، مرقس ۴: ۵۲-۰۱) ^۹

پس شاگردانش از او سوال نموده، گفتند که «معنای این مثل چیست؟» ^{۱۰} گفت: «شما را دانستن اسرار ملکوت خدا عطا شده است و لیکن دیگران را به واسطه مثلها، تا نگریسته نبینند و شنیده درک نکنند. ^{۱۱} اما مثل این است که تخم کلام خداست. ^{۱۲} و آنانی که در کنار

راه هستند کسانی میباشند که چون میشنوند، فور ابلیس آمده کلام را از دلهای ایشان میرباید، مبادا ایمان آورده نجات یابند. ^{۱۳} و آنانی که بر سنگلاخ هستند کسانی میباشند که چون کلام را می شنوند آن را به شادی

میبینند و اینها ریشه ندارند پس تا مدتی ایمان میدارند و در وقت آزمایش، مرتد میشوند. ^{۱۴} اما آنچه در خارها افتاد اشخاصی میباشند که چون شنوند میروند و اندیشه های روزگار و دولت و لذات آن ایشان را خفه میکند و هیچ میوه بهکمال نمی رسانند. ^{۱۵} اما آنچه در زمین نیکو واقع گشت کسانی

میباشند که کلام را به دل راست و نیکو شنیده، آن را نگاه میدارند و با

صبر، ثمر میآورند. ^{۱۶}

«و هیچکس چراغ را افروخته، آن را زیر ظرفی یا تختی پنهان نمی کند

بلکه بر چراغدان میگذارد تا هر که داخل شود روشنی را ببیند. ^{۱۷} زیرا

چیزی نهان نیست که ظاهر نگردد و نه مستور که معلوم و هویدا نشود. ^{۱۸} پس

احتیاطنمایید که به چه طور میشنوید، زیرا هر که دارد بدو داده

خواهد شد و از آنکه ندارد آنچه گمان هم میرسد که دارد، از او گرفته خواهد

شد.»

عیسی خانواده حقیقی خود را معرفی میکند

(متا ۲۱: ۰۵-۶۴، مرقس ۳: ۵۳-۱۳)

^{۹۱} و مادر و برادران او نزد وی آمده بهسبب از دحام خلق نتوانستند او را ملاقات کنند.
^{۹۲} پس او را خبر داده گفتند: «مادر و برادرانت بیرون ایستاده میخوانند تو را ببینند.»
^{۱۲} در جواب ایشان گفت: «مادر و برادران من اینانند که کلام خدا را شنیده آن را بهجا میآورند.»

آرام کردن طوفان دریا

(مت ۸: ۷۲-۳۲، مرقس ۴: ۱۴-۵۳) ۲۲

روزی از روزها او با شاگردان خود به کشتی سوار شده، به ایشان گفت: «به سوی آن کناردریاچه عبور بکنیم.» پس کشتی را حرکت دادند. ^{۳۲} و چون میرفتند، خواب او را در ربود که ناگاه طوفان باد بر دریاچه فرود آمد، بحدی که کشتی از آب پر میشد و ایشان در خطر افتادند. ^{۴۲} پس نزد او آمده او را بیدار کرده، گفتند: «استادا، استادا، هلاک میشویم.» پس برخاسته باد و تلاطم آب را نهیب داد تا ساکن گشت و آرامی پدید آمد. ^{۵۲} پس به ایشان گفت: «ایمان شما کجاست؟» ایشان ترسان و متعجب شده با یکدیگر می گفتند که «این چطور آمی است که بادها و آب را هم امر میفرماید و اطاعت او میکنند.»

اخراج ارواح ناپاک

(مت ۸: ۴۳-۸۲، مرقس ۵: ۰۲-۱)

^{۶۲} و به زمین جدریان که مقابل جلیل است، رسیدند. ^{۷۲} چون به خشکی فرود آمد، ناگاه شخصی از آن شهرکه از مدت مدیدی دیوها داشتی و رخت نویشدی و در خانه نمائی بلکه در قبرها منزل داشتی دچار وی گردید. ^{۸۲} چون عیسی را دید، نعره زد و پیش او افتاده به آواز بلندگفت: «ای عیسی پسر خدای تعالی، مرا با تو چهکار است؟ از تو التماس دارم که مرا عذاب ندهی.» ^{۹۲} زیرا که روح خبیث را امر فرموده بود که از آن شخص بیرون آید. چونکه بارها او را گرفته بود، چنانکه هر چند او را به زنجیرها و کندها بسته نگاه میداشتند، بندها را میگسیخت و دیو او را به

صحرا میراند. ۱۲ عیسی از او پرسیده، گفت: «نام تو چیست؟» گفت: «لجئون.» زیرا که دیوهای بسیار داخل او شده بودند. ۱۳ و از او استدعا کردند که ایشان را نفرماید که به هاویه روند. ۲۳ و در آن نزدیکی گله گراز بسیاری بودند که در کوه میچربیدند. پس از او خواهش نمودند که بدیشان اجازت دهد تا در آنها داخل شوند. پس ایشان را اجازت داد. ۳۳ ناگاه دیوها از آن آدم بیرون شده، داخل گرازان گشتند که آن گله از بلندی به دریاچه جسته، خفه شدند. ۴۳ چون گرازبانان ماجرا را دیدند فرار کردند و در شهر و راضی آن شهرت دادند. ۵۳ پس مردم بیرون آمده تا آن واقعه را ببینند نزد عیسی رسیدند و چون آمی را که از او دیوها بیرون رفته بودند، دیدند که نزد پایهای عیسی رخت پوشیده و عاقل گشته نشسته است ترسیدند. ۶۳ و آنانی که این را دیده بودند ایشان را خبر دادند که آن دیوانه چطور شفا یافته بود. ۷۳ پس تمام خلق مرزوبوم جدریان از او خواهش نمودند که از نزد ایشان روانه شود، زیرا خوفی شدید بر ایشان مستولی شده بود. پس او به کشتی سوار شده مراجعت نمود. ۸۳ اما آن شخصی که دیوها از وی بیرون رفته بودند از او درخواست کرد که با وی باشد. لیکن عیسی او را روانه فرموده، گفت: ۹۳ «به خانه خود برگرد و آنچه خدا با تو کرده است حکایت کن.» پس رفته در تمام شهر از آنچه عیسی بدو نموده بود موعظه کرد.

زنه کردن دختر یایرس

(مت ۹: ۶۲ - ۸۱، مرقس ۵: ۳۴ - ۱۲)

۱۴ و چون عیسی مراجعت کرد خلق او را پذیرفتند زیرا جمیع مردم چشم به راه اومی داشتند. ۱۴ که ناگاه مردی، یایرس نام که رئیس کنیسه بود به پایهای عیسی افتاده، به او التماس نمود که به خانه او بیاید. ۲۴ زیرا که او را دختر یگانه‌ای قریب به دوازده ساله بود که مشرف بر موت بود. و چون میرفت خلق بر او از دحام مینمودند.

۳۴ نگاه زنی که مدت دوازده سال به استحاضه مبتلا بود و تمام مایملک خود را صرف اطبانموده و هیچکس نمی توانست او را شفا دهد، ۴۴ از

پشت سر وی آمده، دامن ردای او را لمس نمود که در ساعت جر یان خونش ایستاد. ۵۴ پس عیسی گفت: «کیست که مرا لمس نمود.» چون همه انکار کردند، بطرس و رفقایاش گفتند: «ای استاد مردم هجوم آورده بر تو ازدحام میکنند و می گویی کیست که مرا لمس نمود؟» ۶۴ عیسی گفت: «البته کسی مرا لمس نموده است، زیرا که من درک کردم که قوتی از من بیرون شد.» ۷۴ چون آن زن دید که نمی تواند پنهان ماند، لرزان

شده، آمد و نزد وی افتاده پیش همه مردم گفت که به چه سبب او را لمس نمود و چگونه فور شفا یافت. ۸۴ وی را گفت: «ای دختر خاطر جمع دار، ایمانت تو را شفا داده است، به سلامتی برو.»

۹۴ و این سخن هنوز بر زبان او بود که یکی از خانه رئیس کنیسه آمده به وی گفت: «دخترت مرد. دیگر استاد را زحمت مده.» ۱۰۵ چون عیسی این را شنید توجه نموده به وی گفت: «ترسان مباش، ایمان آور و بس که شفا خواهد یافت.» ۱۱۵ و چون داخل خانه شد، جز بطرس و یوحنا و یعقوب

و پدر و مادر دختر هیچکس را نگذاشت که به اندرون آید. ۱۲۵ و چون

همه برای او گریه و زاری میکردند او گفت: «گریان مباشید نمرده بلکه خفته است.» ۱۳۵ پس به او استهزا کردند چونکه میدانستند که مرده است. ۱۴۵ پس او همه را بیرون کرد و دست دختر را گرفته صدا زد و گفت: «ای دختر برخیز.» ۱۵۵ و روح او برگشت و فور برخاست. پس عیسی فرمود تا

به وی خوراک دهند. ۱۶۵ و پدر و مادر او حیران شدند. پس ایشان را فرمود که هیچکس را از این ماجرا خبر ندهند.

^۱ پس دوازده شاگرد خود را طلبیده، به ایشان قوت و قدرت بر جمیع دیوها و شفا دادن امراض عطا فرمود. ^۲ و ایشان را فرستاد تا به ملکوت خدا موعظه کنند و مریضان را صحت بخشند. ^۳ و بدیشان گفت: «هیچ چیز بجهت راه برمدارید نه عصا و نه توشه‌دان و نه نان و نه پول و نه برای یک نفر دو جامه. ^۴ و به هرخانه‌ای که داخل شوید همان جا بمانید تا از آن موضع روانه شوید. ^۵ و هر که شما را نپذیرد، وقتی که از آن شهر بیرون شوید خاک پایهای خود را نیز بپاشید تا بر ایشان شهادتی شود.» ^۶ پس بیرون شده در دهات می‌گشتند و بشارت میدادند و در هر جا صحت میبخشیدند.

قتل یحیی تعمیددهنده

(متا ۴۱: ۱-۲۱، مرقس ۶: ۴۱-۹۲)

^۷ اما هیروдіس تیتراک، چون خبر تمام این وقایع را شنید مضطرب شد، زیرا بعضی می‌گفتند که یحیی از مردگان برخاسته است، ^۸ و بعضی که الیاس ظاهر شده و دیگران، که یکی از انبیای پیشین برخاسته است. ^۹ اما هیروдіس گفت: «سریحیی را از تنش من جدا کردم ولی این کیست که درباره او چنین خبر می‌شنوم» و طالب ملاقات وی میبود.

خوراک به پنجهزار نفر

(متا ۴۱: ۳۱-۱۲، مرقس ۶: ۳۰-۴۴، یوحنا ۶: ۱-۵۱)

^{۱۰} و چون رسولان مراجعت کردند، آنچه کرده بودند بدو بازگفتند. پس ایشان را برداشته به ویرانه‌ای نزدیک شهری که بیت صیدا نام داشت به خلوت رفت. ^{۱۱} اما گروهی بسیار اطلاع یافته در عقب وی شتافتند. پس ایشان را پذیرفته، ایشان را از ملکوت خدا اعلام مینمود و هر که احتیاج به معالجه می‌داشت صحت میبخشید.

^{۱۲} و چون روز رو به زوال نهاد، آن دوازده نزد وی آمده، گفتند: «مردم را مرخص فرما تا به دهات و اراضی این حوالی رفته منزل و خوراک برای خویشان پیدا نمایند، زیرا که در اینجا در صحرا می‌باشیم.» ^{۱۳} او بدیشان گفت:

«شما ایشان را غذا دهید.» گفتند: «ما را جز پنج نان و دوماهی نیست مگر برویم و بجهت جمیع این گروه غذا بخریم.»^{۴۱} زیرا قریب به پنجهزار مرد بودند. پس به شاگردان خود گفت که ایشان را پنجاه پنجاه، دسته دسته، بشانند.^{۵۱} ایشان همچنین کرده همه را نشانیدند.^{۶۱} پس آن پنج نان و دوماهی را گرفته، به سوی آسمان نگرست و آنها را برکت داده، پاره نمود و به شاگردان خود داد تا پیش مردم گذارند.^{۷۱} پس همه خورده سیر شدند. و دوازده سبد پر از پاره های باقیمانده برداشتند.

اعتراف پطرس

(متا ۶۱: ۳۱-۴۰، مرقس ۸: ۷۲-۹۳)

^{۸۱} و هنگامی که او به تنهایی دعا میکرد و شاگردانش همراه او بودند، از ایشان پرسیده، گفت: «مردم مرا که میدانند؟»^{۹۱} در جواب گفتند: «یحیی تعمیددهنده و بعضی الیاس و دیگران میگویند که یکی از انبیای پیشین برخاسته است.»^{۱۰۲} بدیشان گفت: «شما مرا که میدانید؟» پطرس در جواب گفت: «مسیح خدا.»

نخستین پیشگویی عیسی درباره مرگ خود

(متا ۶۱: ۱۲-۸۲، مرقس ۸: ۱۳)

^{۱۲} پس ایشان را قدغن بلیغ فرمود که هیچکس را از این اطلاع مدهید.
^{۲۲} و گفت: «لازم است که پسر انسان زحمت بسیار بیند و از مشایخ و روسای کهنه و کاتبان رد شده کشته شود و روز سوم برخیزد.»
^{۳۲} پس به همه گفت: «اگر کسی بخواهد مرا پیروی کند میباید نفس خود را انکار نموده، صلیب خود را هر روزه بردارد و مرا متابعت کند.^{۴۲} زیرا هر که بخواهد جان خود را خلاصی دهد آن را هلاک سازد و هر کس جان خود را بجهت من تلف کرد، آن را نجات خواهد داد.^{۵۲} زیرا انسان را چه فایده دارد که تمام جهان را ببرد و نفس خود را بر باد دهد یا آن را زیان رساند.^{۶۲} زیرا هر که از من و کلام من عار دارد پسر

انسان نیز وقتی که در جلال خود و جلال پدر و ملائکه مقدسه آید از او عار خواهد داشت. ^{۷۲} لیکن هر آینه به شما میگویم که بعضی از حاضرین در اینجا هستند که تا ملکوت خدا را نبینند ذائقه موت را نخواهند چشید.»

تبدیل هیات عیسی

(متا ۷۱: ۱-۳۱، مرقس ۹: ۲-۳۱)

^{۸۲} و از این کلام قریب به هشت روز گذشته بود که پطرس و یوحنا و یعقوب را برداشته بر فراز کوهی برآمد تا دعا کند. ^{۹۲} و چون دعایی کرد هیات چهره او متبدل گشت و لباس اوسفید و درخشان شد. ^{۰۳} که ناگاه دو مرد یعنی موسی و الیاس با وی ملاقات کردند. ^{۱۳} و به هیات جلالی ظاهر شده درباره رحلت او که میبایست به زودی در اورشلیم واقع

شود گفتگومی کردند. ^{۲۳} اما پطرس و رفقاییش را خواب در ربود. پس بیدار شده جلال او و آن دو مرد را که با وی بودند، دیدند. ^{۳۳} و چون آن دو نفر از او جدایی شدند، پطرس به عیسی گفت که «ای استاد، بودن ما در اینجا خوب است. پس سه سالیان بسازیم یکی برای تو و یکی برای موسی و دیگری برای الیاس.» زیرا که نمی دانست چه میگفت. ^{۴۳} و این سخن هنوز بر زبانش میبود که ناگاه ابری پدیدار شده بر ایشان سایه افکند و چون داخل ابر میشدند، ترسان گردیدند. ^{۵۳} آنگاه صدایی از ابر برآمد که «این است پسر حبییب من، او را بشنوید.» ^{۶۳} و چون این آواز رسید عیسی را تنها یافتند و ایشان ساکت ماندند و از آنچه دیده بودند هیچکس را در آن ایام خبر ندادند.

شفای پسر دیبوزه

(متا ۷۱: ۴۱-۱۲، مرقس ۹: ۴۱-۹۲)

^{۷۳} و در روز بعد چون ایشان از کوه به زیر آمدند، گروهی بسیار او را استقبال نمودند. ^{۸۳} که ناگاه مردی از آن میان فریادکنان گفت: «ای استاد به تو التماس میکنم که بر پسر من لطف فرمایی زیرا یگانه من است.

۹۳ که ناگاه روحی او رامی گیرد و دفعه صیحه میزند و کف کرده مصروع میشود و او را فشرده به دشواری رها میکند. ۹۴ و از شاگردان درخواست کردم که او را بیرون کنند نتوانستند.» ۱۴ عیسی در جواب گفت: «ای فرقه بیایمان کج روش، تا کی با شما باشیم و متحمل شما گردم. پسر خود را اینجا بیاور.» ۲۴ و چون او میآمدید

او را دریده مصروع نمود. اما عیسی آن روح خبیث را نهیب داده طفل را شفا بخشید و به پدرش سپرد. ۳۴ و همه از بزرگی خدمتگیر شدند و وقتی که همه از تمام اعمال عیسی متعجب شدند به شاگردان خود گفت:

دومین پیشگویی عیسی درباره مرگ خود
(متا ۷۱: ۲۲-۳۲، مرقس ۹: ۰۳-۲۳)

۴۴ «این سخنان را در گوشهای خود فراگیرید زیرا که پسر انسان بهدستهای مردم تسلیم خواهد شد.» ۵۴ ولی این سخن را درک نکردند و از ایشان پرسیدند.

مخفی داشته شد که آن را نفهمند و ترسیدند که آن را از وی

بحث درباره بزرگی
(متا ۸۱: ۱-۶، مرقس ۹: ۳۳-۷۳)

۶۴ و در میان ایشان مباحثه شد که کدامیک از ما بزرگتر است. ۷۴ عیسی خیال دل ایشان را ملتفت شده طفلی بگرفت و او را نزد خود برپاداشت. ۸۴ و به ایشان گفت: «هرکه این طفل را به نام من قبول کند، مرا قبول کرده باشد و هرکه مرا پذیرد، فرستنده مرا پذیرفته باشد. زیرا هرکه از جمیع شما کوچکتر باشد، همان بزرگ خواهد بود.»

شاگردان مانع شخصی میشوند که نام عیسی را بکار میبرد

(مرقس ۹: ۸۳-۲۴)

^{۹۴} یوحنا جواب داده گفت: «ای استادشخصی را دیدیم که به نام تو دیوها را اخراج میکند و او را منع نمودیم، از آن رو که پیروی مانی کند.» ^{۹۵} عیسی بدو گفت: «او را ممانعت نکنید. زیرا هر که ضد شما نیست با شماست.»

بهای پیروی از عیسی

(متا ۸: ۸۱ - ۲۲) و ^{۱۵}

چون روزهای صعود او نزدیک میشد روی خود را به عزم ثابت به سوی اورشلیم نهاد. ^{۲۵} پس رسولان پیش از خود فرستاده، ایشان رفته

به بلدی از بلاد سامریان وارد گشتند تا برای اوتدارک بینند. ^{۳۵} اما او را جای ندادند از آن رو که عازم اورشلیم میبود. ^{۴۵} و چون شاگردان او، یعقوب و یوحنا این را دیدند گفتند: «ای خداوند آیا میخواهی بگویم که آتش از آسمان باریده اینها را فروگیرد چنانکه الیاس نیز کرد؟» ^{۵۵} آنگاه

روی گردانیده بدیشان گفت: «نمادانید که شما از کدام نوع روح هستید.

^{۶۵} زیرا که پسر انسان نیامده است تا جان مردم را هلاک سازد بلکه

تأجرات دهد.» پس به قریهای دیگر رفتند.

^{۷۵} و هنگامی که ایشان میرفتند در اثنای راه شخصی بدو گفت:

«خداوندا هر جا روی تو رامتابعت کنم.» ^{۸۵} عیسی به وی گفت:

«روباهان را سوراخها است و مرغان هوا را آشیانهها، لیکن پسر انسان را

جای سر نهادن نیست.» ^{۹۵} و به دیگری گفت: «از عقب من بیا.» گفت: «خداوند اول مرا رخصت ده تا بروم پدر خود را دفن کنم.» ^{۱۰۶} عیسی

وی را گفت: «بگذار مردگان مردگان خود را دفن کنند. اما تو برو و به ملکوت

خداموعظه کن.» ^{۱۶} و کسی دیگر گفت: «خداوندا تورا پیروی میکنم لیکن اول رخصت ده تا اهل خانه خود را وداع نمایم.» ^{۲۶} عیسی

وی را گفت: «کسکه دست را به شخم زدن دراز کرده از پشت سر نظر

کند، شایسته ملکوت خدا نمی باشد.»

۰.۱

اعزام هفتاد نفر از شاگردان

^۱ و بعد از این امور، خداوند هفتاد نفر دیگر را نیز تعیین فرموده، ایشان را جفت جفت پیش روی خود به هر شهری و موضعی که خود عزیمت آن داشت، فرستاد. ^۲ پس بدیشان گفت: «حصاد بسیار است و عمله کم. پس از صاحب حصاد درخواست کنید تا عمله ها برای حصاد خود

بیرون نماید. ^۳ بروید، اینک من شما را چون برهها در میان گرگان میفرستم. ^۴ و کیسه و توشه‌دان و کفشها با خود بردارید و هیچکس را در راه سلام ننمایید، ^۵ و در هرخانه‌ای که داخل شوید، اول گویید سلام بر این خانه باد. ^۶ پس هرگاه ابن السلام در آن خانه باشد، سلام شما بر آن قرار گیرد والا به سوی شما راجع شود. ^۷ و در آن خانه توقف ننمایید و از آنچه دارند

بخورید و بیاشامید، زیرا که مزدور مستحق اجرت خود است و از خانه به خانه نقل مکنید. ^۸ و در هر شهری که رفتید و شما را پذیرفتند، از آنچه پیش شما گذارند بخورید. ^۹ و مریضان آنجا راشفا دهید و بدیشان گویید ملکوت خدا به شما نزدیک شده است. ^{۱۰} لیکن در هر شهری که رفتید و شما را قبول نکردند، به کوچه های آن شهر بیرون شده بگویید، ^{۱۱} حتی خاکی که از شهر شما بر ما نشسته است، بر شما میافشانیم. لیکن این را بدانید که

ملکوت خدا به شما نزدیک شده است. ^{۲۱} و به شما میگویم که حالت

سندوم در آن روز، از حالت آن شهر سهل تر خواهد بود.

^{۳۱} وای بر توای خورزین؛ وای بر توای بیت صیدا، زیرا اگر معجزاتی که در شما ظاهر شد در صور و صیدون ظاهر میشد، هرآینه مدتی در پلاس و خاکستر نشسته، توبه میکردند. ^{۴۱} لیکن حالت صور و صیدون در روز جزا، از حال شما آسانتر خواهد بود. ^{۵۱} و توای کفرناحوم که سر به آسمان

افراشته‌ای، تا به جهنم سرنگون خواهی شد.

۶۱ آنکه شما را شنود، مرا شنیده و کسیکه شما را حقیر شمارد مرا حقیر شمرده و هر که مرا حقیر شمارد فرستنده مرا حقیر شمرده باشد.»

بازگشت هفتاد نفر

۷۱ پس آن هفتاد نفر با خرمی برگشته گفتند: «ای خداوند، دیوها هم به اسم تو اطاعت مامی کنند.» ۸۱ ببیشان گفت: «من شیطان را دیدم که چون برق از آسمان میافتد. ۹۱ اینک شما را قوت میبخشم که ماران و

عقربها و تمامی قوت دشمن را پایمال کنید و چیزی به شما ضرر هرگز نخواهد رسانید. ۲۰ ولی از این شادی مکنید که ارواح اطاعت شما میکنند بلکه

بیشتر شاد باشید که نامهای شما در آسمان مرقوم است.» ۱۲ در همان

ساعت، عیسی در روح وجدنموده گفت: «ای پدر مالک آسمان و زمین، تو را سپاس میکنم که این امور را از دانایان و خردمندان مخفی

داشتی و بر کودکان مکشوف ساختی. بلای پدر، چونکه همچنین منظور نظر تو افتاد.» ۲۲ و به سوی شاگردان خود توجه نموده گفت: «همچیز را پدر به من سپرده است. و هیچکس نمی شناسد که پسر کیست، جز پدر و

نه که پدر کیست، غیر از پسر و هر که پسر بخواهد برای او مکشوف سازد.» ۳۲ و در خلوت به شاگردان خود التفات فرموده گفت: «خوشابحال چشمانی که آنچه شما میبینید، میبینند. ۴۲ زیرا به شما میگویم بسا انبیا و

پادشاهان میخواستند آنچه شما میبینید، بنگرند و ندیدند و آنچه شما می شنوید، بشنوند و نشنیدند.»

حکایت سامری نیکو ۵۲ ناگاه

یکی از فقها برخاسته از روی امتحان به وی گفت: «ای استاد چه کنم تا وارث حیات جاودانی گردم؟» ۶۲ به وی گفت: «در تورات چه

نوشته شده است و چگونه میخوانی؟» ۷۲ جواب داده، گفت: «اینکه خداوند خدای خود را به تمام دل و تمام نفس و تمام توانایی و تمام فکر

خودمحبیت نما و همسایه خود را مثل نفس خود.»^{۸۲} گفت: «نیرو جواب گفتی. چنین بکن که خواهی زیست.»^{۹۲} لیکن او چون خواست خود را عادل نماید، به عیسی گفت: «و همسایه من کیست؟»^{۱۰۳} عیسی در جواب وی گفت: «مردی که از اورشلیم به سوی اریحا میرفت، بهدستهای دزدان افتاد و او را برهنه کرده مجروح ساختند و او

را نیم مرده و اگذارده برقتند.^{۱۳} اتفاق کاهنی از آن راه میآمد، چون او را بدید از کناره دیگررفت.^{۲۳} همچنین شخصی لای نیز از آنجا عبورکرده نزدیک آمد و بر او نگریسته از کناره دیگربرفت.

^{۳۳} «لین شخصی سامری که مسافر بود نزدوی آمده چون او را بدید، دلش بر وی بسوخت.^{۴۳} پس پیش آمده بر زخمهای او روغن و شراب ریخته آنها را بست و او را بر مرکب خود سوارکرده بهکاروانسرای رسانید و خدمت او کرد.^{۵۳} بامدادان چون روانه میشد، دو دینار درآورده بهسرایدار داد و بدو گفت این شخص را متوجه باش و آنچه بیش از این

خرج کنی، در حین مراجعت به تو دهم.

^{۶۳} «پس به نظر تو کدامیک از این سه نفر همسایه بود با آن شخص که بهدست دزدان افتاد؟»^{۷۳} گفت: «آنکه بر او رحمت کرد.» عیسی وی را گفت: «برو و تو نیز همچنان کن.»

نیدار مریم و مرتا

^{۸۳} و هنگامی که میرفتند او وارد بلدی شد وزنی که مرتاه نام داشت، او را به خانه خودنیرفت.^{۹۳} و او را خواهری مریم نام بود که نزدپایهای عیسی نشسته کلام او را میشنید.^{۱۰۴} امامرتاه بجهت زیادتی خدمت مضطرب میبود. پس نزدیک آمده، گفت: «ای خداوند آیا تو راباکی نیست که خواهرم مرا و اگذارده که تنهاخدمت کنم، او را بفرما تا مرا یاری کند.»^{۱۱۴} عیسی در جواب وی گفت: «ای مرتاه، ای مرتاه تو در

چیزهای بسیار اندیشه و اضطراب داری. ^{۲۴} لیکن یک چیز لازم است و مریم آن نصیب خوب را اختیار کرده است که از او گرفته نخواهد شد.»

۱۱

تعلیم درباره دعا

^۱ و هنگامی که او در موضعی دعا میکرد چون فارغ شد، یکی از شاگردانش به وی گفت: «خداوند دعا کردن را به ما تعلیم نما، چنانکه یحیی شاگردان خود را بیاموخت.» ^۲

بدیشان گفت: «هرگاه دعا کنید گوییدای پدر ما که در آسمانی، نام تو مقدس باد. ملکوت توبیاید. اراده تو چنانکه در آسمان است در زمین نیز کرده شود. ^۳ نان کفاف ما را روز به روز به ما بده. ^۴ و گناهان ما را ببخش زیرا که ما نیز هر قرضدار خود را میبخشیم. و ما را در آزمایش میاور، بلکه ما را از شریر رهایی ده.» ^۵ و بدیشان گفت: «کیست از شما که دوستی داشته باشد و نصف شب نزد وی آمده بگویدای دوست سه قرص نان به من قرض ده، ^۶ چونکه یکی از دوستان من از سفر بر من وارد شده و چیزی ندارم که پیش او گذارم. ^۷ پس او از اندرون در جواب گوید مرا زحمت مده، زیرا که الان در بسته است و بچه های من در رختخواب با من خفته اند نمی توانم برخاست تا به تو دهم. ^۸ به شمامی گویم هر چند به علت دوستی برنخیزد

تا بدو دهد، لیکن بجهت لجابت خواهد برخاست و هر آنچه حاجت دارد،

بدو خواهد داد.

^۹ «و من به شما میگویم سوال کنید که به شما داده خواهد شد. بطلبید که خواهید یافت. بگویید که برای شما باز کرده خواهد شد. ^{۱۰} زیرا هر که سوال کند، یابد و هر که بطلبد، خواهد یافت و هر که بگوید، برای او باز کرده خواهد شد. ^{۱۱} و کیست از شما که پدر باشد و پسرش از او نان

خواهد، سنگی بدو دهد یا اگر ماهی خواهد، به عوض ماهی ماری بدو بخشد،
 ۲۱ یا اگر تخم مرغی بخواد، عقربی بدو عطا کند. ۳۱ پس اگر شما
 با آنکه شریر هستید میدانید چیزهای نیکو را به اولاد خود باید داد، چند مرتبه زیادتیر
 آسمانی شما روح القدس را خواهد داد به هر که از او سوال
 کند.»

پاسخ به اتهامات خصمانه

۴۱ و دیوی را که گنگ بود بیرون میکرد و چون دیو بیرون شد، گنگ گویا گردید و مردم
 تعجب نمودند. ۵۱ لیکن بعضی از ایشان گفتند که «دیوها را به یاری بعزبول رئیس دیوها
 بیرون میکند.» ۶۱ و دیگران از روی امتحان آیتی آسمانی از او طلب نمودند. ۷۱ پس او
 خیالات ایشان را
 درک کرده بدیشان گفت: «هر مملکتی که برخلاف خود منقسم شود، تباه گردد و
 خانهای که بر خانه منقسم شود، منهدم گردد. ۸۱ پس شیطان نیز اگر به ضد خود منقسم شود
 سلطنت او چگونه پایدار بماند. زیرا میگوید که من به اعانت بعزبول دیوها را بیرون میکنم.
 ۹۱ پس اگر من دیوها را به وساطت بعزبول بیرون میکنم، پسران شما به وساطت که آنها را
 بیرون

میکند؟ از اینجهت ایشان داوران بر شما خواهند بود. ۱۰۲ لیکن هرگاه به انگشت خدا دیوها
 را بیرون میکنم، هرآینه ملکوت خدا ناگهان بر شما آمده
 است.

۱۲ وقتی که مرد زور آور سلاح پوشیده خانه خود را نگاه دارد، اموال
 او محفوظ میباشد. ۲۲ اما چون شخصی زور آورتر از او آید بر او غلبه یافته همه اسلحه او
 را که بدان اعتماد میداشت، از او میگیرد و اموال او را تقسیم میکند. ۳۲ کسیکه با
 من نیست، برخلاف من است و آنکه با من
 جمع نمی کند، پراکنده میسازد.

۴۲ چون روح پلید از انسان بیرون آید به مکانهای بیاب بطلب آرامی گردش میکند و چون نیافت میگوید به خانه خود که از آن بیرون آمدم برمی گردم. ۵۲ پس چون آید، آن را جاروب کرده شده و آراسته میبندد. ۶۲ آنگاه می رود و هفت روح دیگر، شریتر از خود برداشته داخل شده در آنجا ساکن میگردد و اواخر آن شخص از او انش بدتر میشود. ۷۲ چون او این سخنان را میگفت، زنی از آن میان به آواز بلند وی را گفت «خوشبحال آن رحمی که تو را حمل کرد و پستانهایی که مکیدی.» ۸۲ لیکن او گفت: «بله خوشبحال آنانی که کلام خدا را میشوند و آن را حفظی کنند.»

هشدار درباره بیایمانی

۹۲ و هنگامی که مردم بر او ازدحام مینمودند، سخنگفتن آغاز کرد که «اینان فرقههای شریرند که آیتی طلب میکنند و آیتی بدیشان عطا خواهند، جز آیت یونس نبی. ۱۰۳ زیرا چنانکه یونس برای اهل نینوا آیت شد، همچنین پسر انسان نیز برای این فرقه خواهد بود. ۱۱۳ ملکه جنوب در روزداوری با مردم این فرقه برخاسته، بر ایشان حکم خواهد کرد زیرا که از اقصای زمین آمد تا حکمت سلیمان را بشنود و اینک در اینجا کسی بزرگتر از سلیمان است. ۱۲۳ مردم نینوا در روز داوری با این طبقه برخاسته بر ایشان حکم خواهند کرد زیرا که به موعظه یونس توبه کردند و اینک در اینجا کسی بزرگتر از یونس است.»

تعلیم درباره نور باطنی

۳۳ و هیچکس چراغی نمی افروزد تا آن را در پنهانی یا زیر پیمانهای بگذارد، بلکه بر چراغدان، تا هر که داخل شود روشنی را ببندد. ۴۳ چراغ بدن چشم است، پس مادامی که چشم تو بسیط است تمامی جسدت نیز روشن است و لیکن اگر فاسد باشد، جسد تو نیز تاریک بود. ۵۳ پس باحذر باش مبادا

نوری که در تو است، ظلمت باشد. ۶۳ بنابراین هرگاه تمامی جسم تو روشن باشد و ذره‌ای ظلمت نداشته باشد هم‌هش روشن خواهد بود، مثل وقتی که چراغ به تابش خود، تورا روشنایی می‌دهد.»

نکوهش رهبران مذهبی

۷۳ و هنگامی که سخن میگفت یکی از فریسیان از او وعده خواست که در خانه او چاشت بخورد. پس داخل شده بنشست. ۸۳ اما فریسی چون دید که پیش از چاشت دست نشست، تعجب نمود. ۹۳ خداوند وی را گفت: «همانا شمای فریسیان بیرون پیاله و بشقاب راطاهر میسازید ولی درون شما پر از حرص و خبثت است. ۱۰۴ ای احمقان آیا او که بیرون را آفرید، اندرون را نیز نیافرید؟ ۱۴ بلکه از آنچه دارید، صدقه دهید که اینک هم‌چیز برای شما طاهر خواهد گشت. ۲۴ وای بر شمای فریسیان که دهیک از نعناع و سداب و هر قسم سبزی رامی دهید و از دادرسی و محبت خدا تجاوزمی نمایید، اینها را میباید بهجا آورید و آنها را نیز ترک نکنید. ۳۴ وای بر شمای فریسیان که صدر کنایس و سلام در بازارها را دوست میدارید. ۴۴ وای بر شمای کاتبان و فریسیان ریاکار زیرا که مانند قبرهای پنهان شده هستید که مردم بر آنها راه میروند و نمی دانند.» ۵۴ آنگاه یکی از فقها جواب داده گفت: «ای معلم، بدین سخنان ما را نیز سرزنش میکنی؟» ۶۴ گفت «وای بر شما نیزای فقها زیرا که بارهای گران را بر مردم مینهید و خود بر آن بارها، یک انگشت خود را نمی گذارید. ۷۴ وای بر شما زیرا که مقابر انبیا را بنا میکنید و پدران شما ایشان را کشتند. ۸۴ پس بهکارهای پدران خود شهادت میدهید و از آنها راضی هستید، زیرا آنها ایشان را کشتند و شما قبرهای ایشان را میسازید. ۹۴ از اینرو حکمت خدا نیز فرموده است که به سوی ایشان انبیا و رسولان میفرستم و بعضی از ایشان را خواهند کشت و بر بعضی جفا کرد، ۱۰۵ تا انتقام خون جمیع

انبیا که از بنای عالم ریخته شد از این طبقه گرفته شود. ۱۵ از خون هابیل

تا خون زکر یاکه در میان مذبح و هیكل كشته شد. بلی به شمامی گویم كه از این فرقه بازخواست خواهد شد. ^{۲۵} وای بر شمایی فقها، زیرا كلید معرفت را برداشتهاید كه خود داخل نمی شوید و داخلشوندگان را هم مانع میشوید.»

^{۲۵} و چون او این سخنان را بدیشان میگفت، كاتبان و فریسیان با او بشدت درآویختند و در مطالب بسیار سوالها از او میکردند. ^{۲۵} و در كمین او میبودند تا نكتهای از زبان او گرفته مدعی اوبشوند.

۲۱

هشدار علیه ریاکاری^۱ و در

آن میان، وقتی كه هزاران از خلق جمع شدند، به نوعی كه بكدیگر را پامال میکردند، به شاگردان خود به سخن گفتن شروع كرد. «اول آنكه از خمیرمایه فریسیان كه ریاکاری است احتیاط كنید. ^۲ زیرا چیزی نهفته نیست كه آشكار نشود و نه مستوری كه معلوم نگردد. ^۳ بنابراین آنچه در

تار یکی گفتهاید، در روشنایی شنیده خواهد شد و آنچه در خلوتخانه در گوش گفتهاید بر پشت بامها ندا شود. ^۴ لیکنای دوستان من، به شما میگویم از قاتلان جسم كه قدرت ندارند بیشتر از این بكنند، ترسان مباشید. ^۵ بلکه

به شما نشان میدهم كه از كه باید ترسید، از او بترسید كه بعد از كشتن، قدرت دارد كه به جهنم بیفكند. بلی به شما میگویم از او بترسید. ^۶ آیا

پنج گنجشك به دو فلس فروخته نمی شود و حال آنكه یکی از آنها نزد خدا فراموش نمی شود؟ ^۷ بلکه مویهای سر شما همه شمرده شده است. پس بیم

مکنید، زیرا كه از چندان گنجشك بهتر هستید. ^۸ «لین به شما

میگویم هر كه نزد مردم به من اقرار كند، پسر انسان نیز پیش فرشتگان خدا او را اقرار خواهد كرد. ^۹ اما هر كه مرا پیش مردم انكار كند، نزد فرشتگان خدا انكار کرده خواهد شد. ^{۱۰} و هر كه

سخنی برخلاف پسر انسان گوید، آمرزیده شود. اما هرکه به روح‌القدس کفر گوید آمرزیده نخواهد شد. ^{۱۱} و چون شما را درکنایس و به نزد حکام و دیوانیان برند، اندیشه مکنید که چگونه و به چه نوع حجت آورید یا چه بگویید. ^{۲۱} زیرا که در همان ساعت روح‌القدس شما را خواهد آموخت که چه باید گفت.»

حکایت ثروتمند نادان

^{۳۱} و شخصی از آن جماعت به وی گفت: «ای استاد، برادر مرا بفرما تا ارث پدر را با من تقسیم کند.» ^{۴۱} به وی گفت: «ای مرد که مرا بر شما داور یا مقسم قرار داده است؟» ^{۵۱} پس بدیشان گفت: «زنهار از طمع

بهریزید زیرا اگرچه اموال کسی زیاد شود، حیات او از اموالش نیست.» ^{۶۱} و مثلی برای ایشان آورده، گفت: «شخصاً دولت‌مند را از املاکش محصول وافر پیدا شد. ^{۷۱} پس با خود اندیشیده، گفت چه کنم؟ زیرا جایی

که محصول خود را انبار کنم، ندارم. ^{۸۱} پس گفت چنین میکنم انبارهای خود را خراب کرده، بزرگتر بنا میکنم و در آن تمامی حاصل و اموال خود

را جمع خواهم کرد. ^{۹۱} و نفس خود را خواهم گفت کهای جان اموال فراوان اندوخته شده بجهت چندین سال داری. الحال بیارام و به اکل و شرب و شادی بپرداز. ^{۱۰۲} خدا وی را گفتای احمق در همین شب

جان تو را از تو خواهند گرفت، آنگاه آنچه اندوخته‌ای، از آن که خواهد بود؟ ^{۱۲} همچنین است هر کسیکه برای خود ذخیره کند و برای خدا دولت‌مند

نباشد.»

^{۲۲} پس به شاگردان خود گفت: «از این جهت به شما میگویم که

اندیشه مکنید بجهت جان خود که چه بخورید و نه برای بدن که چه بپوشید. ^{۳۲} جان از خوراک و بدن از پوشاک بهتر است. ^{۴۲} کلاغان را ملاحظه کنید که نه زراعت میکنند نه حصاد و نه گنجی و نه انباری دارند و خدا آنها را میپروراند. آیا شما به چند مرتبه از مرغان بهتر نیستید؟ ^{۵۲} و کیست

از شما که به فکر بتواندزاعی بر قامت خود افزاید. ۶۲ پس هرگاه توانایی کوچکترین کاری را ندارید چرا برای مابقی می اندیشید. ۷۲ سوسنهای چمن را بنگریدچگونه نمو میکنند و حال آنکه نه زحمت میکشند و نه میریسند، اما به شما میگویم که سلیمان با همه جلالش مثل یکی از اینها پوشیده نبود.

۸۲ پس هرگاه خدا علفی را که امروز در صحرا است و فردا در تنور افکنده میشود چنین میپوشاند، چقدر بیشتر شما را ای سستایمانان. ۹۲ پس شما طالب مباحثید که چه بخوریدیا چه بیاشامید و مضطرب مشوید. ۱۰۳ زیرا که امت های جهان، همه این چیزها را میطلبند، لیکن پدر شما میدانند که به این چیزها احتیاج دارید. ۱۱۳ بلکه ملکوت خدا را طلب کنید که جمیع

این چیزها برای شما افزوده خواهد شد. ۱۲۳
ترسان مباحثیدای گله کوچک، زیرا که مرضی پدر شما است که ملکوت را به شما عطا فرماید. ۱۳۳ آنچه دارید بفروشید و صدقه دهید و کیسها بسازید که کهنه نشود و گنجی را که تلف نشود، در آسمان جایی که دزد نزدیک نیاید و ببندتابه نسازد. ۱۴۳ زیرا جایی که خزانه شما است، دل شما نیز در آنجا میبایست.

آمانگی برای بازگشت مسیح

۵۳ کمرهای خود را بسته چراغهای خود را فروخته بدارید. ۶۳ و شما مانند کسانی باشید که انتظار آقای خود را میکشند که چه وقت از عروسی مراجعت کند تا هروقت آید و در رابکوبد، بیدرنگ برای او بازکنند. ۷۳ خوشبحال آن غلامان که آقای ایشان چون آید ایشان را بیدار یابد. هر آینه به شما میگویم که کمر خود را بسته ایشان را خواهد نشانید و پیش

آمده، ایشان را خدمت خواهد کرد. ۸۳ و اگر در پاس دوم یا سوم از شب بیدار و ایشان را چنین یابد، خوشا بحال آن غلامان. ۹۳ اما این را بدانید که اگر صاحبخانه میدانست که دزد در چه ساعت میآید، بیدار می ماند و نمی گذاشت که به خانه اش نقب زنند. ۱۰۴ پس شما نیز مستعد باشید، زیرا در ساعتی که گمان نمی برید پسر انسان میآید.»

۱۴ پطرس به وی گفت: «ای خداوند، آیا این مثل را برای ما زدی یا بجهت همه.» ۲۴ خداوند گفت: «پس کیست آن ناظر امین و دانا که مولای اووی را بر سایر خدام خود گماشته باشد تا آنوقت را در وقتش به ایشان تقسیم کند. ۳۴ خوشبحال آن غلام که آقایش چون آید، او را در چنین کارمشغول یابد. ۴۴ هرآینه به شما میگویم که او را بر همه مایملک خود خواهد گماشت. ۵۴ لیکن اگر آن غلام در خاطر خود گوید، آمدن آقایم به طول میانجامد و به زدن غلامان و کنیزان و به خوردن و نوشیدن و میگساریدن شروع کند، ۶۴ هرآینه مولای آن غلام آید، در روزی که

منتظر او نباشد و در ساعتی که او نداند و او را دوباره کرده نصیبش را با خیانتکاران قرار دهد. ۷۴ «اما آن غلامی که اراده مولای خویش را دانست و خود را مهیا نساخت تا به اراده او عمل نماید، تازیانه بسیار خواهد خورد. ۸۴ اما آنکه نادانسته کارهای شایسته ضرب کند، تازیانه کم خواهد خورد. و به هر کسیکه عطا زیاده شود از وی مطالبه زیادتز گردد و نزد هرکه امانت بیشترنهند از او بازخواست زیادتز خواهند کرد.

هشدار درباره اختلافات و جداییها ۹۴ من

آدم تا آتشی در زمین افروزم، پس چه میخواهم اگر الان درگرفته است. ۱۰۵ اما مرا تعمیدی است که بیابم و چه بسیار در تنگی هستم، تا وقتی که آن بسر آید. ۱۵ آیا گمان میبرید که من آمدهام تا سلامتی

بر زمین بخشم؟ نی بلکه به شما میگویم تفریق را. ۲۵ زیرا بعد از این پنج نفر که در یک خانه باشند دو از سه و سه از دو جدا خواهند شد، ۳۵ پدر از پسر و پسر از پدر و مادر از دختر و دختر از مادر و خارسو از عروس و عروس از خارسو مفارقت خواهند نمود.»

هشدار درباره بحرانهای آینده

۴۵ آنگاه باز به آن جماعت گفت: «هنگامی که ابری ببینید که از مغرب پدید آید، بیتامل میگویید باران میآید و چنین میشود. ۵۵ و چون دیدید که باد جنوبی میوزد، میگویید گرما خواهد شد و میشود. ۶۵ ای

ریاکاران، میتوانید صورت زمین و آسمان را تمیز دهید، پس چگونه این زمان رانمی شناسید؟ ۷۵ و چرا از خود به انصاف حکم نمی کنید؟

۸۵ و هنگامی که با مدعی خود نزد حاکم میروی، در راه سعی کن که

از او برهی، مبدا تو رانزد قاضی بگشود و قاضی تو را بهسرهنگ سپارد

سرهنگ تو را به زندان افکند. ۹۵ تو را میگویم تا فلس آخر را ادا نکنی،

از آنجا هرگز بیرون نخواهی آمد.»

۳۱

دعوت به توبه

۱ در آن وقت بعضی آمده او را از جلیلانی خبر دادند که پیلطس خون ایشان را با قربانی های ایشان آمیخته بود. ۲ عیسی در جواب ایشان گفت: «آیا گمان میبرید که این جلیلان گناهکارتر بودند از سایر سکنه جلیل از اینرو که چنین زحمات دیدند؟ ۳ نی، بلکه به شما میگویم اگر توبه

نکنید، همگی شماهمچنین هلاک خواهید شد. ۴ یا آن هجده نفری که برج در سلوام بر

ایشان افتاده ایشان را هلاک کرد، گمان میبرید که از جمیع مردمان ساکن اورشلیم،

خطاکارتر بودند؟ ۵ حاشا، بلکه شما رami گویم

که اگر توبه نکنید همگی شما همچنین هلاک خواهید شد.»

۶ پس این مثل را آورد که «شخصاً درخت انجیری در تاکستان خود غرس نمود و چون

آمدتا میوه از آن بجوید، چیزی نیافت. ۷ پس به باغبان گفت اینک سه سال است میآیم که از

این درخت انجیر میوه بطلبیم و نمی

یابیم، آن را ببر چرا زمین رانیز باطل سازد. ۸ در جواب وی گفت، ای

آقامسال هم آن را مهلت ده تا گردش را کنده کودبریزم،^۹ پس اگر ثمر آورد والا بعد از آن، آن را ببر.»

شفای زن بیمار

۴۱ و روز سبت در یکی از کنایس تعلیم میداد. ۴۱ و اینک زنی که مدت هجده سال روح ضعف میداشت و منحنی شده ابد نمی توانست راست بایستد، در آنجا بود. ۴۱ چون عیسی او را دید وی را خوانده گفت: «ای زن از ضعف خود خلاص شو.» ۴۱ و دست های خود را بر وی گذارد که در ساعت راست شده، خدا را تمجید نمود. ۴۱ آنگاه رئیس کنیسه غضب نمود، از آنروکه عیسی او را در سبت شفا داد. پس به مردم توجه نموده، گفت: «شش روز است که باید کاریکنید در آنها آمده شفا یابید،

نه در روز سبت.»

۵۱ خداوند در جواب او گفت: «ای ریاکار، آیا هر یکی از شما در روز سبت گاو یا الاغ خود را از آخور باز کرده بیرون نمی برد تا سیرایش کند؟^{۶۱} و این زنی که دختر ابراهیم است و شیطان او را مدت هجده سال تا به حال بسته بود، نمی بایست او را در روز سبت از این بند رها نمود؟»^{۷۱} و چون این را بگفت همه مخالفان او خجل گردیدند و جمیع آن گروه شاد شدند، بسبب

همه کارهای بزرگ که از وی صادر میگشت.

تعلیم درباره ملکوت خدا

۸۱ پس گفت: «ملکوت خدا چه چیز را میماند و آن را به کدام شی تشبیه نمایم. ۹۱ دانه خردلی را مانند که شخصی گرفته در باغ خود کاشت، پس روید و درخت بزرگ گردید، بعدی که مرغان هوا آمده در شاخه هایش آشیانه گرفتند.»

۱۰۲ باز گفت: «برای ملکوت خدا چه مثل آورم؟^{۱۲} خمیرمایه های را میماند که زنی گرفته در سه پیمانه آرد پنهان ساخت تا همه مخمر شد.»

تعلیم درباره ورود به ملکوت خدا

۲۲ و در شهرها و دهات گشته، تعلیم میداد و به سوی اورشلیم سفر میکرد، ۲۲ که شخصی به وی گفت: «ای خداوند آیا کم هستند که نجات یابند؟» او به ایشان گفت: ۴۲ «جد و جهد کنید تا از در تنگ داخل شوید. زیرا که به شما میگویم بسیاری طلب دخول خواهند کرد و نخواهند توانست. ۵۲ بعد از آنکه صاحبخانه برخیزد و در را ببندد و شما بیرون ایستاده در را کوبیدن آغاز کنید و گوئید خداوند! خداوند! برای ما باز کن. آنگاه وی در جواب خواهد گفت شما رانمی شناسم که از کجا هستید. ۶۲ در آن وقت خواهید گفت که در حضور تو خوریدیم و آشامیدیم و در کوچه های ما تعلیم دادی. ۷۲ باز خواهد گفت، به شما میگویم که شما رانمی شناسم از کجا هستید؟ ای همه بدکاران از من دور شوید. ۸۲ در آنجا گر یه و فشار دندان خواهد بود، چون ابراهیم و اسحق و یعقوب و جمیع انبیارا در ملکوت خدا بینید و خود را بیرون افکنده یابید ۹۲ و از مشرق و مغرب و شمال و جنوب آمده در ملکوت خدا خواهند نشست. ۱۰۳ و اینک آخرین هستند که اولین خواهند بود و اولین که آخرین خواهند بود.»

انتهای عیسی برای اورشلیم

۱۳ در همان روز چند نفر از فریسیان آمده به وی گفتند: «دور شو و از اینجا برو زیرا که هیروдіس میخواهد تو را به قتل رساند.» ۲۳ ایشان را گفت: «بروید و به آن رویه گوید اینک امروز و فردا دیوها را بیرون میکنم و مریضان را صحت میبخشم و در روز سوم کامل خواهم شد. ۳۳ لیکن مایباید امروز و فردا و پس فردا راه روم، زیرا که محال است نبی بیرون از اورشلیم کشته شود. ۴۳ ای اورشلیم، ای اورشلیم که قاتل انبیا و سنگسار کننده مرسلین خود هستی، چند کثرت خواستم اطفال تو را جمع کنم، چنانکه مرغ جوجه های خویش را زیر بالهای خود میگیرد و نخواستید. ۵۳ اینک خانه شما برای شما خراب گذاشته میشود و

به شمامی گویم که مرا دیگر نخواهید دید تا وقتی آید که گویند مبارک است
او که به نام خداوندی آید.»

۴۱

شفای مرد بیمار

^۱ و واقع شد که در روز سبت، به خانه یکی از روسای فریسیان برای
غذا خوردن درآمد و ایشان مراقب او میبودند، ^۲ و اینک شخصی مستقی
پیش او بود، ^۳ آنگاه عیسی ملتفت شده فقها و فریسیان را خطاب کرده،
گفت: «آیا در روز سبت شفا دادن جایز است؟» ^۴ ایشان ساکت ماندند.
پس آن مرد را گرفته، شفا داد و رها کرد. ^۵ و به ایشان روی آورده، گفت:
«کیست از شما که الاغ یا گاویش روز سبت در چاهی افتد و فور
آن را بیرون نیاورد؟» ^۶ پس در این امور از جواب وی عاجز ماندند.

تعلیم درباره جاهطلبی

^۷ و برای مهمانان مثلی زد، چون ملاحظه فرمود که چگونه صدر مجلس را
اختیار می کردند. پس به ایشان گفت: ^۸ «چون کسی تو را به عروسی دعوت کند، در صدر
مجلس نشین، مبدا کسی بزرگتر از تو را هم وعده

خواسته باشد. ^۹ پس آن کسیکه تو و او را وعده خواسته بودی باید و تو را

گوید این کس را جای بده و تو با خجالت روی به صف نعال خواهی نهاد. ^{۱۰} بلکه چون
مهمان کسی باشی، رفته در پایین بنشین تا وقتی که میزبانت آید به تو گوید، ای دوست برتر نشین
آنگاه تو را در حضور مجلسیان عزت خواهد بود. ^{۱۱} زیرا هر که خود را بزرگ سازد ذلیل
گردد و هر که خویشانش را فرود آرد، سرافراز گردد.» ^{۱۲} پس به آن کسیکه از او وعده
خواسته بود نیز گفت: «وقتی که چاشت یا شام دهی دوستان یا برادران یا خویشان یا همسایگان
دولتمند خود را دعوت مکن مبدا ایشان نیز تو را بخوانند و تو را عوض داده شود. ^{۱۳} بلکه
چون ضیافت کنی، فقیران و لنگان و شلان و

کوران رادعوت کن. ^{۴۱} که خجسته خواهی بود زیرا ندارنده که تو را عوض دهند و در قیامت عادلان، به توجزا عطا خواهد شد.»

مثل ضیافت بزرگ

^{۵۱} آنگاه یکی از مجلسیان چون این سخن را شنید گفت: «خوشابحال کسیکه در ملکوت خدا غذا خورد.» ^{۶۱} به وی گفت: «شخصاً ضیافتی عظیم نمود و بسیاری را دعوت نمود. ^{۷۱} پس چون وقت شام رسید، غلام

خود را فرستاد تا دعوتشدگان را گوید، بپایید زیرا که الحال همه چیز حاضر است. ^{۸۱} لیکن همه به یک رای عذرخواهی آغاز کردند. اولی گفت: مزرعه‌ای خریدم و ناچار باید بروم آن را ببینم، از تو خواهش دارم مرا

معذور داری. ^{۹۱} و دیگری گفت: پنج جفت گاو خریدهام، میروم تا آنها را بیازمایم، به تو التماس دارم مرا عفو نمایی. ^{۱۰۲} سومی گفت: زنی گرفتارم و از این سبب نمی توانم بیایم. ^{۱۲}

پس آن غلام آمده مولای خود را از این

امور مطلع ساخت. آنگاه صاحبخانه غضب نموده به غلام خود فرمود:

به بازارها و کوچه های شهر بشتاب و فقیران و لنگان و شلان و کوران را در اینجا بیاور. ^{۲۲} پس غلام گفت: ای آقا آنچه فرمودی شد و هنوز جای باقی است. ^{۳۲} پس آقا به غلام گفت: به راهها و مرزهابیرون رفته، مردم را به الحاح بیاور تا خانه من پر شود. ^{۴۲} زیرا به شما میگویم هیچیک از

آنانی که دعوت شده بودند، شام مرا نخواهد چشید.»

بهای شاگردی

^{۵۲} و هنگامی که جمعی کثیر همراه اومی رفتند، روی گردانیده بدیشان گفت: ^{۶۲} «اگر کسی نزد من آید و پدر، مادر و زن و اولاد و برادران و خواهران، حتی جان خود را نیز دشمن ندارد، شاگرد من نمی تواند بود. ^{۷۲} و هر که صلیب خود را بر ندارد و از عقب من نیاید، نمی تواند شاگرد من گردد.

۸۲ «زیرا کیست از شما که قصد بنای برجی داشته باشد و اول ننشیند تا برآورد خرج آن را بکند که آیا قوت تمام کردن آن دارد یا نه؟ ۹۲ که میباد چون بنیادش نهاد و قادر بر تمام کردنش نشد، هرکه ببند تمسخرکنان گوید، ۹۳ این شخص عمارتی شروع کرده نتوانست به انجامش رساند. ۹۳ یا کدام پادشاه است که برای مقاتله با پادشاه دیگر برود، جز اینکه اول نشسته تأمل نماید که آیا با ده هزار سپاه، قدرت مقاومت کسی را دارد که با بیست هزار لشکر بر وی میآید؟ ۹۳ والا چون او هنوز دور است ایلجیای فرستاده شروط صلح را از او درخواست کند.

۹۳ «پس همچنین هر یکی از شما که تمام مایملک خود را ترک نکند، نمی تواند شاگرد من شود. ۹۳» نمہ نیکو است ولی هرگاه نمک فاسدشد به چه چیز اصلاح پذیرد؟ ۵۳ نه برای زمین مصرفی دارد و نه برای مزبله، بلکه بیرونش میریزند. آنکه گوش شنوا دارد بشنود.»

۵۱

حکایت گوسفند گمشده

۱ و چون همه باجگیران و گناهکاران به نزدش میآمدند تا کلام او را بشنوند، ۲ فریسیان و کاتبان، مهممکنان میگفتند: «این شخص، گناهکاران را میپذیرد و با ایشان میخورد.» ۳ پس برای ایشان این مثل را زده، گفت: ۴ «کیست از شما که صد گوسفند داشته باشد و یکی از آنها گم شود که آن نود و نه را در صحرا نگذارد و از عقب آن گمشده نرود تا آن را بیابد؟ ۵ پس چون آن را یافت به شادی بر دوش خود میگذارد، ۶ و به خانه آمده، دوستان و همسایگان را میطلبد و بدیشان میگوید با من شادی کنید زیرا گوسفند گمشده خود را یافتهام. ۷ به شما میگویم که بر این منوال خوشی در آسمان رخ مینماید بهسبب توبه یک گناهکار بیشتر از برای نود و نه عادل که احتیاج به توبه ندارند.

حکایت سکه گمشده

^۸ یا کدام زن است که ده درهم داشته باشد هرگاه یک درهم گم شود، چراغی افروخته، خانه را جاروب نکند و به دقت تفحص ننماید تا آن را بیابد؟^۹ و چون یافت دوستان و همسایگان خود را جمع کرده میگوید با من شادی کنید زیرا درهم گمشده را پیدا کرده‌ام.^{۱۰} همچنین به شمامی گویم شادی برای فرشتگان خدا روی میدهد به سبب یک خطاکار که توبه کند.»

حکایت پسر گمشده

^{۱۱} باز گفت: «شخصاً را دو پسر بود.^{۱۲} روزی پسر کوچک به پدر خود گفت: ای پدر، رصدا مالی که باید به من رسد، به من بده. پس او اموالک خود را بر این دو تقسیم کرد.^{۱۳} و چندی نگذشت که آن پسر کهتر، آنچه داشت جمع کرده، به ملکی بعید کوچ کرد و به عیاشی ناهنجار، سرمایه خود را تلف نمود.^{۱۴} و چون تمام را صرف نموده بود، قحطی سخت در آن دیار حادث گشت و او به محتاج شدن شروع کرد.^{۱۵} پس رفته خود را به یکی از اهل آن ملک پیوست. وی او را به املاک خود فرستاد تا گرازبلی کند.^{۱۶} و آرزو میداشت که شکم خود را از خرنوبی که خوکان

میخوردند سیر کند و هیچکس او را چیزی نمی داد.^{۱۷} «آخر به خود آمده، گفت چقدر از مزدوران پدرم نان فراوان دارند و من از گرسنگی هلاک میشوم،^{۱۸} برخاسته نزد پدر خود میروم و بنوخواهم گفتای پدر به آسمان و به حضور تو گناه کرده‌ام،^{۱۹} و دیگر شایسته آن نیستم که پسر تو خوانده شوم، مرا چون یکی از مزدوران خوبگیر.^{۲۰} در ساعت برخاسته به سوی پدر خود متوجه شد. اما هنوز دور بود که پدرش او را دیده، ترحم نمود و دوان دوان آمده او را در آغوش خود کشیده، بوسید.^{۲۱} پسر وی را گفت، ای پدر به آسمان و به حضور تو گناه کرده‌ام و بعد از این لایق آن نیستم که پسر تو خوانده شوم.^{۲۲} لیکن پدر به

غلامان خود گفت، جامه بهترین را از خانه آورده بدو بپوشانید و انگشتی بر دستش کنید و نعلین بر پایهایش،^{۳۲} و گوساله پرواری را آورده ذبح کنید تا بخوریم و شادی نماییم.^{۴۲} زیرا که این پسر من مرده بود، زنده گردید و گم شده بود، یافت شد. پس به شادی کردن شروع نمودند.

^{۵۲} اما پسر بزرگ او در مزرعه بود. چون آمده نزدیک به خانه رسید، صدای ساز و رقص را شنید.^{۶۲} پس یکی از نوکران خود را طلبیده پرسید این چیست؟^{۷۲} به وی عرض کرد برادرت آمده و پدرت گوساله پرواری را ذبح کرده است زیرا که او را صحیح باز یافت.^{۸۲} ولی او خشم نموده

نخواست به خانه درآید تا پدرش بیرون آمده به او التماس نمود.^{۹۲} اما او در جواب پدر خود گفت، اینک سالها است که من خدمت تو کرده‌ام و هرگز از حکم تو تجاوز نورزیده و هرگز بزرگالهای به من ندادی تا با دوستان

خود شادی کنم.^{۱۰۲} لیکن چون این پسر ت آمد که دولت تو را با فاحشه‌ها

تلف کرده است، برای او گوساله پرواری را ذبح کردی.^{۱۱۳} او وی را گفت، ای فرزند تو همیشه با من هستی و آنچه از آن من است، مال تو است.^{۱۲۳} ولی میبایست شادمانی کرد و مسرور شد زیرا که این برادر تو مرده بود، زنده گشت و گم شده بود، یافت گردید.»

۶۱

حکایت مباشر زیرک

^۱ و به شاگردان خود نیز گفت: «شخصاً دولت‌مند را ناظری بود که از او نزد وی شکایت بردند که اموال او را تلف میکرد.^۲ پس او را طلب نموده، وی را گفت، این چیست که درباره تو شنیده‌ام؟ حساب نظارت

خود را باز بده زیرا ممکن نیست که بعد از این نظارت کنی.^۳ ناظر با خود گفت چکنم؟ زیرا مولایم نظارت را از من میگیرد. طاقت زمین‌کنند

ندارم و از گدایی نیز عار دارم.^۴ دانستم چکنم تا وقتی که از نظارت

معزول شوم، مرا به خانه خود بپذیرند. ^۵ پس هر یکی از بدهکاران آقای خود را طلبیده، به یکی گفت آقایم از تو چند طلب دارد؟ ^۶ گفت صدرطل روغن. بدو گفت سیاهه خود را بگیر و نشسته پنجاه رطل بزودی بنویس. ^۷ باز دیگری را گفت از تو چقدر طلب دارد؟ گفت صد کیل گندم. وی را گفت سیاهه خود را بگیر و هشتادبنویس. ^۸ پس آقایش، ناظر خائن را آفرین گفت، زیرا اعاقلانه کار کرد. زیرا ابنای این جهان در طبقه خویش از ابنای نور عاقل تر هستند. ^۹ و من شمارا میگویم دوستان از مال بیانصافی برای خود پیدا کنید تا چون فانی گردید شما را به خیمه های جاودانی بپذیرند. ^{۱۰} آنکه در اندک امین باشد درامر بزرگ نیز امین بود و آنکه در قلیل خائن بود در کثیر هم خائن باشد. ^{۱۱} و هرگاه در مال بیانصافی امین نبودید، کیست که مال حقیقی را به شما بسپارد؟ ^{۱۲} و اگر در مال دیگری دیانت نکردید، کیست که مال خاص شما را به شما دهد؟ ^{۱۳}

هیچ خادم نمی تواند دو آقا را خدمت کند. زیرا یا از یکی نفرت میکند و با دیگری محبت، یا با یکی میببوند و دیگری را حقیر می شمارد. خدا و مامونا را نمی توانید خدمت نمایید. ^{۱۴} و فریسیانی که زر دوست بودند همه این سخنان را شنیده، او را استهزا نمودند. ^{۱۵} به ایشان گفت، شما هستید که خود را پیش مردم عادل مینمایید، لیکن خدا عارف دلهای شماست. زیرا که آنچه نزد انسان مرغوب است، نزد خدا مکروه است. ^{۱۶} تورات و انبیاء تا به یحیی بود و از آن وقت بشارت به ملکوت خدا داده میشود و هر کس بجد و جهد داخل آن میگردد. ^{۱۷} لیکن آسانتر است که آسمان و زمین زایل شود، از آنکه یک نقطه از تورات ساقط گردد. ^{۱۸} هرکه زن خود را طلاق دهد و دیگری را نکاح کند زانی بود و هرکه زن مطلقه مردی را به نکاح خویش درآورد، زنا کرده باشد.

ماجرای ثروتمند و فقیر

۹۱ شخصی دولتمند بود که ارغوان و کتان میپوشید و هر روزه در عیاشی با جلال بصری
 برد. ۹۲ و فقیری مقروح بود ایلعازر نام که او را بر درگاه او میگذاشتند، ۱۲ و آرزو
 میداشت که از پاره هایی که از خوان آن
 دولتمند میریخت، خود را سیر کند. بلکه سگان نیز آمده زبان بر زخمهای او میمالیدند. ۲۲ باری
 آن فقیر بمرد و فرشتگان، او را به آغوش ابراهیم
 بردند و آن دولتمند نیز مرد و او را دفن کردند. ۳۲ پس چشمان خود را در عالم
 اموات گشوده، خود را در عذاب یافت. و ابراهیم را از دور و
 ایلعازر را در آغوشش دید. ۴۲ آنگاه به آواز بلند گفت، ای پدر من ابراهیم، بر من ترحم
 فرما و ایلعازر را بفرست تا سر انگشت خود را به آب تر ساخته زبان مرا خنک سازد،
 زیرا در این نار معذبم. ۵۲ ابراهیم گفتای

فرزند بهخاطر آور که تو در ایام زندگانی چیزهای نیکوی خود را یافتی و
 همچنین ایلعازر چیزهای بد را، لیکن او الحال در تسلی است و تودر عذاب. ۶۲ و علاوه بر
 این در میان ما و شماورطه عظیمی است، چنانچه آنانی که میخواهند از اینجا به نزد شما
 عبور کنند، نمی توانند و نه نشینندگان آنجا نزد ما توانند گذشت. ۷۲ گفتای پدر به تو التماس دارم
 که او را به خانه پدرم بفرستی. ۸۲ زیرا که مرا پنج برادر است تا ایشان را آگاه سازد، مبدا
 ایشان نیز به این مکان عذاب بیایند. ۹۲ ابراهیم وی را گفت موسی و انبیا رادارند

سخن ایشان را بشنوند. ۱۰۳ گفت نه ای پدر ما ابراهیم، لیکن اگر کسی از
 مردگان نزد ایشان رود، توبه خواهند کرد. ۱۱۳ وی را گفت هرگاه موسی
 و انبیا را نشوند اگر کسی از مردگان نیز برخیزد، هدایت نخواهند پذیرفت.»

۷۱

بخشش و ایمان

۱ و شاگردان خود را گفت: «لا بد است از وقوع لغزشها، لیکن وای
 بر آن کسیکه باعث آنها شود. ۲ او را بهتر میبود که سنگ آسیایی بر

گردنش آویخته شود و در دریا افکنده شود از اینکه یکی از این کودکان را لغزش دهد.^۳ احترام کنید و اگر برادرت به تو خطا ورزد او را تنبیه کن و اگر توبه کند او را ببخش.^۴ و هرگاه در روزی هفت کرت به تو گناه کند و در روزی هفت مرتبه، برگشته به تو گوید توبه میکنم، او را ببخش.»

^۵ آنگاه رسولان به خداوند گفتند: «ایمان ما راز یاد کن.»^۶ خداوند گفت: «اگر ایمان به قدر دانه خردلی میداشتید، به این درخت افراغ میگفتید که کنده شده در دریا نشانده شود اطاعت شمامی کرد.»^۷ اما کیست از شما که غلامش به شخم کردن یا شبانی مشغول شود و وقتی که از صحرا آید به وی گوید، بزودی بیا و بنشین.^۸ بلکه آیا بنویسی گوید چیزی درست کن تا شام بخورم و کمر خود را بسته مرا خدمت کن تا بخورم و بنوشم و بعد از آن تو بخور و بیاشام؟^۹ آیا از آن غلام منت میکشد

از آنکه حکمهای او را بهجا آورد؟ گمان ندارم.^{۱۰} همچنین شما نیز چون به هر چیزی که مامور شدهاید عمل کردید، گوید که غلامان بیمنفعت هستیم زیرا که آنچه بر ما واجب بود بهجا آوردیم.»

شفای ده جذامی

^{۱۱} و هنگامی که سفر به سوی اورشلیم میکردان میانه سامره و جلیل میرفت.^{۱۲} و چون به قریهای داخل میشد ناگاه ده شخص ابرص به استقبال او آمدند و از دور ایستاده،^{۱۳} به آواز بلند گفتند: «ای عیسی خداوند بر ما ترحم فرما.»^{۱۴} او به ایشان نظر کرده گفت: «بروید و خود را به کاهن بنمایید.» ایشان چون میرفتند، طاهر گشتند.^{۱۵} و یکی از ایشان چون دید که شفا یافته است، برگشته به صدای بلند خدا را تمجید میکرد.^{۱۶} و پیش قدم او به روی درافتاده وی را شکر کرد. و آواز اهل سامره بود.^{۱۷} عیسی ملتفت شده گفت: «آیا ده نفر طاهر نشدند، پس آن نه کجا شدند؟^{۱۸} آیا هیچکس یافت نمی شود که برگشته خدا را تمجید کند جز

این غریب؟»^{۹۱} و بدو گفت: «برخاسته برو که ایمانت تو را نجات داده است.»

تعلیم درباره آمدن ملکوت خدا

۹۲ و چون فریسیان از او پرسیدند که ملکوت خدا کی میآید، او در جواب ایشان گفت: «ملکوت خدا با مراقبت نمی آید. ۹۲ و نخواهد گفت که در فلان یا فلان جاست. زیرا اینک ملکوت خدا در میان شما است.» ۹۲ و به شاگردان خود گفت: «ایما میآید که آرزو خواهید داشت که روزی از روزهای پسر انسان را ببینید و نخواهید دید. ۹۲ و به شما خواهند گفت، اینک در فلان یا فلان جاست، مروید و تعاقب آن مکنید. ۹۲ زیرا چون برق که از یک جانب زیر آسمان لامع شده تا جانب دیگر زیر آسمان درخشان میشود، پسر انسان در یوم خود همچنین خواهد بود. ۵۲ لیکن اول لازم است که اوزحمات بسیار ببند و از این فرقه مطرود شود. ۶۲ و چنانکه در ایام نوح واقع شد، همانطور در زمان پسر انسان نیز خواهد بود، ۷۲ که میخورند و مینوشیدند و زن و شوهر می گرفتند تا روزی که چون نوح داخل کشتی شد، طوفان آمده همه را هلاک ساخت. ۸۲ و همچنین در ایام لوط شد که به خوردن و آشامیدن و خرید و فروش و زراعت و عمارت مشغول میبودند، ۹۲ تا روزی که چون لوط از سدوم بیرون آمد، آتش و گوگرد از آسمان بارید و همه را هلاک ساخت. ۱۰۳ بر همین منوال خواهد بود در روزی که پسر انسان ظاهر شود. ۱۱۳ در آن روز هر که بر پشت بام باشد و اسباب او در خانه نزول نکند تا آنها را بردارد و کسی که در صحرا باشد همچنین برنگردد. ۱۲۳ زن لوط را بیاد آورد. ۱۲۳ هر که خواهد جان خود را برهاند آن را هلاک خواهد کرد و هر که آن را هلاک کند آن را زنده نگاه خواهد داشت. ۱۴۳ به شما میگویم در آن شب دو نفر بر یک تخت خواهند بود، یکی برداشته و دیگری واگذارده خواهد شد. ۱۵۳ و دوزن که در یک جا دستاس کنند، یکی برداشته و دیگری واگذارده خواهد شد.

۶۳ و دونفر که در مزرعه باشند، یکی برداشته و دیگری واگذارده خواهد شد. ۷۳ در جواب وی گفتند: «کجای خداوند.» گفت: «در هر جایی که لاش باشد در آنجا کرکسان جمع خواهند شد.»

۸۱

حکایت بیوه زن

۱ و برای ایشان نیز مثلی آورد در اینکه می باید همیشه دعا کرد و کاهلی نورزید. ۲ پس گفت که «در شهری داوری بود که نه ترس از خدا و نه باکی از انسان میداشت. ۳ و در همان شهر بیوه زنی بود که پیش وی آمده میگفت، داد مرا از دشمنم بگیر. ۴ و تا مدتی به وی اعتنا نمود و لکن بعد از آن با خود گفت هر چند از خدا نمی ترسم و از مردم باکی ندارم، ۵ لیکن چون این بیوه زن مرا زحمت میدهد، به داد او میرسم، مبدا پیوسته آمده مرا به رنج آورد. ۶ خداوند گفت بشنوید که این داوری انصاف چه میگوید؟ ۷ و آیا خدا برگزیدگان خود را که شبانه روز بنو استغاثه میکنند، دادرسی خواهد کرد، اگر چه برای ایشان دیر غضب باشد؟ ۸ به شما میگویم که به زودی دادرسی ایشان را خواهد کرد. لیکن چون پسرانسان آید، آیا ایمان را بر زمین خواهد یافت؟

حکایت دعای فریسی و باجگیر ۹ و این مثل

را آورد برای بعضی که بر خود اعتماد میداشتند که عادل بودند و دیگران را حقیر میشمردند. ۱۰ که «دو نفر یکی فریسی و دیگری باجگیر به هیکل رفتند تا عبادت کنند. ۱۱ آن فریسی ایستاده بدینطور با خود دعا کرد که خدایا تو را شکر میکنم که مثل سایر مردم حریص و ظالم و زناکار نیستم و نه مثل این باجگیر، ۲۱ هر هفته دو مرتبه روزه میدارم و از آنچه پیدا میکنم دهیک میدهم. ۲۱ اما آن باجگیر دور ایستاده نخواست چشمان خود را به سوی آسمان بلند کند بلکه به سینه خود زده

گفت، خدایا بر من گناهکار ترحم فرما. ^{۴۱} به شمامی گویم که این شخص، عادل کرده شده به خانه خود رفت به خلاف آن دیگر، زیرا هرکه خود را برافرازد، پست گردد و هرکس خویشان را فروتن سازد، سرافرازی یابد.»

برکت دادن کودکان

(متا ۹۱: ۵۱-۳۱، مرقس ۰۱: ۶۱-۳۱)

^{۵۱} پس اطفال را نیز نزد وی آوردند تا دست برایشان گذارد. اما شاگردانش چون دیدند، ایشان را نهیب دادند. ^{۶۱} ولی عیسی ایشان را خوانده، گفت: «بچه‌ها را و اگذارید تا نزد من آیند و ایشان را ممانعت نکنید، زیرا ملکوت خدا برای مثل اینها است. ^{۷۱} هر آینه به شما میگویم هرکه ملکوت خدا را مثل طفل نپذیرد داخل آن نگرود.»

جوان ثروتمند

(متا ۹۱: ۰۳-۶۱، مرقس ۰۱: ۱۳-۷۱)

^{۸۱} و یکی از روسا از وی سوال نموده، گفت: «ای استاد نیکو چه کنم تا حیات جاودانی را وارث گردم؟» ^{۹۱} عیسی وی را گفت: «از بهره مرا نیکو میگویی و حال آنکه هیچکس نیکونیست جز یکی که خدا باشد. ^{۰۲} احکام رami دانی زنا مکن، قتل مکن، دزدی منما، شهادت دروغ مده و پدر و مادر خود را محترم دار.» ^{۱۲} گفت: «جميع اینها را از طفولیت خود نگاه داشتم.» ^{۲۲} عیسی چون این را شنید بدو گفت: «هنوز تو را یک چیز باقی است. آنچه داری بفروش و به فقرا بده که در آسمان گنجی خواهی داشت، پس آمده مرا متابعت کن.» ^{۳۲} چون این را شنید محزون گشت، زیرا که دولت فراوان داشت. ^{۴۲} اما عیسی چون او را محزون دید گفت: «چه دشوار است که دولتمندان داخل ملکوت خدا شوند. ^{۵۲} زیرا گذشتن شتر از سوراخ سوزن آسانتر است از دخول دولتمندی در ملکوت خدا.» ^{۶۲} اما شنوندگان گفتند: «پس که میتواند نجات یابد؟» ^{۷۲} او گفت: «آنچه نزد مردم محال است، نزد خدا ممکن است.»

^{۸۲} پطرس گفت: «اینک ما همه چیز را ترک کرده پیروی تو میکنیم.» ^{۹۲} به ایشان گفت: «هرآینه به شما میگویم، کسی نیست که خانه یا والدین یا برادران یا اولاد را بجهت ملکوت خدا ترک کند، ^{۹۳} جز اینکه در این عالم چند برابر یابد و در عالم آینده حیات جاودانی را.»

سومین پیشگویی عیسی درباره مرگ خود
(متا ۲: ۹۱-۷۱، مرقس ۰۱: ۴۳-۲۳)
^{۱۳} پس آن دوازده را برداشته، به ایشان گفت: «اینک به اورشلیم میرویم و آنچه به زبان انبیادرباره پسر انسان نوشته شده است، به انجام خواهد رسید. ^{۲۳} زیرا که او را به امتهای تسلیم میکنند و استهزا و بیحرمتی کرده آب دهان بروی انداخته ^{۳۳} و تازیانه زده او را خواهند کشت و در روز سوم خواهد برخاست.» ^{۴۳} اما ایشان چیزی از این امور نفهمیدند و این سخن از ایشان مخفی داشته شد و آنچه میگفت، درک نکردند.

شفای فقیر کور

(متا ۲: ۴۳-۹۲، مرقس ۰۱: ۲۵-۶۴)
^{۵۳} و چون نزدیک اریحا رسید، کوری بجهت گدایی بر سر راه نشسته بود. ^{۶۳} و چون صدای گروهی را که میگذاشتند شنید، پرسید چه چیز است؟ ^{۷۳} گفتندش عیسی ناصری در گذر است. ^{۸۳} در حال فریاد برآورده گفت: «ای عیسی، ای پسر داود، بر من ترحم فرما.» ^{۹۳} و هرچند آنانی که پیش میرفتند او را نهیب میدادند تا خاموش شود، او بلندتر فریاد میزد که پسر داودا بر من ترحم فرما. ^{۱۰۴} آنگاه عیسی ایستاده فرمود تا او رانزد وی بیاورند. و چون نزدیک شد از وی پرسیده، ^{۱۴} گفت: «چه میخواهی برای تو بکنم؟» عرض کرد: «ای خداوند، تا بینا شوم.» ^{۲۴} عیسی به وی گفت: «بینا شو که ایمانت تو راشفا داده است.» ^{۳۴} در ساعت بینایی یافته، خدا راتمجبیکنان از عقب او افتاد و جمیع مردم چون این را دیدند، خدا را تسبیح خواندند.

زکای باجگیر

^۱ پس وارد اریحا شده، از آنجا می گذشت. ^۲ که ناگاه شخصی زکی نام که رئیس باجگیران و دولتمند بود، ^۳ خواست عیسی را ببیند که کیست و از کثرت خلق نتوانست، زیرا کوتاه قد بود. ^۴ پس پیش دویده بردرخت افراگی برآمد تا او را ببیند. چونکه اومی خواست از آن راه عبور کند. ^۵ و چون عیسی به آن مکان رسید، بالا نگرسته او را دید و گفت: «ای زکی بشتاب و به زیر بیا زیرا که باید امروز درخانه تو بمانم.» ^۶ پس به زودی پایین شده او را به خرمی پذیرفت. ^۷ و همه چون این را دیدند، همهمهکنان میگفتند که در خانه شخصی گناهکار به میهمانی رفته است. ^۸ اما زکی برپا شده به خداوند گفت: «الحالای خداوند نصف مایملک خود را به فقرامی دهم و اگر چیزی ناحق از کسی گرفته باشم، چهار برابر بدو رد میکنم.» ^۹ عیسی به وی گفت: «امروز نجات در این خانه پیدا شد. زیرا که این شخص هم پسر ابراهیم است. ^{۱۰} زیرا که پسرانسان آمده است تا گمشده را بجوید و نجاتبخشد.»

حکایت پادشاه و ده غلام

^{۱۱} و چون ایشان این را شنیدند او مثلی زیادکرده آورد چونکه نزدیک به اورشلیم بود و ایشان گمان میردند که ملکوت خدا میباید در همان زمان ظهور کند. ^{۱۲} پس گفت: «شخصاً شریف به دیار بعید سفر کرد تا ملکی برای خود گرفته مراجعت کند. ^{۱۳} پس ده نفر از غلامان خود راطلبیده ده قطار به ایشان سپرده فرمود، تجارت کنید تا بیایم. ^{۱۴} اما اهل ولایت او، چونکه او رادشمن میداشتند ایلچیان در عقب او فرستاده گفتند، نمی خواهیم این شخص بر ما سلطنت کند.

۵۱ و چون ملک را گرفته مراجعت کرده بود، فرمود تا آن غلامانی را که به ایشان نقد سپرده بود حاضر کنند تا بفهمد هر یک چه سود نموده است. ۶۱ پس اولی آمده گفت، ای آقا قنطار تو ده قنطار دیگر نفع آورده است. ۷۱ بدو گفت آفرینای غلام نیکو. چونکه بر چیز کم امین بودی بر ده شهر حاکم شو. ۸۱ و دیگری آمده گفت، ای آقا قنطار تو پنج قنطار سود کرده است. ۹۱ او را نیز فرمود بر پنج شهر حکمرانی کن. ۱۰۲ و سومی آمده گفت، ای آقا اینک قنطار تو موجود است، آن را در پارچهای نگاه داشتیم. ۱۱۲ زیرا که از توترسیدم چونکه مرد تنخویی هستی. آنچه

نگذاردهای، برمی داری و از آنچه نکاشتهای درومی کنی. ۱۲۲ به وی گفت، از زبان خودت بر توفتوی میدهم، ای غلام شریر. دانسته‌ای که من مرد تنخویی هستم که برمیدارم آنچه رانگذاشته‌ام و درو میکنم آنچه را نپاشیده‌ام. ۱۳۲ پس برای چه نقد مرا نزد صرافان نگذاردی تا چون آیم آن را با سود دریافت کنم؟ ۱۴۲ پس به حاضرین فرمود قنطار را از این شخص بگیرد و به صاحب ده قنطار بدهید. ۱۵۲ به او گفتند ای خداوند، وی ده قنطار دارد. ۱۶۲ زیرا به شمامی گویم به هرکه دارد داده شود و هرکه ندارد آنچه دارد نیز از او گرفته خواهد شد. ۱۷۲ اما آن دشمنان من که نخواستند من بر ایشان حکمرانی نمایم، در اینجا حاضر ساخته پیش من به قتل رسانید.»

ورود مظفرانه عیسی به اورشلیم

(متا ۱۲: ۱۱ - ۱، مرقس ۱۱: ۱۱ - ۱، یوحنا ۲۱: ۹۱ - ۲۱)

۸۲ و چون این را گفت، پیش رفته متوجه اورشلیم گردید. ۹۲ و

چون نزدیک بیتفاجی و بیت عنیا بر کوه مسمی به زیتون رسید، دو نفر از شاگردان خود را فرستاده، ۱۰۳ گفت: «به آن قریهای که پیش روی شما است بروید و چون داخل آن شدید، کره الاغی بسته خواهید یافت که هیچکس بر آن هرگز سوار نشده. آن را باز کرده بیاورید. ۱۱۳ و اگر کسی به

شما گوید، چرا این ربابز میکنید، به وی گویید خداوند او را لازم دارد.»^{۲۲} پس فرستادگان رفته آن چنانکه بدیشان گفته بود یافتند. ^{۲۳} و چون کره را باز میکردند، مالکانش به ایشان گفتند چرا کره را باز میکنید؟^{۲۴} گفتند خداوند او را لازم دارد. ^{۲۵} پس او را به نزد عیسی آوردند و رخت خود را بر کره افکنده، عیسی را سوار کردند. ^{۲۶} و هنگامی که او میرفت جامه های خود را در راه میگستردند. ^{۲۷} و چون نزدیک بهسرازیری کوه زیتون رسید، تمامی شاگردانش شادی کرده، به آواز بلند خدا را حمد گفتن شروع کردند، بهسبب همه قوای که از او دیده بودند. ^{۲۸} و میگفتند مبارک باد آن پادشاهی که میآید، به نام خداوند سلامتی در آسمان و جلال در اعلیٰ علیین باد. ^{۲۹} آنگاه بعضی از فریسیان از آن میان بدو گفتند: «ای استاد شاگردان خود را نهیب نما.»^{۳۰} او در جواب ایشان گفت: «به شما میگویم اگر اینها ساکت شوند، هرآینه سنگها به صداآیند.»

^{۳۱} و چون نزدیک شده، شهر را نظاره کرد بر آن گریان گشته،^{۳۲} گفت: «اگر تو نیز میدانستی هم در این زمان خود آنچه باعث سلامتی تو میشد، لکن الحال از چشمان تو پنهان گشته است.»^{۳۳} زیرا ایامی بر تو میآید که دشمنانت گرد تو سنگرها سازند و تو را احاطه کرده از هرجانب محاصره خواهند نمود.^{۳۴} و تو را و فرزندانت را در اندرون تو بر خاک خواهند افکند و تو سنگی بر سنگی نخواهند گذاشت زیرا که ایام نفقت خود را ندانستی.»

تطهیر هیکل

متا ۱۲: ۷۱ - ۲۱، مرقس ۱۱: ۹۱ - ۲۱) ۵۴

و چون داخل هیکل شد، کسانی را که در آنجا خرید و فروش میکردند، به بیرون نمودن آغاز کرد. ^{۶۴} و به ایشان گفت: «مَتوب است که خانه من خانه عبادت است لیکن شما آن را مغاره دزدان ساختهاید.»^{۷۴} و هر روز در هیکل تعلیم میداد، اما روسای کهنه و کاتبان و اکابر قوم

قصدهلاک نمودن او میکردند.^{۸۴} و نیافتند چه کنند زیرا که تمامی مردم بر او آویخته بودند که از او بشنوند.

۰.۲

سوال درباره اقتدار عیسی

(متا ۱۲: ۷۲-۳۲، مرقس ۱۱: ۳۳-۶۲)

^۱ روزی از آن روزها واقع شد هنگامی که او قوم را در هیکل تعلیم و

بشارت میداد که روسا کهنه و کاتبان با مشایخ آمده،^۲ به وی گفتند: «به ما بگو که به چه

قدرت این کارها را می کنی و کیست که این قدرت

را به تو داده است؟»^۳ در جواب ایشان گفت: «من نیز از شما چیزی میپرسم. به من

بگویید. ^۴ تعمید یحیی از آسمان بود یا از مردم؟»^۵ ایشان با

خود اندیشیده، گفتند که اگر گوئیم از آسمان، هرآینه گوید چرا به او ایمان نیاوردید؟^۶ و اگر گو

ئیم از انسان، تمامی قوم ما را سنگسار کنند زیرا یقین میدارند که یحیی نبی است.»^۷ پس

جواب دادند که «نمادانیم از کجا بود.»^۸ عیسی به ایشان گفت: «من نیز شما را نمی گویم

که این کارها را

به چه قدرت بهجا میآورم.»

حکایت باغبانهای ظالم

(متا ۱۲: ۶۴-۳۳، مرقس ۲۱: ۲۱-۱) ^۹

و این مثل را به مردم گفتن گرفت که «شخصاً تاکستانی عرس کرد و به باغبانش سپرده

مدت مدیدی سفر کرد.^{۱۰} و در موسم غلامی

نزد باغبانان فرستاد تا از میوه باغ بدو سپارند. اما باغبانان او را زده، تهدیدست بازگردانیدند.

^{۱۱} پس غلامی دیگر روانه نمود. او را نیز تاز یانه زده بیحرمت کرده، تهدیدست بازگردانیدند.

^{۱۲} و باز سومی فرستاد. او

را نیز مجروح ساخته بیرون افکندند.^{۱۳} آنگاه صاحب باغ گفت چه کنم؟

پسرحیب خود را میفرستم شاید چون او را بینند احترام خواهند نمود.

۴۱ اما چون باغبانان او را دیدند، با خود تفکرکنان گفتند، این وارث می‌باشد، بیایید او را بکشیم تا میراث از آن ماگردد. ۵۱ در حال او را از باغ بیرون افکنده کشتند. پس صاحب باغ بدیشان چه خواهد کرد؟ ۶۱ او خواهد آمد و باغبانان را هلاک کرده باغ را به دیگران خواهد سپرد.» پس چون

شنیدند گفتند: حاشا. ۷۱ به

ایشان نظر افکنده گفت: «پس معنایین نوشته چیست، سنگی را که معماران رد کردند، همان سر زوایه شده است. ۸۱ و هر که بر آن سنگ افتد خرد شود، اما اگر آن بر کسی بیفتد او را نرم خواهد ساخت؟» ۹۱ آنگاه

روسای کهنه و کاتبان خواستند که در همان ساعت او را گرفتار کنند. لیکن از قوم ترسیدند زیرا که دانستند که این مثل را درباره ایشان زده بود.

سوال درباره پرداخت باج و خراج

(مت ۲۲: ۲۲ - ۵۱، مرقس ۲۱: ۲۱ - ۷۱ - ۳۱)

۲ و مراقب او بوده جاسوسان فرستادند که خود را صالح می‌نمودند تا سخنی از او گرفته، او را به حکم و قدرت والی بسپارند. ۱۲ پس از او سوال نموده گفتند: «ای استاد میدانیم که تو به راستی سخن میرانی و تعلیم میدهی و از کسی روداری نمی کنی، بلکه طریق خدا را به صدق می‌آموزی، ۲۲ آیا

بر ما جایز هست که جزیه به قیصر بدهیم یا نه؟» ۳۲ او چون مکر ایشان را

درک کرد، بدیشان گفت: «مرا برای چه امتحان میکنید؟ ۴۲ دیناری به من نشان دهید. صورت ورقمش از کیست؟» ایشان در جواب گفتند: «از قیصر است.» ۵۲ او به ایشان گفت: «پس مال قیصر را به قیصر رد کنی و مال خدا را به خدا.» ۶۲ پس چون نتوانستند او را به سخنی در نظر مردم ملزم سازند، از جواب او در عجب شده ساکت ماندند.

سوال درباره قیامت

(مت ۲۲: ۲۳ - ۳۲، مرقس ۲۱: ۲۲ - ۷۱ - ۸۱)

۷۲ و بعضی از صدوقیان که منکر قیامت هستند، پیش آمده از وی سوال کرده، ۸۲ گفتند: «ای استاد، موسی برای ما نوشته است که اگر کسی را برادری که زن داشته باشد بمیرد ویی اولاد فوت شود، باید برادرش آن زن را بگیرد تا برای برادر خود نسلی آورد. ۹۲ پس هفت برادر بودند که اولی زن گرفته اولاد نآآورده، فوت شد. ۹۳ بعد دومین آن زن را گرفته، او نیز بیاولاد بمرد. ۱۳ پس سومین او را گرفت و همچنین تا هفتمین و همه فرزندان آورده، مردند. ۲۳ و بعد از همه، آن زن نیز وفات یافت. ۳۳ پس در قیامت، زن کدامیک از ایشان خواهد بود، زیرا که هر هفت او راداشتند؟» ۴۳

عیسی در جواب ایشان گفت: «ابنای این عالم نکاح میکنند و نکاح کرده میشوند. ۵۲ لیکن آنانی که مستحق رسیدن به آن عالم و به قیامت از مردگان شوند، نه نکاح میکنند و نه نکاح کرده میشوند. ۶۲ زیرا ممکن نیست که دیگر بمیرند از آن جهت که مثل فرشتگان و پسران خدای باشند، چونکه پسران قیامت هستند. ۷۳ و امالینکه مردگان برمی خیزند، موسی نیز در ذکر بوته نشان داد، چنانکه خداوند را خدای ابراهیم و خدای اسحاق و خدای یعقوب خواند. ۸۳ و حال آنکه خدای مردگان نیست بلکه خدای زندگان است. زیرا همه نزد او زنده هستند.» ۹۳ پس بعضی از کاتبان در جواب گفتند: «ای استاد. نیکوگفتی.» ۱۰۴ و بعد از آن هیچکس جرأت آن نداشت که از وی سوالی کند.

ناتوانی از جواب دادن به عیسی

(متا ۲۲: ۶۴ - ۱۴، مرقس ۲۱: ۷۳ - ۵۳)

۱۴ پس به ایشان گفت: «چگونه میگویند که مسیح پسر داود است ۲۴ و خود داود در کتاب زبور میگوید، خداوند به خداوند من گفت بهت راست من بنشین ۳۴ تا دشمنان تو رایای انداز تو سازم؟ ۴۴ پس چون داود او را خداوند میخواند چگونه پسر او میباشد؟»

هشدار به رهبران مذهبی

(مت ۳۲: ۲۱ - ۱، مرقس ۲۱: ۰۴ - ۸۳) ۵۴ و

چون تمامی قوم میشنیدند، به شاگردان خود گفت: ۶۴ «بپرهیزید از کاتبانی که خرامیدن در لباس دراز را میپسندند و سلام در بازارها و صدر کنایس و بالا نشستن در ضیافتها را دوست میدارند. ۷۴ و خانه های بیوه زنان را میبلعند و نماز را به ریاکاری طول میدهند. اینها عذاب شدیدتر خواهند یافت.»

۱۲

هدیه بیوه زن فقیر

(مرقس ۲۱: ۴۴ - ۱۴)

۱ و نظر کرده دولتمندانی را دید که هدایای خود را در بیت المال میاندازند. ۲ و بیوه زنی فقیر را دید که دو فلس در آنجا انداخت. ۳ پس گفت: «هرآینه به شمامی گویم این بیوه فقیر از جمیع آنها بیشتر انداخت.

۴ زیرا که همه ایشان از زیادتی خود در هدایای خدا انداختند، لیکن این زن از احتیاج خود تمامی معیشت خویش را انداخت.

آینده جهان

(مت ۴۲: ۲۲ - ۱، مرقس ۳۱: ۰۲ - ۱)

۵ و چون بعضی ذکر هیکل میکردند که به سنگهای خوب و هدایا آراسته شده است گفت: ۶ «ایامه میآید که از این چیزهایی که میبینید، سنگی بر سنگی گذارده نشود، مگر اینکه به زیرافکنده خواهد شد. ۷ و از او سوال نموده، گفتند: «ای استاد پس این امور کی واقع میشود و علامت نزدیک شدن این وقایع چیست؟» ۸ گفت: «احتیاط کنید که گمراه نشوید. زیرا که بسا به نام من آمده خواهند گفت که من هستم و وقت نزدیک است. پس از عقب ایشان مروید. ۹ و چون اخبار جنگها و فسادها را بشنوید،

مضطرب مشوید زیرا که وقوع این امور اول ضرور است لیکن انتهای ساعت نیست.»

^{۰۱} پس به ایشان گفت: «قوماً با قومی و مملکتی با مملکتی مقاومت خواهند کرد. ^{۱۱} و زلزله های عظیم در جایها و قحطیها و وباها پدیدو چیزهای هولناک و علامات بزرگ از آسمان ظاهر خواهد شد. ^{۲۱} و قبل از این همه، بر شما دست اندازی خواهند کرد و جفا نموده شما را به کنایس و زندانها خواهند سپرد و در حضور سلاطین و حکام بجهت نام من خواهند برد. ^{۳۱} و این برای شما به شهادت خواهد انجامید. ^{۴۱} پس در دلهای خود قرار دهید که برای حجت آوردن، پیشتر اندیشه نکنید، ^{۵۱} زیرا که من به شما زبانی و حکمتی خواهم داد که همه دشمنان شما با آن مقاومت و مباحثه نتوانند نمود. ^{۶۱} و شما را والدین و برادران و خویشان و دوستان تسلیم خواهند

کرد و بعضی از شما را به قتل خواهند رسانید. ^{۷۱} و جمیع مردم به جهت نام من شما را نفرت خواهند کرد. ^{۸۱} و لیکن مویی از سر شما گم نخواهد شد. ^{۹۱} جانهای خود را به صبر دریابید.

^{۰۲} «و چون ببینید که اورشلیم به لشکرها محاصره شده است آنگاه بدانید که خرابی آن رسیده است. ^{۱۲} آنگاه هر که در یهودیه باشد، به کوهستان فرار کند و هر که در شهر باشد، بیرون رود و هر که در صحرا بود، داخل شهر نشود. ^{۲۲} زیرا که همان است ایام انتقام، تا آنچه مکتوب است تمام شود. ^{۳۲} لیکن وای بر آبستان و شیردهندگان در آن ایام، زیرا تنگی سخت بر روی زمین و غضب بر این قوم حادث خواهد شد. ^{۴۲} و به دم شمشیر خواهند افتاد و در میان جمیع امتها به اسیری خواهند رفت و اورشلیم پایمال امتها خواهد شد تا زمانهای امتها به انجام رسد.

بازگشت مسیح

(متا ۴۲: ۵۳-۳۲، مرقس ۳۱: ۱۳-۱۲)

۵۲ و در آفتاب و ماه و ستارگان علامات خواهد بود و بر زمین تنگی و حیرت از برای امتها روی خواهد نمود بهسبب شوریدن در یا و امواجش. ۶۲ و دلهای مردم ضعف خواهد کرد از خوف و انتظار آن وقایعی که بر ربع مسکون ظاهر می شود، زیرا قوت آسمان متزلزل خواهد شد. ۷۲ و آنگاه پسر انسان را خواهند دید که بر ابری سوار شده با قوت و جلال عظیم

می آید.

۸۲ «و چون ابتدای این چیزها بشود راست شده، سرهای خود را بلند کنید از آن جهت که خلاصی شما نزدیک است.» ۹۲ و برای ایشان مثلی گفت که «درخت انجیر و سایر درختان را ملاحظه نمایید، ۱۰۳ که چون میبینید شکوفه میکند خود میدانید که تابستان نزدیک است. ۱۳ و همچنین شما نیز چون ببینید که این امور واقع میشود، بدانید که ملکوت

خدا نزدیک شده است. ۲۳ هر آینه به شما میگویم که تا جمیع این امور واقع نشود، این فرقه نخواهد گذشت. ۲۳ آسمان و زمین زایل میشود لیکن سخنان من زایل نخواهد شد.

انتظار برای بازگشت مسیح

(مت ۴۲: ۱۵ - ۶۳، مرقس ۳۱: ۷۳ - ۲۳) ۴۳

پس خود را حفظ کنید مبدا دلهای شما از پر خوری و مستی و اندیشه های دنیوی، سنگین گردد و آن روز ناگهان بر شما آید. ۵۳ زیرا که مثل دامی بر جمیع سکنه تمام روی زمین خواهد آمد. ۶۳ پس در هر وقت دعا کرده، بیدار باشید تا شایسته آن شوید که از جمیع این چیزهایی که به وقوع خواهد پیوست نجات یابید و در حضور پسر انسان بایستید. ۷۳ و روزها را در هیکل تعلیم میداد و شبها بیرون رفته، در کوه معروف به زیتون بهسر میبرد. ۸۳ و هر بامداد قوم نزد وی در هیکل میشتافتند تا کلام او را بشنوند.

۲۲

توطئه عیسی

(متا ۶۲: ۵-۱، مرقس ۴۱: ۲-۱)

۱ و چون عید فطیر که به فصح معروف است نزدیک شد،^۲ روسای کهنه و کاتبان مترصد میبودند که چگونه او را به قتل رسانند، زیرا که از قوم ترسیدند.

طرح خیانت یهوذا

(متا ۶۲: ۶۱-۴۱، مرقس ۴۱: ۱۱-۰۱)

۳ اما شیطان در یهودای مسمی به اسخر یوطی که از جمله آن دوازده بود داخل گشت،^۴ و اوزفته با روسای کهنه و سرداران سپاه گفتگو کرد که چگونه او را به ایشان تسلیم کند.^۵ ایشان شادشده با او عهد بستند که نقدی به وی دهند.^۶ و اوقبول کرده در صدد فرصتی برآمد که او را در نهانی از مردم به ایشان تسلیم کند.

آماده کردن فصح

(متا ۶۲: ۹۱-۷۱، مرقس ۴۱: ۶۱-۲۱)

۷ اما چون روز فطیر که در آن میبایست فصح را ذبح کنند رسید،^۸ پطرس و یوحنا را فرستاده، گفت: «بروید و فصح را بجهت ما آماده کنید تا بخوریم.»^۹ به وی گفتند: «در کجا میخواهی مهیا کنیم؟»^{۱۰} ایشان را گفت: «اینک هنگامی که داخل شهر شوید، شخصی با سبوی آب به شما برمی خورد. به خانهای که او درآید، از عقب وی بروید،^{۱۱} و به صاحبخانه گویید، استاد تو را می گوید مهمانخانه کجا است تا در آن فصح را باشاگردان خود بخورم.»^{۱۲} او بالاخانهای بزرگ و مفروش به شما نشان خواهد داد در آنجا مهیا سازید.»^{۱۳} پس رفته چنانکه به ایشان گفته بود یافتند و فصح را آماده کردند.

شام آخر

(مت ۲۶: ۹۲-۰۲، مرقس ۱۴: ۵۲-۷۱، یوحنا ۱۳: ۰۳-۱۲)

۴۱ و چون وقت رسید با دوازده رسول بنشست. ۵۱ و به ایشان گفت: «اشتیاق بینهایت داشتم که پیش از زحمت دیدنم، این فصیح را باشما بخورم. ۶۱ زیرا به شما میگویم از این دیگر نمی خورم تا وقتی که در ملکوت خدا تمام شود.» ۷۱ پس پیالهای گرفته، شکر نمود و گفت: «این را بگیرید و در میان خود تقسیم کنید. ۸۱ زیرا به شما میگویم که تا ملکوت خدا نیاید،

از میوه مودیکر نخواهم نوشید.» ۹۱ و نان را گرفته، شکر نمود و پاره کرده، به ایشان داد و گفت: «این است جسد من که برای شما داده میشود، این را به یادمن بهجا آرید.» ۱۰۲ و همچنین بعد از شام پیاله را گرفت و گفت: «این پیاله عهد جدید است در خون من که برای شما ریخته میشود. ۱۱۲ لیکن اینک دست آن کسیکه مرا تسلیم میکند با من در سفره است. ۱۲۲ زیرا که پسر انسان برحسب آنچه مقدر است، میروید لیکن وای بر آن کسیکه او را تسلیم کند.»

۱۳۲ آنگاه از یکدیگر شروع کردند به پرسیدن که کدامیک از ایشان باشد که این کار بکند؟ ۱۴۲ و در میان ایشان نزاعی نیز افتاد که کدامیک از ایشان بزرگتر میباشد؟ ۱۵۲ آنگاه به ایشان گفت: «سلاطین امتها بر ایشان سروری میکنند و حاکم خود را ولینعمت میخوانند. ۱۶۲ لیکن شماچنین مباشید، بلکه بزرگتر از شما مثل کوچکتر باشد و پیشوا چون خادم. ۱۷۲ زیرا کدامیک بزرگتر است آنکه به غذا نشیند یا آنکه خدمت کند آیانیست آنکه نشسته است؟ لیکن من در میان شما چون خادم هستم. ۱۸۲ و شما کسانی

مباشید که در امتحانهای من با من بهسر بریدید. ۱۹۲ و من ملکوتی برای شما قرار میدهم چنانکه پدرم برای من مقرر فرمود. ۲۰۳ تا در ملکوت من از خوان من بخورید و بنوشید و بر کرسیها نشسته بردوازه سبط اسرائیل

داوری کنید.»

پیشگویی انکار پطرس

(یوحنا ۳۱: ۸۳ - ۱۳)

پس خداوند گفت: «ای شمعون، ای شمعون، اینک شیطان خواست شما را چون گندم غریبال کند،^{۲۲} لیکن من برای تو دعا کردم تا ایمانت تلف نشود و هنگامی که تو بازگشت کنی برادران خود را استوار نما.»^{۲۳} به وی گفت: «ای خداوند حاضر که با تو بروم حتی در زندان و در موت.»^{۲۴} گفت: «تو را میگویم پطرس امروز خروس بانگ نزده باشد که

سه مرتبه انکار خواهی کرد که مرا نمی شناسی.»^{۲۵} و به ایشان گفت: «هنگامی که شما را بیکیسه و توشه‌دان و کفش فرستادم به هیچیز محتاج شدید؟» گفتند هیچ.^{۲۶} پس به ایشان گفت: «بلین الان هرکه کیسه دارد، آن را بردارد و همچنین توشه‌دان را و کسیکه شمشیر ندارد جامه خود را فروخته آن را بخرد.^{۲۷} زیرا به شما میگویم که این نوشته در من مییابد

به انجام رسید، یعنی با گناهکاران محسوب شد زیرا هرچه در خصوص من است، انقضا دارد.^{۲۸} گفتند: «ای خداوند اینک دوشمشیر.» به ایشان گفت: «کافا است.»

باغ جتیمانی

(متا ۶۲: ۶۴ - ۶۳، مرقس ۴۱: ۲۴ - ۲۳)

^{۲۹} و برحسب عادت بیرون شده به کوه زیتون رفت و شاگردانش از عقب او رفتند.^{۳۰} و چون به آن موضع رسید، به ایشان گفت: «دعا کنید تا در امتحان نیفتید.»^{۳۱} و او از ایشان به مسافت پرتاپ سنگی دور شده، به زانو درآمد و دعا کرده، گفت: «ای پدر اگر بخواهی این پیاله را از من بگردان، لیکن نه به خواهش من بلکه به اراده تو.»^{۳۲} و فرشته‌های

از آسمان بر او ظاهر شده او را تقویت مینمود.^{۳۳} پس به مجاهده افتاده به سعی بلیغ در دعا کرد، چنانکه عرق او مثل قطرات خون بود که بر زمین

میريخت. ^{۵۴} پس از دعا برخاسته نزد شاگردان خود آمده ایشان را از حزن در خواب یافت. ^{۶۴} به ایشان گفت: «برای چه در خواب هستید؟ برخاسته دعا کنید تا در امتحان نیفتید.»

دستگیری عیسی

(متا ۶۲: ۶۵-۷۴، مرقس ۴۱: ۲۵-۳۴، یوحنا ۸۱: ۱۱-۱)

^{۷۴} و سخن هنوز بر زبانش بود که ناگاه جمعی آمدند و یکی از آن دوازده که یهودا نام داشت بر دیگران سبقت جسته نزد عیسی آمد تا او را ببوسد. ^{۸۴} و عیسی بدو گفت: «ای یهودا آیا به بوسه پسر انسان را تسلیم میکنی؟» ^{۹۴} رفقاییش چون دیدند که چه میشود عرض کردند خداوندابه شمشیر بزنیم. ^۵ و یکی از ایشان، غلام رئیس کهنه را زده، گوش راست او را از

تن جدا کرد. ^{۱۵} عیسی متوجه شده گفت: «تا به این بگذاری.» و گوش او را لمس نموده، شفا داد. ^{۲۵}

پس عیسی به روسای کهنه و سرداران سپاه هیکل و مشایخی که نزد او آمده بودند گفت: «گویا بر دزد با شمشیرها و چوبها بیرون آمدید. ^{۳۵} وقتی که هر روزه در هیکل با شما میبودم دست بر من دراز نکردید، لیکن این است ساعت شما و قدرت ظلمت.»

انکار پطرس

(متا ۶۲: ۵۷-۹۶، مرقس ۴۱: ۲۷-۶۶، یوحنا ۸۱: ۷۲-۵۲)

^{۴۵} پس او را گرفته بردند و بهسرای رئیس کهنه آوردند و پطرس از دور از عقب میآمد. ^{۵۵} و چون در میان ایوان آتش افروخته گردش نشسته بودند، پطرس در میان ایشان بنشست. ^{۶۵} آنگاه کنیزیکی چون او را در روشنی آتش نشسته دید بر او چشم دوخته گفت: «این شخص هم با او

میبود.» ^{۷۵} او وی را انکار کرده گفت: «ای زن او را نمی شناسم.» ^{۸۵} بعد از زمانی دیگری او را دیده گفت: «تو از اینها هستی.» پطرس گفت: «ای مرد، من نیستم.» ^{۹۵} و چون تخمین یک ساعت گذشت یکی

دیگر با تاکید گفت: «بلاشه این شخص از رفقای او است زیرا که جلیلی هم هست.»^{۴۶} پطرس گفت: «ای مردمنی دانم چه میگوی؟» در همان ساعت که این رami گفت خروس بانگ زد.^{۴۷} آنگاه خداوند روگردانیده به پطرس نظر افکند پس پطرس آن کلامی را که خداوند به وی گفته بود بهخاطر آورد که قبل از بانگ زدن خروس سه مرتبه مرا انکار خواهی کرد.^{۴۸} پس پطرس بیرون رفته زار زار بگریست.^{۴۹}

^{۵۰} و کسانی که عیسی را گرفته بودند، او را تازیانه زده استهزا نمودند.^{۵۱} و چشم او را بسته طپانچه بر رویش زدند و از وی سوال کرده، گفتند: «نبوت کن که تو را زده است؟»^{۵۲} و بسیار کفر دیگر به وی گفتند.

محکوم شدن عیسی

(متا ۷۲: ۲ - ۱، مرقس ۱: ۵۱)

^{۴۶} و چون روز شد اهل شورای قوم یعنی روسای کهنه و کاتبان فراهم آمده در مجلس خود او را آورده،^{۴۷} گفتند: «اگر تو مسیح هستی به ما بگو:» او به ایشان گفت: «اگر به شما گویم مرا تصدیق نخواهید کرد.^{۴۸} و اگر از شما سوال کنم جواب نمی دهید و مرا رها نمی کنید.^{۴۹} لیکن بعد از این پسر انسان به طرف راست قوت خدا خواهد نشست.»^{۵۰} همه گفتند: «پس تو پسر خدا هستی؟» او به ایشان گفت: «شما میگویید که من هستم.»^{۵۱} گفتند: «دیور ما را چه حاجت به شهادت است، زیرا خود از زبانش شنیدیم.»

۳۲

محاکمه در حضور پیلطس

(متا ۷۲: ۱۱ - ۴۱، مرقس ۵۱: ۲ - ۵، یوحنا ۸۱: ۸۲ - ۸۳)

^۱ پس تمام جماعت ایشان برخاسته، او را نزد پیلطس بردند.^۲ و شکایت بر او آغاز نموده، گفتند: «این شخص را یافته ایم که قوم را گمراه میکند

و از جزیه دادن به قیصر منع مینماید و میگوید که خود مسیح و پادشاه است.^۳ پس پیلطس از او پرسیده، گفت: «آیا تو پادشاه یهود هستی؟» او در جواب وی گفت: «توما گویی.»^۴ آنگاه پیلطس به روسای کهنه و جمیع قوم گفت که «در این شخص هیچ عیبی نمی یابم.»^۵ ایشان شدت نموده گفتند که «قوم رامی شوراند و در تمام یهودیه از جلیل گرفته تا به اینجا تعلیم میدهد.»

محاکمه در حضور هیروдіس

^۶ چون پیلطس نام جلیل را شنید پرسید که «آیا این مرد جلیلی است؟»^۷ و چون مطلع شد که از ولایت هیروдіس است او را نزد وی فرستاد، چونکه هیروдіس در آن ایام در اورشلیم بود.^۸ اما هیروдіس چون عیسی را دید، بغایت شادگردید زیرا که مدت مدیدی بود میخو. است او را ببیند چونکه شهرت او را بسیار شنیده بود و مترصد میبود که معجزه های از او ببیند.^۹ پس چیزهای بسیار از وی پرسید لیکن او به وی هیچ جواب نداد.^{۱۰} و روسای کهنه و کاتبان حاضر شده به شدت تمام بر وی شکایت مینمودند.^{۱۱} پس هیروдіس با لشکر یان خود او را اقتضاح نموده و استهزا کرده لباس فاخر بر او پوشانید و نزد پیلطس او را باز فرستاد.^{۲۱} و در همان روز پیلطس و هیروдіس با یکدیگر مصالحه کردند، زیرا قبل از آن در میانشان عداوتی بود.

صدور حکم مصلوب شدن

(متا ۷۲: ۵۱ - ۶۲، مرقس ۵۱: ۶ - ۵۱)

^{۳۱} پس پیلطس روسای کهنه و سرادران و قوم را خوانده،^{۴۱} به ایشان گفت: «این مرد را نزد من آوردید که قوم را می شوراند. الحال من او را در حضور شما امتحان کردم و از آنچه بر او ادعای کنید اثری نیافتم.^{۵۱} و نه هیروдіس هم زیرا که شما را نزد او فرستادم و اینک هیچ عمل مستوجب

قتل از او صادر نشده است. ^{۶۱} پس او را تنبیه نموده رها خواهیم کرد.» ^{۷۱} زیرا او را لازم بود که هر عیدی کسی را برای ایشان آزاد کند. ^{۸۱} آنگاه همه فریاد کرده، گفتند: «او را هلاک کن و برابر را برای ما رها فرما.» ^{۹۱} و او شخصی بود که بهسبب شورش و قتل که در شهر واقع شده بود، در زندان افکنده شده بود. ^{۹۲} باز پیلطس نداننده خواست که عیسی را رها کند. ^{۱۲} لیکن ایشان فریاد زده گفتند: «او را مصلوب کن، مصلوب کن.» ^{۲۲} بار سوم به ایشان گفت: «چرا؟ چه بدی کرده است؟ من در او هیچ علت قتل نیافتم. پس او را تادیب کرده رها میکنم.» ^{۳۲} اما ایشان به صداهای بلند مبالغه نموده خواستند که مصلوب شود و آوازهای ایشان و روسای کهنه غالب آمد. ^{۴۲} پس پیلطس فرمود که برحسب خواهش ایشان بشود. ^{۵۲} و آن کس را که بهسبب شورش و قتل در زندان حبس بود که خواستند رها کرد و عیسی را به خواهش ایشان سپرد.

در راه جلجتا

(متا ۲۳: ۷: ۴۳ - مرقس ۵۱: ۱۲ - ۴۲، یوحنا ۹۱: ۷۱)

^{۶۲} و چون او را میبردند شمعون قیروانی را که از صحرا میآمد مجبور ساخته صلیب را بر او گذاردند تا از عقب عیسی برود. ^{۷۲} و گروهی بسیار از قوم و زنانی که سینه میزدند و برای او ماتم میگرفتند، در عقب او افتادند. ^{۸۲} آنگاه عیسی به سوی آن زنان روی گردانیده، گفت: «ای دختران اورشلیم برای من گریه نکنید، بلکه بجهت خود و اولاد خود ماتم کنید. ^{۹۲} زیرا اینک ایامی میآید که در آنها خواهند گفت، خوشبحال نازادگان و رحمهایی که بار نیاوردند و پستانهایی که شیرندادند. ^{۱۰۳} و در آن هنگام به کوهها خواهند گفت که بر ما بیفتید و به تلهای که ما را پنهان کنید. ^{۱۳} زیرا اگر این کارها را به چوب تر کردند به چوب خشک چه خواهد شد؟»

مصلوب شدن عیسی

(متا ۷۲: ۵۳-۴۴، مرقس ۵۱: ۵۲-۲۳، یوحنا ۹۱: ۸۱-۷۲)

۲۳ و دو نفر دیگر را که خطاکار بودند نیز آوردند تا ایشان را با او بکشند.
۲۳ و چون به موضعی که آن را کاسه سر میگویند رسیدند، او را در آنجا با
آن دو خطاکار، یکی بر طرف راست و دیگری بر چپ او مصلوب کردند.
۴۳ عیسی گفت: «ای پدر اینها را ببامرز، زیرا که نمی دانند چه میکنند.»
پس جامه های او را تقسیم کردند و قرعه افکندند. ۵۳ و گروهی به تماشا
ایستاده بودند. و بزرگان نیز تمسخرکنان با ایشان میگفتند: «دیوران را نجات داد. پس اگر او مسیح و
برگزیده خدا میباشد خود را برهانند.» ۶۳ و سپاهیان
نیز او را استهزا میکردند و آمده او را سرکه میدادند، ۷۳ و میگفتند: «اگر نوپادشاه یهود هستی
خود را نجات ده.» ۸۳ و بر سر او تقصیرنامهای نوشتند
به خط یونانی و رومی و عبرانی که «این است پادشاه یهود.» ۹۳ و یکی
از آن دو خطاکار مصلوب بر وی کفر گفت که «اگر تو
مسیح هستی خود را و ما را برهان.» ۱۰۴ اما آن دیگری جواب داده، او را
نهیب کرد و گفت: «مهر تو از خدا نمی ترسی؟ چونکه تو نیز زیر همین حکمی. ۱۴ و اما
ما به انصاف، چونکه جزای اعمال خود را یافته ایم، لیکن این شخص هیچ کار بیجا
نکرده است.» ۲۴ پس به عیسی گفت: «ای خداوند، مرا به یاد آور هنگامی که به
ملکوت خود آیی.» ۳۴ عیسی به وی
گفت: «هر آینه به تو میگویم امروز با من در فردوس خواهی بود.»

جان سپردن عیسی

(متا ۷۲: ۵۴-۴۵، مرقس ۵۱: ۳۳-۱۴، یوحنا ۹۱: ۸۲-۷۳)

۴۴ و تخمین از ساعت ششم تا ساعت نهم، ظلمت تمام روی زمین را فرو
گرفت. ۵۴ و خورشید تاریک گشت و پرده قدس از میان بشکافت. ۶۴ و عیسی به آواز بلند
صدا زده گفت: «ای پدر بهدستهای تو روح خود را
میسپارم.» این را بگفت و جان را تسلیم نمود. ۷۴ اما یوزباشی چون این

ماجرارا دید، خدا را تمجیدکرده، گفت: «در حقیقت، این مرد صالح بود.»^{۸۴} و تمامی گروه که برای این تماشا جمع شده بودند چون این وقایع را دیدند، سینه زنان برگشتند.^{۹۴} و جمیع آشنایان او از دور ایستاده بودند، با زنانی که از جلیل او را متابعت کرده بودند تا این امور را ببینند.

تدفین عیسی

(متا ۲۷: ۷۵-۱۶، مرقس ۵: ۲۴-۷۴، یوحنا ۹: ۸۳-۲۴)

^۵ و اینک یوسف نامی از اهل شورا که مردنیکو و صالح بود،^{۱۵} که در رای و عمل ایشان مشارکت نداشت و از اهل رامه بلدی از بلاد یهود بود و انتظار ملکوت خدا را میکشید،^{۲۵} نزدیک پیلطس آمده جسد عیسی را طلب نمود.^{۳۵} پس آن را پایین آورده در کتان پیچید و در قبری که از سنگ تراشیده بود و هیچکس ابد در آن دفن نشده بود سپرد.^{۴۵} و آن روز تهیه بود و سبت نزدیک میشد.^{۵۵} و زنانی که در عقب او از جلیل آمده بودند از پی او رفتند و قبر و چگونگی گذاشته شدن بدن او را دیدند.^{۶۵} پس برگشته، حنوط و عطریات مهیا ساختند و روز سبت را به حسب حکم آرام گرفتند.

۴۲

قیام عیسی مسیح

(متا ۸۲: ۷-۱، مرقس ۱۶: ۸-۱، یوحنا ۲۰: ۹-۱)

^۱ پس در روز اول هفته هنگام سپیده صبح، حنوطی را که درست کرده بودند با خود برداشته بهسر قبر آمدند و بعضی دیگران همراه ایشان.^۲ و سنگ را از سر قبر غلطانیده دیدند.^۳ چون داخل شدند، جسد خداوند عیسی را نیافتند^۴ و واقع شد هنگامی که ایشان از این امر متحیر بودند که

ناگاه دو مرد در لباس درخشنده نزد ایشان بایستادند.^۵ و چون ترسان شده سرهای خود را به سوی زمین افکند، به ایشان گفتند: «چرا زنده را از میان مردگان میطلبید؟^۶ در اینجا نیست، بلکه برخاسته است.

به یاد آورید که چگونه وقتی که در جلیل بود شمارا خبر داده،^۷ گفت ضروری است که پسر انسان بهدست مردم گناهکار تسلیم شده مصلوب گردد و روز سوم برخیزد.»^۸ پس سخنان او را بهخاطر آوردند.

^۹ و از سر قبر برگشته، آن یازده و دیگران را از همه این امور مطلع ساختند.^{۱۰} و مریم مجدلیه و یونا و مریم مادر یعقوب و دیگر رفقای ایشان بودند که رسولان را از این چیزها مطلع ساختند.^{۱۱} لیکن سخنان زنان را هذیان پنداشته باور نکردند.^{۱۲} اما پطرس برخاسته، توان توان به سوی قبر رفت و خم شده کفن را تنها گذاشته دید و از این ماجرا در عجب شده به خانه خود رفت.

در راه عمواس

(مرقس ۶: ۳۱-۲۱)

^{۳۱} و اینک در همان روز دو نفر از ایشان میرفتند به سوی قریه‌ای که ه از اورشلیم به مسافت، شصت تیر پرتاب دور بود و عمواس نام داشت.^{۱۴} و با یک دیگر از تمام این وقایع گفتگومی کردند.^{۱۵} و چون ایشان در مکالمه و مباحثه میبودند، ناگاه خود عیسی نزدیک شده، با ایشان همراه شد.^{۱۶} ولی چشمان ایشان بسته شد تا او را نشناسند.^{۱۷} او به ایشان گفت: «چه حرفها است که با یکدیگر میزنید و راه را به کنورت میپیمایید؟»^{۱۸} یکی که کلیوپاس نام داشت در جواب وی گفت: «مهر تو در اورشلیم غریب و تنها هستی و از آنچه در این ایام در اینجا واقع شد واقف نیستی؟»^{۱۹} به ایشان گفت: «چه چیز است؟» گفتندش: «درباره عیسی ناصری که مردی بود نبی و قادر در فعل و قول در حضور خدا و تمام قوم،»^{۲۰} و

چگونه روسای کهنه و حکام ما او را به قتل سپردند و او رامصلوب ساختند.^{۲۲} اما ما امیدوار بودیم که همین است آنکه میباید اسرائیل را نجات دهد و علاوه بر این همه، امروز از وقوع این امور روز سوم است،^{۲۳} و بعضی از زنان ما هم ما را به حیرت انداختند که بامدادان نزد قبر

رفتند،^{۳۲} و جسد او را نیافته آمدند و گفتند که فرشتگان را درو یا دیدیم که گفتند او زنده شده

است.^{۴۲} و جمعی از رفقای ما بهسر قبر رفته، آن

چنانکه زنان گفته بودند یافتند لیکن او را ندیدند.»^{۵۲} او به ایشان

گفت: «ای بیفهمان و سست دلان از ایمان آوردن به آنچه انبیا گفتهاند.^{۶۲} آیا نمی

بایست که مسیح این زحمات را ببند تا به جلال خود برسد؟»^{۷۲} پس از موسی و سایر انبیا

شروع کرده، اخبار خود

را در تمام کتب برای ایشان شرح فرمود.^{۸۲} و

چون به آن دهی که عازم آن بودند رسیدند، او قصد نمود که دورتر رود.^{۹۲} و ایشان

الحاح کرده، گفتند که «با ما باش. چونکه شب نزدیک است و روز به آخر رسیده.» پس

داخل گشته با ایشان توقف نمود.^{۱۰۲} و

چون با ایشان نشسته بود نان را گرفته برکت داد و پاره کرده به ایشان داد.^{۱۳} که ناگاه چشمانشان

باز شده، او را شناختند و در ساعت از ایشان

غایب شد.^{۲۳} پس با یکدیگر گفتند: «آیا دل در درون مانمی سوخت،

وقتی که در راه با ما تکلم مینمود و کتب را بجهت ما تفسیر میکرد؟»^{۳۳} و در آن ساعت

برخاسته به اورشلیم مراجعت کردند و آن یازده را یافتند که با رفقای خود جمع شده^{۴۳} می

گفتند: «خداوند در حقیقت برخاسته و

به شمعون ظاهر شده است.»^{۵۳} و آن دو نفر نیز از سرگذشت راه و کیفیت

شناختن او هنگام پاره کردن نان خبر دادند.

ظاهر شدن بر شاگردان

(یوحنا ۰۲: ۳۲ - ۹۱)

^{۶۳} و ایشان در این گفتگو میبودند که ناگاه عیسی خود در میان ایشان

ایستاده، به ایشان گفت: «سلام بر شما باد.»^{۷۳} اما ایشان لرزان و ترسان

شده گمان بردند که روحی میبینند.^{۸۳} به ایشان گفت: «چرا مضطرب شدید و برای چه

در دلهای شما شبهات روی میدهد؟»^{۹۳} دستها و پایهایم را

ملاحظه کنید که من خود هستم و دست بر من گذارده ببینید، زیرا که

روح گوشت و استخوان ندارد، چنانکه مینگرید که در من است.»^{۴۰} این را گفت و دستها و پاپهای خود را بدیشان نشان داد.^{۴۱} و چون ایشان هنوز از خوشی تصدیق نکرده، در عجب مانده بودند، به ایشان گفت: «چیز خوراکی در اینجا دارید؟»^{۴۲} پس قدری از ماهی بریان و از شانه عسل به وی دادند.^{۴۳} پس آن را گرفته پیش ایشان بخورد.

عیسی در اورشلیم با شاگردان

^{۴۴} و به ایشان گفت: «همین است سخنانی که وقتی با شما بودم گفتم ضروری است که آنچه در تورات موسی و صحف انبیا و زبور درباره من مکتوب است به انجام رسد.»^{۴۵} و در آن وقت ذهن ایشان را روشن کرد تا کتب را بفهمند.^{۴۶} و به ایشان گفت: «بر همین منوال مکتوب است و بدینطور سزاوار بود که مسیح زحمت کند و روز سوم از مردگان برخیزد.»^{۴۷} و از اورشلیم شروع کرده، موعظه به توبه و آمرزش گناهان در همه امتهای به نام او کرده شود.^{۴۸} و شما شاهد بر این امور هستید.^{۴۹} و اینک، من موعود پدر خود را بر شما میفرستم. پس شما در شهر اورشلیم بمانید تا وقتی که به قوت از اعلی آراسته شوید.»

صعود عیسی به آسمان

(مرقس ۶: ۰۲ - ۹۱)

^{۵۰} پس ایشان را بیرون از شهر تا بیت عنیا برد و دستهای خود را بلند کرده، ایشان را برکت داد.^{۵۱} و چنین شد که در حین برکت دادن ایشان، از ایشان جدا گشته، به سوی آسمان بالا برده شد.^{۵۲} پس او را پرستش کرده، با خوشی عظیم به سوی اورشلیم برگشتند.^{۵۳} و پیوسته در هیکل مانده، خدا را حمد و سپاس میگفتند. آمین.

انجیل یوحنا

کلمه جسم گردید

^۱ در ابتدا کلمه بود و کلمه نزد خدا بود و کلمه خدا بود. ^۲ همان در ابتدا نزد خدا بود. ^۳ همه چیز به واسطه او آفریده شد و به غیر از او چیزی از موجودات وجود نیافت. ^۴ در او حیات بود و حیات نور انسان بود. ^۵ و نور در تاریکی میدرخشد و تاریکی آن را درنیافت. ^۶ شخصی از جانب خدا فرستاده شد که اسمش یحیی بود؛ ^۷ او برای شهادت آمد تا بر نور شهادت دهد تا همه به وسیله او ایمان آورند. ^۸ او آن نور نبود بلکه آمد تا بر نور شهادت دهد. ^۹ آن نور حقیقی بود که هر انسان را منور میگرداند و در جهان آمدنی بود. ^{۱۰} او در جهان بود و جهان به واسطه او آفریده شد و جهان او را نشناخت. ^{۱۱} به نزد خاصان خود آمد و خاصانش او را نپذیرفتند؛ ^{۱۲} و اما به آن کسانی که او را قبول کردند قدرت داد تا فرزندان خدا گردند، یعنی به هر که به اسم او ایمان آورد، ^{۱۳} که نه از خون و نه از خواهش جسد و نه از خواهش مردم، بلکه از خدا تولد یافتند. ^{۱۴} و کلمه جسم گردید و میان ما ساکن شد، پراز فیض و راستی و جلال او را دیدیم، جلالی شایسته پسر یگانه پدر. ^{۱۵} و یحیی بر او شهادت داد و ندا کرده، می گفت: «این است آنکه درباره او گفتم آنکه بعد از من می آید، پیش از من شده است زیرا که بر من مقدم بود.» ^{۱۶} و از پری او جمیع ما بهره یافتیم و فیض به عوض فیض، ^{۱۷} زیرا اثر بیعت به وسیله موسی عطا شد، اما فیض و راستی به وسیله عیسی مسیح رسید. ^{۱۸} خدا را هرگز کسی ندیده است؛ پسر یگانه ای که در آغوش پدر است، همان او را ظاهر کرد.

یحیای تعمیددهنده درباره رسالت خود سخن میگوید

۹۱ و این است شهادت یحیی در وقتی که یهودیان از اورشلیم کاهنان و لاویان را فرستادند تا از او سوال کنند که تو کیستی، ۹۲ که معترف شو انکار ننمود، بلکه اقرار کرد که من مسیح نیستم. ۱۲ آنگاه از او سوال

کردند: «پس چه؟ آیا تو الیاس هستی؟ گفت: «نیستم.» ۲۲ آنگاه بدو

گفتند: «پس کیستی تا به آن کسانی که ما را فرستادند جواب بريم؟ درباره خود چه میگویی؟» ۳۲ گفت: «من صدای ندا

کنندهای دربیابانم که راه خداوند را راست کنید، چنانکه اشعیاंनी

گفت.»

۴۲ و فرستادگان از فریسیان بودند. ۵۲ پس از او سوال کرده، گفتند:

«اگر تو مسیح و الیاس و آن نبی نیستی، پس برای چه تعمید میدهی؟» ۶۲ یحیی در

جواب ایشان گفت: «من به آب تعمیدی دهم و در میان شما کسی ایستاده است که

شماو را نمی شناسید. ۷۲ و او آن است که بعد از من می آید، اما پیش از من شده

است، که من لایق آن نیستم که بند نعلیش را باز کنم.» ۸۲ و این در بیت عبره که آن

طرف اردن است، در

جایی که یحیی تعمید میداد واقع گشت.

یحیای تعمیددهنده عیسی را بعنوان مسیحای موعود معرفی میکند

۹۲ و در فردای آن روز یحیی عیسی را دید که بهجانب او میآید. پس گفت: «اینک

بره خدا که گناه جهان را برمی دارد! ۱۰۳ این است آنکه من درباره او گفتم که مردی

بعد از من میآید که پیش از من شده است زیرا

که بر من مقدم بود. ۱۳ و من او را نشناختم، لیکن تا او به اسرائیل ظاهر گردد، برای

همین من آمده به آب تعمید میدادم.» ۲۳ پس یحیی شهادت داده، گفت: «روح را

دیدم که مثل کبوتری از آسمان نازل شده، بر او قرارگرفت. ۳۳ و من او را نشناختم، لیکن

او که مرا فرستاد تا به آب تعمید

دهم، همان به من گفت بر هر کس بینی که روح نازل شده، بر او قرار گرفت، همان است او که به روح القدس تعمید میدهد. ^{۴۳} و من دیده شهادت میدهم که این است پسر خدا.»

نخستین شاگردان عیسی ^{۴۳} و در

روز بعد نیز یحیی با دو نفر از شاگردان خود ایستاده بود. ^{۴۳} ناگاه عیسی را دید که راه می‌رود؛ و گفت: «اینک بره خدا.» ^{۴۳} و چون آن دو شاگرد کلام او را شنیدند، از پی عیسی روانه شدند. ^{۴۳} پس عیسی روی گردانیده، آن دو نفر را دید که از عقب می‌آیند.

بدیشان گفت: ^{۴۳} «چه

میخواهید؟» بدو گفتند: «ربی (یعنای معلم (در کجا منزل مینمایی؟»

^{۴۴} بدیشان گفت: «بیاید و ببینید.» آنگاه آمده، دیدند که کجا منزل

دارد، و آن روز را نزد او بماندند و قریب به ساعت دهم بود. ^{۴۴} و یکی

از آن دو که سخن یحیی را شنیده، پیروی او نمودند، اندر یاس

برادر شمعون پطرس بود. ^{۴۴} او اول برادر خود شمعون را یافته، به او گفت:

«مسیح را (که ترجمه آن کرسئس است (یافتیم.» و چون او را نزد عیسی

آورد، عیسی بدو نگریسته، گفت: «تو شمعون پسر یونا هستی؛ و اکنون کیفا

خوانده خواهی شد (که ترجمه آن پطرس است.» ^{۴۴}

بامدادان چون عیسی خواست به سوی جلیل روانه شود، فیلیپس

را یافته، بدو گفت: «از عقب من بیا.» ^{۴۴} و فیلیپس از بیت صیدا از شهراندر یاس و پطرس

بود. ^{۴۴} فیلیپس نتنائیل را یافته، بدو گفت: «آن کسی را که موسی در تورات و انبیامذکور

داشته‌اند، یافته‌ایم که عیسی

پسر یوسف ناصری است.» ^{۴۴} نتنائیل بدو گفت: «مژم‌اشود که از ناصره چیزی خوب

پیدا شود؟» فیلیپس بدو گفت: «بیا و ببین.» ^{۴۴} و عیسی چون دید که نتنائیل به سوی او

می‌آید، درباره او گفت: «اینک اسرائیلی حقیقی که در او مکرری نیست.» ^{۴۴} نتنائیل بدو گفت:

«مرا از کجایم شناسی؟» عیسی در جواب وی گفت: «قبل از آنکه فیلیپس تو را

دعوت کند، در حینی که زیردرخت انجیر بودی تو را دیدم.»^{۹۴} نتنائیل در جواب او گفت: «ای استاد تو پسر خدایی! تو پادشاه اسرائیل هستی!»^{۹۵} عیسی در جواب او گفت: «آیا از اینکه به تو گفتم که تو را زیر درخت انجیر دیدم، ایمان آوردی؟ بعد از این چیزهای بزرگتر از این خواهی دید.»^{۹۵} پس بدو گفت: «آمین آمین به شما میگویم که از کنون آسمان را گشاده، و فرشتگان خدا را که بر پسر انسان صعود و نزول میکنند خواهید دید.»

۲

عروسی در قانا

^۱ و در روز سوم، در قانای جلیل عروسی بود و مادر عیسی در آنجا بود.
^۲ و عیسی و شاگردانش را نیز به عروسی دعوت کردند.^۳ و چون شراب تمام شد، مادر عیسی بدو گفت: «شراب ندارند.»^۴ عیسی به وی گفت: «ای زن مرا با تو چه کار است؟ ساعت من هنوز نرسیده است.»^۵ مادرش به نوکران گفت: «هر چه به شما گوید بکنید.»
^۶ و در آنجا شش قدح سنگی بر حسب تطهیر یهود نهاده بودند که هر یک گنجایش دو یا سه کیل داشت.^۷ عیسی بدیشان گفت: «قدحها را از آب پر کنید.» و آنها را لبریز کردند.^۸
 پس بدیشان گفت: «الان بردارید و به نزد رئیس مجلس ببرید.» پس بردند؛^۹ و چون رئیس مجلس آن آب را که شراب گردیده بود، بچشید و ندانست که از کجاست، لیکن نوکرانی که آب را کشیده بودند، میدانستند، رئیس مجلس داماد را مخاطب ساخته، بدو گفت: «^{۱۰} هر کس شراب خوب را اول میآورد و چون مست شدند، بدتر از آن. لیکن تو شراب خوب را تا حال نگاه داشتی؟»^{۱۱} و این ابتدای معجزاتی است که از عیسی در قانای جلیل صادر گشت و جلال خود را ظاهر کرد و شاگردانش به او ایمان آوردند.^{۲۱} و بعد از آن

او با مادر و برادران و شاگردان خود به کفر ناحوم آمد و در آنجا ایامی کم ماندند.

تطهیر خانه خدا

^{۳۱} و چون عید فصح نزدیک بود، عیسی به اورشلیم رفت، ^{۴۱} و در

هیکل، فروشندگان گاو و گوسفند و کبوتر و صرافان را نشسته یافت. ^{۵۱} پس تازیانه‌های از ریسمان ساخته، همه را از هیکل بیرون نمود، هم

گوسفندان و گاو را، و نقودصرافان را ریخت و تختهای ایشان را واژگون ساخت، ^{۶۱} و به کبوترفروشان گفت: «اینها را از اینجا بیرون برید و خانه پدر مرا خانه تجارت مسازید.» ^{۷۱} آنگاه شاگردان او را یاد آمد که مکتوب

است: «غیرت خانه تو مرا خورده است.»

^{۸۱} پس یهودیان روی به او آورده، گفتند: «به ما چه علامت مینمایی که این کارها را میکنی؟» ^{۹۱} عیسی در جواب ایشان گفت: «این قدس را خراب کنید که در سه روز آن را برپا خواهیم نمود.» ^{۱۰۲} آنگاه یهودیان

گفتند: «در عرصه چهل و شش سال این قدس را بنا نموده‌اند؛ آیا تو در سه روز آن را برپا میکنی؟» ^{۱۲} لیکن او درباره قدس جسد خود سخن میگفت. ^{۲۲} پس وقتی که از مردگان برخاست شاگردانش را به‌خاطر آمد

که این را بدیشان گفته بود. آنگاه به کتاب و به کلامی که عیسی گفته

بود، ایمان آوردند. ^{۳۲}

و هنگامی که در عید فصح در اورشلیم بود بسیاری چون معجزاتی را

که از او صادر میگشت دیدند، به اسم او ایمان آوردند. ^{۴۲} لیکن عیسی

خویشان را بدیشان موتمن نساخت، زیرا که او همه را میشناخت. ^{۵۲} و از آنجا که احتیاج نداشت که کسی درباره انسان شهادت دهد، زیرا خود آنچه در انسان بود میدانست.

^۱ و شخصی از فریسیان نيقوديموس نام از روسای يهود بود. ^۲ او در شب نزد عیسی آمده، به وی گفت: «ای استاد میدانیم که تو معلم هستی که از جانب خدا آمدهای زیرا هیچکس نمی تواند معجزاتی را که تو مینمایی

بنماید، جز اینکه خدا با وی باشد.» ^۳ عیسی در جواب او گفت: «آمین آمین به تو میگویم اگر کسی از سر نومولود نشود، ملکوت خدا را نمی تواند دید.» ^۴ نيقوديموس بدو گفت: «چگونه ممکن است که انسانی که پیر

شده باشد، مولود گردد؟ آیا میشود که بار دیگر داخل شکم مادر گشته، مولود شود؟» ^۵ عیسی در جواب گفت: «آمین، آمین به تومی گویم اگر کسی از آب و روح مولود نگردد، ممکن نیست که داخل ملکوت خدا شود. ^۶ آنچه از جسم مولود شد، جسم است و آنچه از روح مولود گشت

روح است. ^۷ عجب مدار که به تو گفتم باید شما از سر نو مولود گردید. ^۸ باد هر جاکه میخواهد میوزد و صدای آن را میشنوی لیکن نمی دانی از کجا میآید و به کجا میرود. همچنین است هر که از روح مولود گردد.»

^۹ نيقوديموس در جواب وی گفت: «چگونه ممکن است که چنین شود؟» ^{۱۰} عیسی در جواب وی گفت: «آیا تو معلم اسرائیل هستی و این رانمی دانی؟ ^{۱۱} آمین، آمین به تو میگویم آنچه میدانیم، میگوئیم و به آنچه دیدهایم، شهادت میدهیم و شهادت ما را قبول نمی کنید. ^{۱۲} چون شما را از امور زمینی سخن گفتم، باور نکردید. پس هرگاه به امور آسمانی با شما سخن رانم چگونه تصدیق خواهید نمود؟ ^{۱۳} و کسی به آسمان بالا نرفت مگر آن کس

که از آسمان پایین آمد یعنی پسر انسان که در آسمان است. ^{۱۴} و همچنانکه موسی ما را در بیابان بلند نمود، همچنین پسر انسان نیز باید بلند کرده شود، ^{۱۵} تا هر که به او ایمان آورد هلاک نگردد، بلکه حیات جاودانی یابد. ^{۱۶} زیرا خدا جهان را اینقدر محبت نمود که پسر یگانه خود را داد تا هر که بر او ایمان آورد هلاک نگردد بلکه حیات جاودانی یابد. ^{۱۷} زیرا خدا پسر خود را

در جهان نفرستاد تا بر جهان داوری کند، بلکه تا به وسیله او جهان نجات یابد. ^{۸۱} آنکه به او ایمان آرد، بر او حکم نشود؛ اما هر که ایمان نیاورد الان بر او حکم شده است، بجهت آنکه به اسم پسر یگانه خدا ایمان نیاورده. ^{۹۱} و حکم این است که نور در جهان آمدو مردم ظلمت را بیشتر از نور دوست داشتند، از آنجا که اعمال ایشان بد است. ^{۹۲} زیرا هر که عمل بد میکند، روشنی را دشمن دارد و پیش روشنی نمی آید، مبدا اعمال او توییخ شود. ^{۱۲} و لیکن کسی که به راستی عمل میکند پیش روشنی میآید تا آنکه اعمال او هویدا گردد که در خداکرده شده است.»

گفتار یحیی تعمیددهنده درباره عیسی

^{۲۲} و بعد از آن عیسی با شاگردان خود به زمین یهودیه آمد و با ایشان در آنجا بهسر برده، تعمیدی داد. ^{۳۲} و یحیی نیز در عینون، نزدیک سالیم تعمید میداد زیرا که در آنجا آب بسیار بود و مردم میآمدند و تعمید میگرفتند، ^{۴۲} چونکه یحیی هنوز در زندان حبس نشده بود. ^{۵۲} آنگاه در خصوص تطهیر، در میان شاگردان یحیی و یهودیان مباحثه شد. ^{۶۲} پس به نزد یحیی آمده، به او گفتند: «ای استاد، آن شخصی که با تو در آنطرف اردن بود و

تو برای او شهادت دادی، اکنون او تعمید میدهد و همه نزد او می آیند.»

^{۷۲} یحیی در جواب گفت: «هیچکس چیزی نمی تواند یافت، مگر آنکه از آسمان بدو داده شود. ^{۸۲} شما خود بر من شاهد هستید که گفتم من مسیح نیستم بلکه پیش روی او فرستاده شدم. ^{۹۲} کسیکه عروس دارد داماد است، اما دوست داماد که ایستاده آواز او را میشنود، از آواز داماد بسیار خشنود میگردد. پس این خوشی من کامل گردید. ^{۱۰۳} میباید که او افزوده شود و من ناقص گردم. ^{۱۱۳} او که از بالا میآید، بالای همه است و آنکه از زمین است زمینی است و از زمین تکلم میکند؛ اما او که از آسمان

میآید، بالای همه است. ^{۱۲۳} و آنچه را دید و شنید، به آن شهادت میدهد و

هیچکس شهادت او را قبول نمی‌کند. ^{۳۳} و کسیکه شهادت او را قبول کرد، مهر کرده است بر اینکه خدا راست است. ^{۳۴} زیرا آن کسی را که خدا فرستاد، به کلام خدا تکلم مینماید، چونکه خدا روح را به میزان عطا نمی‌کند. ^{۵۳} پدرپسر را محبت مینماید و همه چیز را بدست اوسپرده است. ^{۶۳} آنکه به پسر ایمان آورده باشد، حیات جاودانی دارد و آنکه به پسر ایمان نیاورد حیات را نخواهد دید، بلکه غضب خدا بر اومی ماند.»

۴

زن سامری

^۱ و چون خداوند دانست که فریسیان مطلع شده‌اند که عیسی بیشتر از یحیی شاگرد پیدا کرده، تعمید میدهد، ^۲ با اینکه خود عیسی تعمید نمی‌داد بلکه شاگردانش، ^۳ یهودیه را گذارده، باز بهجانب جلیل رفت. ^۴ و لازم بود که از سامره عبور کند ^۵ پس به شهری از سامره که سوخار نام داشت، نزدیک به آن موضعی که یعقوب به پسر خود یوسف داده بود رسید. ^۶ و در آنجا چاه یعقوب بود. پس عیسی از سفر خسته شده، همچنین بر سر چاه نشسته بود و قریب به ساعت ششم بود. ^۷ که زنی سامری بجهت آب کشیدن آمد. عیسی بدو گفت: «جرعه‌ای آب به

من بنوشان.» ^۸ زیرا شاگردانش بجهت خریدن خوراک به شهر رفته بودند. ^۹ زن سامری بدو گفت: «چگونه تو که یهود هستی از من آب میخواهی و حال آنکه زن سامری میباشم؟» زیرا که یهود با سامریان معاشرت ندارند. ^{۱۰} عیسی در جواب او گفت: «اگر بخشش خدا را میدانستی و کیست که به تو میگوید آب به من بده، هراینه تو از او خواهش میکردی و به تو

آب زنده عطا میکرد. ^{۱۱} زن بدو گفت: «ای آقادلو نداری و چاه عمیق است. پس از کجا آب زنده داری؟» ^{۱۲} آیا تو از پدر ما یعقوب بزرگتر هستی که چاه را به ما داد و خود و پسران و مواشی او از آن میآشامیدند؟» ^{۱۳} عیسی در جواب او گفت: «هرکه از این آب بنوشد باز تشنه گردد،

۴۱ لیکن کسیکه از آبی که من به او میدهم بنوشد، ابد تشنه نخواهد شد،

بلکه آن آبی که به او میدهم در او چشمه آبی گردد که تا حیات جاودانی میجوشد.» ۵۱
زن بدو گفت: «ای آقا آن آب را به من بده تا دیگر تشنه
نگردم و به اینجا بهت آب کشیدن نیایم.»

۶۱ عیسی به او گفت: «برو و شوهر خود را بخوان و در اینجا بیا.» ۷۱ زن در جواب
گفت: «شوهر ندارم.» عیسی بدو گفت: «نیو گفتم که شوهر نداری! ۸۱ زیرا که
پنج شوهر داشتی و آنکه الان داری شوهر تو
نیست! این سخن را راست گفتم!» ۹۱ زن بدو گفت: «ای آقا میبینم که تو نبی هستی! ۱۰۲ پدران
ما در این کوه پرستش میکردند و شما میگویید که
در اورشلیم جایی است که در آن عبادت باید نمود.» ۱۲ عیسی بدو گفت:

«ای زن مرا تصدیق کن که ساعتی میآید که نه در این کوه و نه در اورشلیم پدر را پرستش
خواهید کرد. ۲۲ شما آنچه را که نمی دانید می پرستید اما ما آنچه را که میدانیم عبادت
میکنیم زیرا نجات از یهود است. ۳۲ لیکن

ساعتی میآید بلکه الان است که در آن پرستندگان حقیقی پدر را به روح و راستی پرستش
خواهند کرد زیرا که پدر مثل این پرستندگان خود را طالب است. ۴۲ خدا روح است و هر که
او را پرستش کند میباید به روح و

راستی بپرسد.»

۵۲ زن بدو گفت: «مدانم که مسیح یعنی کرسس میآید. پس هنگامی
که او آید از هر چیز به ما خبر خواهد داد.» ۶۲ عیسی بدو گفت: «من که
با تو سخن میگویم همانم.»

عیسی درباره حصاد روحانی سخن میگوید ۷۲ و در

همان وقت شاگردانش آمده، تعجب کردند که با زنی سخن میگوید و لکن هیچکس
نگفت که چه میطلبی یا برای چه با او حرف

میزنی. ۸۲ آنگاه زن سیوی خود را گذارده، به شهر رفت و مردم را

گفت: ۹۲ «بیا بید و کسی را ببینید که هر آنچه کرده بودم به من گفت. آیا این مسیح نیست؟» ۹۳ پس از شهر بیرون شده، نزد اومی آمدند.

۱۳ و در اثنا آن شاگردان او خواهش نموده، گفتند: «ای استاد بخور.»

۲۳ بدیشان گفت: «من غذایی دارم که بخورم و شما آن را نمی دانید.»

۳۳ شاگردان به یکدیگر گفتند: «مور کسی برای او خوراکی آورده باشد!» ۴۳ عیسی بدیشان

گفت: «خوراک من آن است که خواهش فرستنده خود را به عمل آورم و کار او را به انجام رسانم. ۵۳ آیشا نمی گوید

که چهار ماه دیگر موسم درواست؟ اینک به شما میگویم چشمان خود

را بالا افکنید و مزرعه‌ها را ببینید زیرا که الان بجهت درو سفید شده است. ۶۳ و

دروگر اجرت میگیرد و ثمری بجهت حیات جاودانی جمع میکند تا کارنده و

دروکننده هر دو با هم خشنود گردند. ۷۳ زیرا این

کلام در اینجا راست است که یکی میکارد و دیگری درو میکند. ۸۳ من شما را فرستادم تا

چیزی را که در آن رنج نبرده‌اید درو کنید. دیگران محنت

کشیدند و شما در محنت ایشان داخل شده‌اید.»

ایمان آوردن سامریان به عیسی ۹۳ پس

در آن شهر بسیاری از سامریان بواسطه سخن آن زن که شهادت داد که هر آنچه کرده

بودم به من بازگفت بدو ایمان آوردند. ۱۰۴ و چون سامریان نزد او آمدند، از او

خواهش کردند که نزد ایشان بماند و دو روز در آنجا بماند. ۱۱۴ و بسیاری دیگر بواسطه

کلام او ایمان آوردند. ۱۲۴ و به زن گفتند که «بعد از این بواسطه سخن تو ایمان نمی آوریم زیرا

خود شنیده

و دانسته‌ایم که او در حقیقت مسیح و نجات‌دهنده عالم است.»

موعظه عیسی در جلیل

(مت ۴: ۷۱-۲۱، مرقس ۱: ۵۱-۴۱، لوقا ۴: ۵۱-۴۱)

۳۴ اما بعد از دو روز از آنجا بیرون آمده، به سوی جلیل روانه شد. ۴۴ زیرا خود عیسی شهادت داد که هیچ نبی را در وطن خود حرمت نیست. ۵۴ پس چون به جلیل آمد، جلیلیان او را پذیرفتند زیرا هر چه در اورشلیم در عید کرده بود، دیدند، چونکه ایشان نیز در عید رفته بودند.

شفای پسر یک افسر

۶۴ پس عیسی به قانای جلیل آنجایی که آب را شراب ساخته بود، باز آمد. و یکی از سرهنگان ملک بود که پسر او در کفرناحوم مریض بود. ۷۴ و چون شنید که عیسی از یهودیه به جلیل آمده است، نزد او آمده، خواهش کرد که فرود بیاید و پسر او را شفا دهد، زیرا که مشرف به موت بود. ۸۴ عیسی بدو گفت: «اگر آیات و معجزات نبینید، همانا ایمان نیلورید.» ۹۴ سرهنگ بدو گفت: «ای آقا قبل از آنکه پسرم بمیرد فرود بیا.» ۱۰۵ عیسی بدو گفت: «برو که پسرت زنده است.» آن شخص به سخنی که عیسی بدو گفت، ایمان آورده، روانه شد. ۱۵ و در وقتی که او میرفت، غلامانش او را استقبال نموده، مژده دادند و گفتند که پسر تونزده است. ۲۵ پس از ایشان پرسید که در چه ساعت عافیت یافت. گفتند: «دیروز، در ساعت هفتم تب از او زایل گشت.» ۳۵ آنگاه پدر فهمید که در همان ساعت عیسی گفته بود: «پسر تو زنده است.» پس او و تمام اهل خانه او ایمان آوردند. ۴۵ و این نیز معجزه دوم بود که از عیسی در وقتی که از یهودیه به جلیل آمد، به ظهور رسید.

۵

شفای مردی در کنار حوض

۱ و بعد از آن یهود را عیدی بود و عیسی به اورشلیم آمد. ۲ و در اورشلیم نزد باب الضان حوضی است که آن را به عبرانی بیت حسدا میگویند که

پنج رواق دارد. ^۳ و در آنجا جمعی کثیر از مریضان و کوران و لنگان و شلان خوابیده، منتظر حرکت آب میبودند.

^۴ و در آنجا مردی بود که سی و هشت سال به مرضی مبتلا بود. ^۵ چون عیسی او را خوابیده دیدو دانست که مرض او طول کشیده است، بدو گفت: «آیا میخواهی شفا یابی؟» ^۶ مریض او راجواب داد که

«ای آقا کسی ندارم که چون آب به حرکت آید، مرا در حوض بیندازد،

بلکه تا وقتی که میآیم، دیگری پیش از من فرو رفته است. ^۷ عیسی بدو

گفت: «برخیز و بستر خود را برداشته، روانه شو!» ^۸ که در حال آن،

مرد شفا یافت و بستر خود را برداشته، روانه گردید. و آن روز سبت بود. ^۹ پس یهودیان به آن کسیکه شفا یافته بود، گفتند: «روز سبت است

و بر تو روا نیست که بستر خود را برداری.» ^{۱۰} او در جواب ایشان گفت:

«آن کسیکه مرا شفا داد، همان به من گفت بستر خود را بردار و برو.»

^{۱۱} پس از او پرسیدند: «کیست آنکه به تو گفت، بستر خود را بردار و برو؟»

^{۱۲} لیکن آن شفا یافته نمی دانست که بود، زیرا که عیسی ناپدید شد چون در

آنجا ازدحامی بود. ^{۱۳} و بعد از آن، عیسی او را در هیکل یافته بدو گفت: «اکنون شفا

یافته‌ای. دیگر خطا مکن تا برای تو بدتر نگردد.» ^{۱۴} آن مرد رفت و یهودیان را خبر داد

که «آنکه مرا شفا داد، عیسی است.» ^{۱۵} و از این سبب یهودیان بر عیسی تعدی

میکردند، زیرا که این کار را در روز

سبت کرده بود.

عیسی خود را پسر خدا

^{۱۶} عیسی در جواب ایشان گفت که «پدر من تاکنون کار میکند و

من نیز کار میکنم.» ^{۱۷} پس از این سبب، یهودیان بیشتر قصد قتل او کردند

زیرا که نه تنها سبت را میشکست بلکه خدا را نیز پدر خود گفته، خود را

مساوی خدا میساخت. ^{۱۸}

آنگاه عیسی در جواب ایشان گفت: «آمین آمین به شما میگویم که

پسر از خود هیچ نمی تواند کرد مگر آنچه ببیند که پدر به عمل آرد، زیرا که

آنچه او میکند، همچنین پسر نیز میکند.^{۹۱} زیرا که پدر پسر را دوست میدارد و هر آنچه خود میکند بدو مینماید و اعمال بزرگتر از این بدو نشان خواهد داد تا شما تعجب نمایید.
۱۰۲ زیرا همچنانکه پدر مردگان را برمی

خیزاند و زنده میکند، همچنین پسر نیز هر که را می خواهد زنده میکند.^{۱۰۳} زیرا که پدر بر هیچکس داوری نمی کند بلکه تمام داوری را به پسر سپرده است.^{۱۰۴} تا آنکه همه پسر را حرمت بدارند، همچنانکه پدر را حرمت میدارند؛ و کسیکه به پسر حرمت نکند، به پدری که او را فرستاد احترام نکرده است.^{۱۰۵} آمین آمین به شمامی گویم هر که کلام مرا بشنود

و به فرستنده من ایمان آورد، حیات جاودانی دارد و در داوری نمی آید، بلکه از موت تا به حیات منتقل گشته است.^{۱۰۶} آمین آمین به شما میگویم که ساعتی میآید بلکه اکنون است که مردگان آواز پسر خدارا میشوند

و هر که بشنود زنده گردد.^{۱۰۷} زیرا همچنانکه پدر در خود حیات دارد، همچنین پسر را نیز عطا کرده است که در خود حیات داشته باشد.^{۱۰۸} و

بدو قدرت بخشیده است که داوری هم بکند زیرا که پسر انسان است.^{۱۰۹} و از این تعجب مکنید زیرا ساعتی میآید که در آن جمیع کسانی که در قبور میباشند، آواز او را

خواهند شنید،^{۱۱۰} و بیرون خواهند آمد؛ هر که

اعمال نیکو کرد، برای قیامت حیات و هر که اعمال بد کرد، بجهت قیامت

داوری.

^{۹۲} من از خود هیچ نمی توانم کرد بلکه چنانکه شنیدهام داوری میکنم

و داوری من عادل است زیرا که اراده خود را طالب نیستم بلکه اراده پدری که

مرا فرستاده است.^{۱۰۳} اگر من بر خود شهادت دهم شهادت

من راست نیست.

عیسی ادعای خود را ثابت میکند

^{۱۱۳} دیگری هست که بر من شهادت میدهد و می دانم که شهادتی که

او بر من میدهد راست است.^{۱۱۴} شما نزد یحیی فرستادید و او به راستی

شهادت داد. ۳۳ اما من شهادت انسان را قبول نمی‌کنم ولیکن این سخنان را می‌گویم تا شمانجات یابید. ۴۳ او چراغ افروخته و درخشندگی بود و شما خواستید که ساعتی به نور او شادی کنید. ۵۳ و اما من شهادت بزرگتر از بچی دارم زیرا آن کارهایی که پدر به من عطا کرد تا کامل کنم، یعنی این

کارهایی که من می‌کنم، بر من شهادت می‌دهد که پدر مرا فرستاده است.

۶۳ و خود پدر که مرا فرستاد، به من شهادت داده است که هرگز آواز او را نشنیده و صورت او را ندیده‌اید، ۷۳ و کلام او را در خود ثابت ندارید زیرا

کسی را که پدر فرستاد شما بدو ایمان نیاوردید. ۸۳ کتب را تقشش کنید زیرا شما گمان می‌برید که در آنها حیات جاودانی دارید و آنها است که به من شهادت می‌دهد. ۹۳ و نمی‌خواهید نزد من آید تا حیات یابید. ۱۰۴ جلال را از مردم نمی‌پذیرم. ۱۱۴ ولیکن شما را

میشناسم که در نفس خود محبت خدا را ندارید. ۱۲۴ من به اسم پدر خود آمده‌ام و مرا

قبول نمی‌کنید، ولی هرگاه دیگری به اسم خود آید، او را قبول خواهید کرد. ۱۳۴ شما چگونه می‌توانید ایمان آرید و حال آنکه جلال از یکدیگر می‌طلبید و جلالی را که از خدای واحد است طالب نیستید؟ ۱۴۴ گمان می‌برید که من نزد پدر بر شما ادعا خواهم کرد. کسی هست که مدعی شما

می‌باشد و آن موسی است که بر او امیدوار هستید. ۱۵۴ زیرا اگر موسی را تصدیق می‌کردید، مرا نیز تصدیق می‌کردید چونکه او درباره من نوشته است. ۱۶۴ اما چون نوشته‌های او را تصدیق نمی‌کنید، پس چگونه سخنها را قبول خواهید کرد.»

۱ و بعد از آن عیسی به آن طرف دریای جلیل که دریای طبری باشد، رفت. ۲ و جمعی کثیر از عقب او آمدند زیرا آن معجزاتی را که به مریضان

مینمود، میدیدند. ^۳ آنگاه عیسی به کوهی برآمده، با شاگردان خود در آنجا بنیشت. ^۴ و فصح که عید یهود باشد، نزدیک بود. ^۵ پس عیسی

چشمان خود را بالا انداخته، دید که جمعی کثیر به طرف او میآیند. به فیلیپ گفت: «از کجا نان بخریم تا اینها بخورند؟» ^۶ و این را از روی امتحان به او گفت، زیرا خود میدانست چه باید کرد. ^۷ فیلیپ او را جواب داد که «دویست دینار نان، اینها را کفایت نکند تا هر یک اندکی بخورند!» ^۸ یکی از شاگردانش که اندریاس برادر شمعون پطرس باشد، وی را گفت: ^۹ «در اینجا پسری است که پنج نان جو و دو ماهی دارد. ولیکن این از برای این گروه چه میشود؟» ^{۱۰} عیسی گفت: «مردم را بنشانید.» و در آن مکان، گیاه بسیار بود، و آن گروه قریب به پنج هزار مرد بودند که نشستند. ^{۱۱} عیسی نانها را گرفته و شکر نموده، به شاگردان داد و شاگردان به نشستگان دادند؛ و

همچنین از دو ماهی نیز به قدری که خواستند. ^{۲۱} و چون سیر گشتند، به شاگردان خود گفت: «پاره های باقیمانده را جمع کنید تا چیزی ضایع نشود.» ^{۲۱} پس جمع کردند و از پاره های پنج نان جو که از خورندگان زیاده آمده بود، دوازده سبد پر کردند. ^{۴۱} و چون مردمان این معجزه را که از عیسی صادر شده بود دیدند، گفتند که «این البته همان نبی است که باید در جهان بیاید!» ^{۵۱} و اما عیسی چون دانست که میخواهند بیایند و او را به زور برده پادشاه سازند، باز تنها به کوه برآمد.

راه رفتن بر روی آب

(متا ۴۱: ۳۳ - ۲۲، مرقس ۶: ۲۵ - ۵۴)

^{۶۱} و چون شام شد، شاگردانش بهجانب دریا پایین رفتند، و به کشتی سوار شده به آن طرف دریا به کفر ناحوم روانه شدند. و چون تاریک شد عیسی هنوز نزد ایشان نیامده بود. ^{۸۱} و دریا بواسطه وزیدن باد شدید به تلاطم آمد. ^{۹۱} پس وقتی که قریب به بیست و پنج یا سی تیر پرتاپ

رانده بودند، عیسی را دیدند که بر روی دریا خرامان شده، نزدیک کشتی می‌آید. پس ترسیدند. ۰۲ او بدیشان گفت: «من هستم، مترسید!» ۱۲ و چون میخواستند او را در کشتی بیاورند، در ساعت کشتی به آن زمینی که عازم آن بودند رسید.

عیسی نان حقیقی و آسمانی

۲۲ بامدادان گروهی که به آن طرف دریا ایستاده بودند، دیدند که هیچ زورقی نبود غیر از آن که شاگردان او داخل آن شده بودند و عیسی باشاگردان خود داخل آن زورق نشده، بلکه شاگردانش تنها رفته بودند. ۳۲ لیکن زورقهای دیگر از طبریه آمد، نزدیک به آنجایی که نان خورده بودند بعد از آنکه خداوند شکر گفته بود. ۴۲ پس چون آن گروه دیدند که عیسی و شاگردانش در آنجا نیستند، ایشان نیز به کشتیهاسوار شده، در طلب عیسی به کفرناحوم آمدند.

۵۲ و چون او را در آن طرف دریا یافتند، بدو گفتند: «ای استاد کی به اینجا آمدی؟» ۶۲ عیسی در جواب ایشان گفت: «آمین آمین به شمامی گویم که مرا میطلبید نه بسبب معجزاتی که دیدید، بلکه بسبب آن نان

که خوردید و سیرشدید. ۷۲ کار بکنید نه برای خوراک فانی بلکه برای خوراکی که تا حیات جاودانی باقی است که پسر انسان آن را به شما عطا خواهد کرد، زیرا خدای پدر بر او مهر زده است.» ۸۲ بدو گفتند: «چه

کنیم تا اعمال خدا را بهجا آورده باشیم؟» ۹۲ عیسی در جواب ایشان گفت:

«عمل خدا این است که به آن کسیکه او فرستاد، ایمان بیاورید.» ۰۳ بدو گفتند: «چه معجزه مینمایی تا آن را دیده به تو ایمان آوریم؟ چکار میکنی؟ ۱۳ پدران ما در بابان من را خوردند، چنانکه مکتوب است که از آسمان بدیشان نان عطا کرد تا بخورند.» ۲۳ عیسی بدیشان گفت: «آمین آمین به

شما میگویم که موسی نان را از آسمان به شما نداد، بلکه پدر من نان حقیقی را از آسمان به شما میدهد. ۳۳ زیرا که نان خدا آن است که از آسمان نازل

شده، به جهان حیات میبخشد.» ۴۳ آنگاه بدو گفتند: «ای خداوند این نان را پیوسته به ما بده.»

۵۳ عیسی بدیشان گفت: «من نان حیات هستم. کسیکه نزد من آید، هرگز گرسنه نشود و هرکه به من ایمان آرد هرگز تشنه نگردد. ۶۳ لیکن به شما گفتم که مرا هم دیدید و ایمان نیاوردید. ۷۳ هرآنچه پدر به من عطا کند، بهجانب من آید و هرکه بهجانب من آید، او را بیرون نخواهم نمود. ۸۳ زیرا از آسمان نزول کردم نه تا به اراده خود عمل کنم، بلکه به اراده فرستنده خود. ۹۳ و اراده پدری که مرا فرستاد این است که از آنچه به من عطا کرد چیزی تلف نکنم بلکه در روز بازپسین آن را برخیزانم. ۱۰۴ و اراده فرستنده من این است که هرکه پسر را دید و بدو ایمان آورد، حیات جاودانی داشته باشد و من در روز بازپسین او را خواهم برخیزانید.»

بی ایمانی یهودیان

۱۴ پس یهودیان درباره او همه‌همه کردند زیرا گفته بود: «من هستم آن نانی که از آسمان نازل شد.» ۲۴ و گفتند: «آیا این عیسی پسر یوسف نیست که ما پدر و مادر او را میشناسیم؟ پس چگونه میگوید که از آسمان نازل شدم؟» ۳۴ عیسی در جواب ایشان گفت: «با یکدیگر همه‌همه نکنید. ۴۴ کسی نمی تواند نزد من آید، مگر آنکه پدری که مرا فرستاد او را جذب کند و من در روز بازپسین او را خواهم برخیزانید. ۵۴ در انبیا مکتوب است

که همه از خدا تعلیم خواهند یافت. پس هرکه از پدر شنید و تعلیم یافت نزد

من می‌آید. ۶۴ نه اینکه کسی پدر را دیده باشد، جز آن کسیکه از جانب خداست، او پدر را دیده است. ۷۴ آمین آمین به شما می‌گویم هرکه به من ایمان آرد، حیات جاودانی دارد. ۸۴ من نان حیات هستم. ۹۴ پدران شما

در بیابان من را خوردند و مردند. ۱۰۵ این نانی است که از آسمان نازل شد. تاهرکه از آن بخورد نمیرد. ۱۱۵ من هستم آن نان زنده که از آسمان نازل شد.

اگر کسی از این نان بخورد تا به ابد زنده خواهد ماند و نانی که من عطامی کنم جسم من است که آن را بجهت حیات جهان میبخشم.»

^{۲۵} پس یهودیان با یکدیگر مخاصمه کرده، میگفتند: «چگونه این شخص میتواند جسد خود را به ما دهد تا بخوریم؟» ^{۲۵} عیسی بدیشان گفت: «آمین آمین به شما میگویم اگر جسد پسرانسان را نخورید و خون او را ننوشید،

در خودحیات ندارید. ^{۴۵} و هرکه جسد مرا خورد و خون مرا نوشید، حیات جاودانی دارد و من در روز آخر او را خواهم بر خیزانید. ^{۵۵} زیرا که جسد من، خوردنی حقیقی و خون من، آشامیدنی حقیقی است. ^{۶۵} پس

هرکه جسد مرا میخورد و خون مرا مینوشد، در من میماند و من در او. ^{۷۵} چنانکه پدر زنده مرا فرستاد و من به پدر زنده هستم، همچنین کسیکه

مرا بخورد او نیز به من زنده میشود. ^{۸۵} این است نانی که از آسمان نازل شد، نه همچنانکه پدران شما من را خوردند و مردند؛ بلکه هرکه این نان را بخورد تا به ابد زنده ماند.» ^{۹۵} این سخن را وقتی که در کفرناحوم تعلیم میداد، در کنیسه گفت.

عدهای از پیروان عیسی، او را ^{۱۰۶}

آنگاه بسیاری از شاگردان او چون این راشنیدند گفتند: «این کلام سخت است! که میتوان آن را بشنود؟» ^{۱۶} چون عیسی در خود دانست که

شاگردانش در این امر مهمه میکنند، بدیشان گفت: «آیا این شما را لغزش میدهد؟ ^{۲۶} پس اگر پسر انسان را ببیند که بهجایی که اول بود صعودمی

کند چه؟ ^{۳۶} روح است که زنده میکند و اما از جسد فایدهای نیست. کلامی را که من به شما میگویم روح و حیات است. ^{۴۶} ولیکن بعضی از شما هستند که ایمان نمی آورند.» زیرا که عیسی از ابتدا میدانست کیانند که

ایمان نمی آورند و کیست که او را تسلیم خواهد کرد. ^{۵۶} پس گفت: «از این سبب به شما گفتم که کسی نزد من نمی تواند آمد مگر آنکه پدر من، آن

را بدو عطا کند.»^{۶۶} در همان وقت بسیاری از شاگردان او برگشته، دیگر با او همراهی نکردند.

^{۷۶} آنگاه عیسی به آن دوازده گفت: «آیا شما نیز می‌خواهید بروید؟»

^{۸۶} شمعون پطرس به او جواب داد: «خداوند! نزد که برویم؟ کلمات حیات

جاودانی نزد تو است.»^{۹۶} و ما ایمان آورده و شناختیم که تو مسیح پسر خدای حی هستی.»^{۱۰۷} عیسی بدیشان جواب داد: «آیا من شما دوازده را برنگزیم و حال آنکه یکی از شما بلایی است.»^{۱۷} و این را درباره یهودا پسر شمعون اسخر یوطی گفت، زیرا او بود که میبایست تسلیم‌کننده وی بشود و یکی از آن دوازده بود.

۷

برادران عیسی او را تحقیر میکنند

^۱ و بعد از آن عیسی در جلیل میگشت زیرانی خواست در یهودیه راه رود چونکه یهودیان قصد قتل او میداشتند.^۲ و عید یهود که عید خیمه‌ها باشد نزدیک بود.^۳ پس برادرانش بدو گفتند: «از اینجا روانه شده، به یهودیه برو تا شاگردانت نیز آن اعمالی را که تو میکنی ببینند،^۴ زیرا هرکه

میخواهد آشکار شود در پنهانی کار نمی‌کند. پس اگر این کارها را میکنی

خود را به جهان بنما.»^۵ زیرا که برادرانش نیز به او ایمان نبیاورده بودند.^۶ آنگاه عیسی بدیشان گفت: «وقت من هنوز نرسیده، اما وقت شما همیشه حاضر است.»^۷ جهان نمی‌تواند شما را دشمن دارد ولیکن مرا دشمن میدارد زیرا که من بر آن شهادت میدهم که اعمالش بد است.^۸ شما برای این

عید بروید. من حال به این عید نمی‌آیم زیرا که وقت من هنوز تمام نشده است.»^۹ چون این را بدیشان گفت، در جلیل توقف نمود.

عیسی آشکارا در خانه خدا تعلیم میدهد

^{۱۰} لیکن چون برادرانش برای عید رفته بودند، او نیز آمد، نه آشکار بلکه

در خفا.^{۱۱} اما یهودیان در عید او را جستجو نموده، میگفتند که او

کجاست. ۲۱ و در میان مردم درباره او همه‌ها بسیار بود. بعضی می‌گفتند که مردی نیکو است و دیگران می‌گفتند نی بلکه گمراه‌کننده قوم است. ۳۱ و لیکن بسبب ترس از یهود، هیچکس درباره او ظاهر حرف نمی‌زد.

۴۱ و چون نصف عید گذشته بود، عیسی به هیکل آمده، تعلیم میداد. ۵۱ و یهودیان تعجب نموده، گفتند: «این شخص هرگز تعلیم نیافته، چگونه کتب را میدانند؟» ۶۱ عیسی در جواب ایشان گفت: «تعلیم من از من نیست، بلکه از فرستنده من. ۷۱ اگر کسی بخواهد اراده او را به عمل آرد، درباره تعلیم خواهد دانست که از خداست یا آنکه من از خود سخن میرانم.

۸۱ هر که از خود سخن گوید، جلال خود را طالب بود و اما هر که طالب جلال فرستنده خود باشد، او صادق است و در او ناراستی نیست. ۹۱ آیا موسی تورات را به شما نداده است؟ و حال آنکه کسی از شما نیست که به تورات عمل کند. از برای چه میخواهید مرا به قتل رسانید؟» ۱۰۲ آنگاه همه در جواب گفتند: «تو دیو داری. که اراده دارد تو را بکشد؟» ۱۲ عیسی

در جواب ایشان گفت: «من عمل نمودم و همه شما از آن متعجب شدید.

۲۲ موسی ختنه را به شما داد نه آنکه از موسی باشد بلکه از اجداد و در روز سبت مردم را ختنه میکنید. ۳۲ پس اگر کسی در روز سبت مخنون شود تا شریعت موسی شکسته نشود، چرا بر من خشم می‌آورید از آن سبب که در روز سبت شخصی را شفای کامل دادم؟ ۴۲ بحسب ظاهر داوری مکنید

بلکه به راستی داوری نمایید.» ۵۲ پس بعضی از اهل اورشلیم گفتند: «آیا این آن نیست که قصد قتل او دارند؟» ۶۲ و اینک آشکارا حرف می‌زند و بدو هیچ نمی‌گویند. آیاروسا یقین میدانند که او در حقیقت مسیح است؟ ۷۲ لیکن این شخص را میدانیم

از کجا است، امام‌سیح چون آید هیچکس نمی‌شناسد که از کجاست.» ۸۲ و عیسی چون در هیکل تعلیم میداد، ندا کرده، گفت: «مرا میشناسید

و نیز میدانید از کجا هستم و از خود نیامده‌ام بلکه فرستنده من حق است که شما او را نمی شناسید. ۹۲ اما من او را میشناسم زیرا که از او هستم و او مرا فرستاده است.» ۹۳ آنگاه

خواستند او را گرفتار کنند ولیکن کسی

بر او دست نینداخت زیرا که ساعت او هنوز نرسیده بود. ۱۳ آنگاه بسیاری از آن گروه بپوایمان آوردند و گفتند: «آیا چون مسیح آید، معجزات بیشتر از اینها که این شخص مینماید، خواهد نمود؟»

رهبران مذهبی تلاش میکنند او را دستگیر کنند

۲۳ چون فریسیان شنیدند که خلق درباره او این همه می‌کنند، فریسیان و روسای کهنه خادمان فرستادند تا او را بگیرند. ۲۴ آنگاه عیسی گفت: «اندک زمانی دیگر با شما هستم، بعد نزد فرستنده خود می‌روم. ۴۳ و مرا

طلب خواهید کرد و نخواهید یافت و آنجایی که من هستم شما نمی توانید آمد.»

۵۳ پس یهودیان با یکدیگر گفتند: «او کجا می‌خواهد برود که ما او را نمی یابیم؟ آیا اراده دارد به سوی

پراکندگان یونانیان رود و یونانیان را تعلیم دهد؟ ۶۳ این چه کلامی است که گفت مرا طلب

خواهید کرد و نخواهید یافت و جایی

که من هستم شما نمی توانید آمد؟»

۷۳ و در روز آخر که روز بزرگ عید بود، عیسی ایستاده، ندا کرد و گفت: «هر که

تشنه باشد نزد من آید و بنوشد. ۸۳ کسیکه به من ایمان آورد، چنانکه کتاب می‌گوید، از

بطن او نهرهای آب زنده جاری خواهد شد.» ۹۳ اما این را گفت درباره روح

که هر که به او ایمان آورد او را

خواهید یافت زیرا که روح القدس هنوز عطا نشده بود، چونکه عیسی تا به

حال جلال نیافته بود.

۱۰۴ آنگاه بسیاری از آن گروه، چون این کلام را شنیدند، گفتند: «در

حقیقت این شخص همان نبی است.» ۱۴ و بعضی گفتند: «او مسیح است.» و بعضی گفتند:

«مور مسیح از جلیل خواهد آمد؟ ۲۴ آیا کتاب نگفته است

که از نسل داود و از بیت لحم، دهی که داود در آن بود، مسیح ظاهر خواهد شد؟»^{۳۴} پس درباره او در میان مردم اختلاف افتاد. ^{۳۴} و بعضی از ایشان خواستند او را بگیرند و لکن هیچکس بر او دست نینداخت.

^{۵۴} پس خادمان نزد روسای کهنه و فریسیان آمدند. آنها بدیشان گفتند: «برای چه او را نیاوردید؟» ^{۶۴} خادمان در جواب گفتند: «هرگز کسی مثل این شخص سخن نگفته است!» ^{۷۴} آنگاه فریسیان در جواب ایشان گفتند: «آیاشما نیز گمراه شده‌اید؟» ^{۸۴} مگر کسی از سرداران یا از فریسیان به او ایمان آورده است؟ ^{۹۴} ولیکن این گروه که شریعت را نمی دانند، ملعون میباشند.» ^{۱۰۵} نیکودیموس، آنکه در شب نزد او آمده و یکی از ایشان بود بدیشان گفت: ^{۱۵} «آیا شریعت ما بر کسی فتوی میدهد، جز آنکه اول سخن او را بشنوند و کار او را دریافت کنند؟» ^{۲۵} ایشان در جواب وی گفتند: «مهر تو نیز جلیلی هستی؟ تقصص کن و ببین زیرا که هیچ نبی از جلیل برخاسته است.» پس هر یک به خانه خود رفتند.

آمرزش زن بدکار

^۱ اما عیسی به کوه زیتون رفت. ^۲ و بامدادان باز به هیکل آمد و چون جمیع قوم نزد او آمدند نشست، ایشان را تعلیم میداد. ^۳ که ناگاه کاتبان و فریسیان زنی را که در زنا گرفته شده بود، پیش او آوردند و او را در میان برپا داشته، ^۴ بدو گفتند: «ای استاد، این زن در عین عمل زنا گرفته شد؛ ^۵ و موسی در تورات به ما حکم کرده است که چنین زنان سنگسار شوند. اما تو چه میگویی؟» ^۶ و این را از روی امتحان بدو گفتند تا ادعایی بر او پیدا کنند. اما عیسی سر به زیر افکنده، به انگشت خود بر روی زمین مینوشت. ^۷ و چون در سوال کردن الحاح مینمودند، راست شده، بدیشان گفت: «هر که از شما گناه ندارد اول بر او سنگ اندازد.» ^۸ و باز سر به زیر افکنده، بر زمین مینوشت. ^۹ پس چون شنیدند، از ضمیر خود ملزم شده، از

مشایخ شروع کرده تا به آخر، یک یک بیرون رفتند و عیسی تنها باقی ماند
با آن زن که در میان ایستاده بود. ^{۴۱} پس عیسی چون راست شد و غیر از زن کسی را
ندید، بدو گفت: «ای زن آن مدعیان تو کجا شدند؟ آیا
هیچکس بر تو فتوا نداد؟» ^{۴۲} گفت: «هیچکسای آقا.» عیسی گفت:
«من هم بر تو فتوا نمی دهم. برو دیگر گناه مکن.»

نور جهان

^{۴۱} پس عیسی باز بدیشان خطاب کرده، گفت: «من نور عالم هستم.
کسیکه مرا متابعت کند، در ظلمت سالک نشود بلکه نور حیات را یابد.» ^{۴۲} آنگاه فریسیان بدو
گفتند: «تو بر خود شهادت میدهی، پس شهادت تو راست نیست.» ^{۴۳} عیسی در جواب
ایشان گفت: «هرچند من بر خود شهادت میدهم، شهادت من راست است زیرا که
میدانم از کجا آمده‌ام
و به کجا خواهم رفت، لیکن شما نمی دانید از کجا آمده‌ام و به کجایم روم. ^{۴۴} شما
بحسب جسم حکم میکنید اما من بر هیچکس حکم نمی کنم. ^{۴۵} و اگر من حکم دهم، حکم
من راست است، از آنرو که تنها نیستم بلکه من و
پدری که مرا فرستاد. ^{۴۶} و نیز در شریعت شما مکتوب است که شهادت دو کس حق
است. ^{۴۷} من بر خود شهادت میدهم و پدری که مرا فرستاد نیز برای من شهادت
میدهد.» ^{۴۸} بدو گفتند: «پدر تو کجا است؟» عیسی
جواب داد که «نه مرا میشناسید و نه پدر مرا. هرگاه مرا می شناختید پدر
مرا نیز میشناختید.» ^{۴۹} و این کلام را عیسی در بیت‌المال گفت، وقتی که در هیکل تعلیم میداد و
هیچکس او را نگرفت بجهت آنکه ساعت او هنوز
نرسیده بود.

در باره داوری آینده

^{۵۰} باز عیسی بدیشان گفت: «من میروم و مراطلب خواهید کرد و
در گناهان خود خواهید مردو جایی که من میروم شما نمی توانید آمد.»

۲۲ یهودیان گفتند: «آیا اراده قتل خود دارد که میگوید بهجایی خواهیم رفت که شما نمی توانید آمد؟» ۲۲ ایشان را گفت: «شما از پایین میبایستید ما من از بالا. شما از این جهان هستید، لیکن من از این جهان نیستم. ۴۲ از این

جهت به شما گفتم که در گناهان خود خواهید مرد، زیرا اگر باور نکنید که

من هستم در گناهان خود خواهید مرد. ۵۲ بدو گفتند: «تو کیستی؟» عیسی بدیشان گفت: «همان که از اول نیز به شما گفتم. ۶۲ من چیزهای بسیار دارم که درباره شما بگویم و حکم کنم؛ لکن آنکه مرا فرستاد حق است و من آنچه از او شنیده‌ام به جهان میگویم.» ۷۲ ایشان نفهمیدند که بدیشان درباره پدر سخن میگوید. ۸۲ عیسی بدیشان گفت: «وقتی که پسر انسان را بلند کردید، آن وقت خواهید دانست که من هستم و از خود کاری نمی‌کنم بلکه به آنچه پدرم مرا تعلیم داد تکلم می‌کنم. ۹۲ و او که مرا فرستاد، با من است و پدر مرا تنها نگذاشته است زیرا که من همیشه کارهای پسندیده او را بهجا می‌آورم.»

درباره فرزندان حقیقی خدا

۱۰۳ چون این را گفت، بسیاری بدو ایمان آوردند. ۱۳ پس عیسی به یهودیانی که بدو ایمان آوردند گفت: «اگر شما در کلام من بمانید فی الحقیقه شاگرد من خواهید شد، ۲۳ و حق را خواهید شناخت و حق شما را آزاد خواهد کرد.» ۳۳ بدو جواب دادند که «اولاد ابراهیم میباشیم و هرگز

هیچکس را غلام نبوده‌ایم. پس چگونه تومی‌گویی که آزاد خواهید شد؟» ۴۳ عیسی در جواب ایشان گفت: «آمین آمین به شما میگویم هر که گناه میکند غلام گناه است. ۵۳ و غلام همیشه در خانه نمی‌ماند، اما پسر همیشه

میداند. ۶۳ پس اگر پسر شما را آزاد کند، در حقیقت آزاد خواهید بود. ۷۳ میدانم که اولاد ابراهیم هستید، لیکن میخواهید مرا بکشید زیرا کلام

من در شما جای ندارد.^{۸۳} من آنچه نزد پدر خود دیده‌ام میگویم و شما آنچه نزد پدر خود دیده‌اید نمی‌کنید.»^{۹۳} در جواب او گفتند که «پدر ما ابراهیم است.» عیسی بدیشان گفت: «اگر اولاد ابراهیم می‌بودید، اعمال ابراهیم را بهجامی آوردید.^{۹۴} ولیکن الان می‌خواهید مرا بکشید و من شخصی هستم که با شما به راستی که از خدا شنیده‌ام تکلم می‌کنم. ابراهیم چنین نکرد.

^{۱۴} شما اعمال پدر خود را بهجا می‌آورید.»

^{۲۴} عیسی به ایشان گفت: «اگر خدا پدر شما می‌بود، مرا دوست می‌داشتید، زیرا که من از جانب خدا صادر شده و آمده‌ام، زیرا که من از پیش خود نیامده‌ام بلکه او مرا فرستاده است.»^{۳۴} برای چه سخن مرا نمی‌فهمید؟ از آنجهت که کلام مرا نمی‌توانید بشنوید.^{۴۴} شما از پدر خود ابلیس می‌پاشید و خواهشهای پدر خود را می‌خواهید به عمل آرید. او از اول قاتل بود و در راستی ثابت نمی‌باشد، از آنجهت که در او راستی نیست. هرگاه به دروغ سخن می‌گوید، از ذات خود می‌گوید زیرا دروغگو و پدر دروغگویان است.^{۵۴} و اما من از این سبب که راست میگویم، مرا باور نمی‌کنید.^{۶۴} کیست از شما که مرا به گناه ملزم سازد؟ پس اگر راست میگویم، چرا مرا باور نمی‌کنید؟^{۷۴} کسیکه از خدا است، کلام خدا را می‌شنود و از این سبب شما نمی‌شنوید که از خدا شنیدید.»

عیسی اعلام میکند که ابدی است

^{۸۴} پس یهودیان در جواب او گفتند: «آیا ما خوب نگفتم که تو سامری هستی و دیو داری؟»^{۹۴} عیسی جواب داد که «من دیو ندارم، لکن پدر خود را حرمت میدارم و شما مرا بیحرمت می‌سازید.»^{۱۰۵} من جلال خود را طالب نیستم، کسی هست که می‌طلبد و داوری میکند.^{۱۱۵} آمین آمین به شما میگویم، اگر کسی کلام مرا حفظ کند، موت را تا به ابد

نخواهد دید.» ^{۲۵} پس یهودیان بدو گفتند: «الان دانستیم که دیو داری! ابراهیم و انبیا مردند و تو میگویی اگر کسی کلام مرا حفظ کند، موت را تا به ابد نخواهد چشید» ^{۳۵} آیا تو از پدر ما ابراهیم که مرد و انبیایی که

مردند بزرگتر هستی؟ خود را که میدانی؟» ^{۴۵} عیسی در جواب داد: «اگر خود را جلال دهم، جلال من چیزی نباشد. پدر من آن است که مرا جلال میبخشد، آنکه شما میگویید خدای ما است.» ^{۵۵} و او را نمی شناسید، اما من او را می شناسم و اگر گویم او را نمی شناسم مثل شمادرو غگو میباشم. لیکن او را میشناسم و قول او را نگاه میدارم.» ^{۶۵} پدر شما ابراهیم شادی کرد بر اینکه روز مرا ببیند و دید و شادمان گردید.» ^{۷۵} یهودیان بدو گفتند: «هنوز پنجاه سال نداری و ابراهیم

را دیده‌ای؟» ^{۸۵} عیسی بدیشان گفت: «آمین آمین به شما میگویم که پیش از آنکه ابراهیم پیدا شود من هستم.» ^{۹۵} آنگاه سنگها برداشتند تا او را سنگسار

کنند. اما عیسی خود را مخفی ساخت و از میان گذشته، از هیکل بیرون شد و همچنین برفت.

شفای کور مادرزاد

^۱ و وقتی که میرفت کوری مادرزاد دید. ^۲ و شاگردانش از او سوال کرده، گفتند: «ای استاد گناه که کرد، این شخص یا والدین او که کورزاییده شد؟» ^۳ عیسی جواب داد که «گناه نه این شخص کرد و نه پدر و مادرش، بلکه تا اعمال خدادر وی ظاهر شود.» ^۴ مادامی که روز است، مرا باید به کارهای فرستنده خود مشغول باشم. شب میآید که در آن هیچکس نمی تواند کاری کند. ^۵ مادامی که در جهان هستم، نور جهانم.» ^۶ این را گفت و آب دهان بر زمین انداخته، از آب گل ساخت و

گل را به چشمان کور مالید،^۷ و بدو گفت: «برو در حوض سیلوحا (که به معنی مرسل است) بشوی.» پس رفته شست و بیبا شده، برگشت.^۸ پس همسایگان

و کسانی که او را پیش از آن در حالت کوری دیده

بودند، گفتند: «آیا این آن نیست که مینشست و گدایی میکرد؟»^۹ بعضی

گفتند: «همان است.» و بعضی گفتند: «شباهت بدو دارد.» او گفت: «من همانم.»^{۱۰} بدو

گفتند: «پس چگونه چشمان تو بازگشت؟»^{۱۱} او جواب داد: «شخصاً که او را عیسی میگویند، گل ساخت و بر چشمان من مالیده، به من گفت به حوض سیلوحا برو و بشوی. آنگاه رفتم و شسته

بیناگشتم.»^{۱۲} به وی گفتند: «آن شخص کجا است؟» گفت: «نمادانم.»^{۱۳} پس او را که پیشتر

کور بود، نزد فریسیان آوردند.^{۱۴} و آن روزی که

عیسی گل ساخته، چشمان او را باز کرد روز سبت بود.^{۱۵} آنگاه فریسیان

نیز از او سوال کردند که «چگونه بینا شدی؟» بدیشان گفت: «گل به

چشمهای من گذارد. پس شستم و بینا شدم.»^{۱۶} بعضی از فریسیان گفتند:

«آن شخص از جانب خدا نیست، زیرا که سبت را نگاه نمی دارد.» دیگران

گفتند: «چگونه شخص گناهکار میتواند مثل این معجزات ظاهر سازد.» و در میان ایشان

اختلاف افتاد.^{۱۷} باز بدان کور گفتند: «تو درباره او

چه میگویی که چشمان تو را بینا ساخت؟» گفت: «نبی است.»^{۱۸} لیکن یهودیان

سرگشت او را باور نکردند که کور بوده و بینا شده است، تا آنکه پدر و مادر آن بینا شده را

طلبیدند.^{۱۹} و از ایشان سوال

کرده، گفتند: «آیا این است پسر شما که میگوید کور متولد شده؟ پس

چگونه الحال بینا گشته است؟»^{۲۰} پدر و مادر او در جواب ایشان گفتند: «مزانیم که این پسر

ما است و کور متولد شده.»^{۲۱} لیکن الحال چطور

میبیند، نمی دانیم و نمی دانیم که چشمان او را باز نموده. او بالغ است از وی سوال کنید تا

او احوال خود را بیان کند.»^{۲۲} پدر و مادر او چنین گفتند زیرا که از یهودیان

میترسیدند، از آنرو که یهودیان با خود عهد کرده

بودند که هرکه اعتراف کند که او مسیح است، از کنیسه بیرونش کنند.

۳۲ و از اینجهت والدین او گفتند: «او بالغ است از خودش بپرسید.»

۴۲ پس آن شخص را که کور بود، باز خوانده، بدو گفتند: «خدا را تمجید کن. ما میدانیم که این شخص گناهکار است.» ۵۲ او جواب داد

اگر گناهکار است نمی دانم. یک چیز میدانم که کور بودم و الان بینا شده‌ام. ۶۲ باز بدو گفتند: «با توجه کرد و چگونه چشهای تو را باز کرد؟» ۷۲ ایشان را جواب داد که «الان به شما گفتم. نشنیدید؟ و برای چه باز میخواهید بشنوید؟ آیاشما نیز اراده دارید شاگرد او بشوید؟» ۸۲ پس

او را دشنام داده، گفتند: «تو شاگرد او هستی. ماشاگرد موسی میباشیم.

۹۲ ما میدانیم که خدا باموسی تکلم کرد. اما این شخص را نمی دانیم از کجا

است.» ۱۰۲ آن مرد جواب داده، بدیشان گفت: «این عجب است که شما نمی دانید از کجا است و حال آنکه چشهای مرا باز کرد. ۱۳ و میدانیم

که خدا دعای گناهکاران را نمی شنود؛ و لیکن اگر کسی خداپرست باشد و اراده او را بهجا آرد، او رامی شنود. ۲۳ از ابتدای عالم شنیده نشده است

که کسی چشمان کور مادرزاد را باز کرده باشد. ۳۳ اگر این شخص از خدا نبودی، هیچ کار نتوانستی کرد.» ۴۳ در جواب وی گفتند: «تو به

کلی با گناه متولد شده‌ای. آیا تو ما را تعلیم میدهی؟» پس او را بیرون راندند.

۵۳ عیسی چون شنید که او را بیرون کرده‌اند، وی را جستته گفت: «آیا تو به پسر خدا ایمان داری؟» ۶۳ او در جواب گفت: «ای آقا کیست تا به او ایمان آورم؟» ۷۳ عیسی

بدو گفت: «تو نیز او را دیده‌ای و آنکه

با تو تکلم میکند همان است.» ۸۳ گفت: «ای خداوند ایمان آوردم.»

پس او را پرستش نمود. ۹۳ آنگاه عیسی گفت: «من در این جهان بجهت داوری آمدم تا کوران بینا و بینایان، کور شوند.» ۱۰۴ بعضی از فریسیان

که با او بودند، چون این کلام را شنیدند گفتند: «آیا ما نیز کور هستیم؟»^{۱۴} عیسی بدیشان گفت: «اگر کور می بودید گناهی نمی داشتید و لکن الان میگویید بینا هستیم. پس گناه شما میماند.

۰۱

شبان نیکو

۱ «آمین آمین به شما میگویم هر که از در به آغل گوسفند داخل نشود، بلکه از راه دیگر بالا رود، او دزد و راهزن است. ۲ و اما آنکه از در داخل شود، شبان گوسفندان است. ۳ دربان بجهت او میگذاید و گوسفندان آواز او را می شنوند و گوسفندان خود را نام بنام میخواند و ایشان را بیرون

میبرد. ۴ و وقتی که گوسفندان خود را بیرون برد، پیش روی ایشان میخرامد و گوسفندان از عقب او میروند، زیرا که آواز او را می شناسند. ۵ لیکن غریب را متابعت نمی کنند، بلکه از او میگریزند زیرا که آواز غریبان را نمی شناسند.»

۶ و این مثل را عیسی برای ایشان آورد، اما ایشان نفهمیدند که چه چیز بدیشان میگوید. ۷ آنگاه عیسی بدیشان بازگفت: «آمین آمین به شما میگویم که من در گوسفندان هستم. ۸ جمیع کسانی که پیش از

من آمدند، دزد و راهزن هستند، لیکن گوسفندان سخن ایشان را نشنیدند. ۹ من در هستم هر که از من داخل گردد نجات یابد و بیرون و درون خرامد

و علوفه یابد. ۱۰ دزد نمی آید مگر آنکه بدزدد و بکشد و هلاک کند. من آدمم تا ایشان حیات یابند و آن را زیادتیر حاصل کنند. ۱۱» من شبان نیکو هستم. شبان نیکو جان خود را در راه گوسفندان

مینهد. ۲۱ اما مزدوری که شبان نیست و گوسفندان از آن او نمی باشند، چون ببند که گرگ میآید، گوسفندان را گذاشته، فرار میکند و گرگ گوسفندان را میگیرد و پراکنده میسازد. ۲۱ مزدور میگریزد چونکه مزدور است و به فکر گوسفندان نیست. ۲۱ من شبان نیکو هستم و خاصان

خود را میشناسم و خاصان من مرا میشناسند. ^{۵۱} چنانکه پدر مرا می شناسد و من پدر را میشناسم و جان خود را در راه گوسفندان مینهم. ^{۶۱} و مرا گوسفندان دیگر هست که از این آغل نیستند. باید آنها را نیز بیاورم و آواز مرا خواهند شنید و یک گله و یک شبان خواهند شد. ^{۷۱} و از این

سبب پدر مرا دوست میدارد که من جان خود را مینهم تا آن را باز گیرم. ^{۸۱} کسی آن را از من نمی گیرد، بلکه من خود آن را مینهم. قدرت دارم که آن را بنهم و قدرت دارم آن را باز گیرم. این حکم را از پدر خود یافتم.» ^{۹۱} باز بهسبب این کلام، در میان یهودیان اختلاف افتاد. ^{۱۰۲} بسیاری از ایشان گفتند که «دیو دارد و دیوانه است. برای چه بدو گوش میدید؟» ^{۱۲} دیگران گفتند که «این سخنان دیوانه نیست. آیا دیو میتواند چشم کوران

را باز کند؟» ^{۲۲}

پس در اورشلیم، عید تجدید شد و زمستان بود. ^{۳۲} و عیسی در هیکل، در رواق سلیمان میخرامید. ^{۴۲} پس یهودیان دور او را گرفته، بوگفتند: «تا کی ما را متردد داری؟ اگر تو مسیح هستی، آشکارا به ما بگو. ^{۵۲} عیسی بدیشان جواب داد: «من به شما گفتم و ایمان نیلوردید. اعمالی را که به اسم پدر خود بهجا میآورم، آنها برای من شهادت میدهد. ^{۶۲} لیکن شما ایمان نمی آورید زیرا از گوسفندان من نیستید، چنانکه به شما گفتم. ^{۷۲} گوسفندان من آواز مرا میشنوند و آنها را میشناسم و مرا متابعت میکنند. ^{۸۲} و من به آنها حیات جاودانی میدهم و تا به ابد هلاک نخواهند شد و هیچکس آنها را از دست من نخواهد گرفت. ^{۹۲} پدری که

به من داد از همه بزرگتر است و کسی نمی تواند از دست پدر من بگیرد. ^{۱۰۳} من و پدر یک هستیم.»

^{۱۳} آنگاه یهودیان باز سنگها برداشتند تا او را سنگسار کنند. ^{۲۳} عیسی بدیشان جواب داد: «از جانب پدر خود بسیار کارهای نیک به شما نمودم.

بهسبب کدامیک از آنها مرا سنگسار میکنید؟»^{۳۳} یهودیان در جواب گفتند: «بهسبب عمل نیک، تو را سنگسار نمی کنیم، بلکه بهسبب کفر، زیرا توانسان هستی و خود را خدا میخوانی.»^{۴۳} عیسی در جواب ایشان گفت: «آیا در تورات شما نوشته نشده است که من گفتم شما خدایان

هستید؟^{۵۳} پس اگر آنانی را که کلام خدا بدیشان نازل شد، خدایان خواند و ممکن نیست که کتاب محو گردد،^{۶۳} آیا کسی را که پدر تقدیس کرده، به جهان فرستاد، بدو میگویند کفر میگویی، از آن سبب که گفتم پسر خدا هستم؟^{۷۳} اگر اعمال پدر خود را بهجا نمی آورم، به من ایمان میاورید.^{۸۳} ولکن چنانچه بهجا میآورم، هرگاه به من ایمان نمی آورید، به اعمال ایمان آورید تا بدانید و یقین کنید که پدر در من است و من در او.»^{۹۳} پس

دیگر باره خواستند او را بگیرند، اما از دستهای ایشان بیرون رفت.^{۱۰۴} و باز به آن طرف اردن، جایی که اول یحیی تعمید میداد، رفت و در آنجا توقف نمود.^{۱۱۴} و بسیاری نزد او آمده، گفتند که یحیی هیچ معجزه ننمود و لکن هر چه یحیی درباره این شخص گفت راست است.^{۱۲۴} پس بسیاری در آنجا به او ایمان آوردند.

۱۱

مرگ و زنده شدن ایلعازر^۱

شخصی ایلعازر نام، بیمار بود، از اهل بیت عنیا که ده مریم و خواهرش مرتابود.^۲ و مریم آن است که خداوند را به عطر، تدهین ساخت و پایهای او را به موی خود خشکانید که برادرش ایلعازر بیمار بود.^۳ پس خواهرانش نزد او فرستاده، گفتند: «ای آقا، اینک آن که او را دوست میداری مریض است.»^۴ چون عیسی این را شنید گفت: «این مرض تا به موت نیست بلکه برای جلال خدا تا پسر خدا از آن جلال یابد.»^۵ و عیسی مرتا و خواهرش و ایلعازر را محبت مینمود.

۶ پس چون شنید که بیمار است در جایی که بود دو روز توقف نمود. ۷ و بعد از آن به شاگردان خود گفت: «باز به یهودیه برویم.» ۸ شاگردان او را گفتند: «ای معلم، الان یهودیان میخواستند تو را سنگسار کنند؛ و آیا باز میخواهی بدانجا بروی؟» ۹ عیسی جواب داد: «آیا ساعتهای روزدوازده نیست؟ اگر کسی در روز راه رود لغزش نمی خورد زیرا که نور این جهان را میبیند. ۱۰ ولیکن اگر کسی در شب راه رود لغزش خورد زیرا که نور در او نیست.» ۱۱ این را گفت و بعد از آن به ایشان فرمود: «دوست ما ایلعازر در خواب است. اما میروم تا او را بیدار کنم.» ۱۲ شاگردان او گفتند:

«ای آقا اگر خوابیده است، شفا خواهد یافت.» ۱۳ اما عیسی درباره موت او سخن گفت و ایشان گمان بردند که از آرامی خواب میگوید. ۱۴ آنگاه عیسی علانیه بدیشان گفت: «ایلعازر مرده است. ۱۵ و برای شما خشنود هستم که در آنجا نبودم تا ایمان آرید و لکن نزد او برویم.» ۱۶ پس ثوما که

بهمعنی توام باشد به همشاگردان خود گفت: «ما نیز برویم تا با او بمیریم.»

۱۷ پس چون عیسی آمد، یافت که چهار روز است در قبر میبازد. ۱۸ و بیت عنیا نزدیک اورشلیم بود، قریب به پانزده تیر پرتاب. ۱۹ و بسیاری از

یهود نزد مرتا و مریم آمده بودند تا بجهت برادرشان، ایشان را تسلی دهند. ۲۰ و چون مرتا شنید که عیسی میآید، او را استقبال کرد. لیکن مریم در خانه نشسته ماند. ۲۱ پس مرتابه عیسی گفت: «ای آقا اگر در اینجا میبودی، برادر من نمی مرد. ۲۲ ولیکن الان نیز میدانم که هرچه از خدا

طلب کنی، خدا آن را به تو خواهد داد. ۲۳ عیسی بدو گفت: «برادر تو خواهد برخاست.» ۲۴ مرتا به وی گفت: «مندانم که در قیامت روز بازپسین خواهد برخاست.» ۲۵ عیسی بدو گفت: «من قیامت و حیات هستم. هر که به من ایمان آورد، اگر مرده باشد، زنده گردد. ۲۶ و هر که

زنده بود و به من ایمان آورد، تا به ابد نخواهد مرد. آیا این را باور میکنی؟»

۷۲ او گفت: «بلای آقا، من ایمان دارم که تویی مسیح پسر خدا که در

جهان آینده است.»

۸۲ و چون این را گفت، رفت و خواهر خودمریم را در پنهانی خوانده،

گفت: «استاد آمده است و تو را میخواند.» ۹۲ او چون این را بشنید، بزودی

برخاسته، نزد او آمد. ۳ و عیسی هنوز وارد ده نشده بود، بلکه در جایی بود که مرتا

او را ملاقات کرد. ۱۳ و یهودیانی که در خانه با او بودند او را تسلی میدادند، چون دیدند

که مریم برخاسته، به تعجیل بیرون

میرود، از عقب او آمده، گفتند: «بمسر قبر میروند تا در آنجا گر به کند.» ۲۳ و مریم چون

بهجایی که عیسی بود رسید، او را دیده، بر قدمهای او افتاد

و بدو گفت: «ای آقا اگر در اینجا میبودی، برادر من نمی مرد.» ۳۳ عیسی چون او را گر

یان دید و یهودیان را هم که با او آمده بودند گریان یافت، در روح خودبشدت مکرر شده،

مضطرب گشت. ۴۳ و گفت: «او را کجا

گذاردهاید؟» به او گفتند: «ای آقا بیا و ببین.» ۵۳ عیسی بگریست. ۶۳ آنگاه یهودیان گفتند:

«بنگرید چقدر او را دوست میداشت!» ۷۳ بعضی از ایشان گفتند: «آیا این شخص که

چشمان کور را باز کرد، نتوانست امر

کند که این مرد نیز نمیرد؟» ۸۳ پس

عیسی باز بشدت در خود مکرر شده، نزد قبرآمد و آن غارهای

بود، سنگی بر سرش گذارده. ۹۳ عیسی گفت: «سنگ را بردارید.» مرتاخواهر میت

بدو گفت: «ای آقا الان متعفن شده، زیرا که چهار روز

گذشته است.» ۱۰۴ عیسی به وی گفت: «آیا به تو نگفتم اگر ایمان بیآوری، جلال خدا را خواهی

دید؟» ۱۱۴ پس سنگ را از جایی که میت گذاشته

شده بود برداشتند. عیسی چشمان خود را بالا انداخته، گفت: «ای پدر،

تو را شکرمی کنم که سخن مرا شنیدی.» ۱۲۴ و من میدانستم که همیشه سخن مرا میشنوی؛ و لکن

بجهت خاطر این گروه که حاضرند گفتم تا ایمان

بیاورند که تو مرا فرستادی.» ۱۳۴ چون این را گفت، به آواز بلند ندا کرد:

«ای ایلعازر، بیرون بیا.»^{۴۴} در حال آن مرده دست و پای به کفن بسته بیرون آمد و روی او بهدستمالی پیچیده بود. عیسی بدیشان گفت: «او را باز کنید و بگذارید برود.»

توطئه قتل عیسی^{۵۴} آنگاه

بسیاری از یهودیان که با مریم آمده بودند، چون آنچه عیسی کرد دیدند، بدو ایمان آوردند.^{۶۴} ولیکن بعضی از ایشان نزد فریسیان رفتند و ایشان را از کارهایی که عیسی کرده بود آگاه ساختند.

^{۷۴} پس روسای کهنه و فریسیان شورا نموده، گفتند: «چه کنیم زیرا که این مرد، معجزات بسیاری نماید؟^{۸۴} اگر او را چنین واگذاریم، همه به او ایمان خواهند آورد و رومیان آمده، جا و قوم ما را خواهند گرفت.» یکی از ایشان، قیافا نام که در آن سال رئیس کهنه بود، بدیشان گفت: «شما هیچ نمی دانید^{۹۴} و فکر نمی کنید که بجهت مامفید است که یک شخص در راه قوم بمیرد و تمامی طائفه هلاک نگردند.»^{۱۵} و این را از

خوندگفت بلکه چون در آن سال رئیس کهنه بود، نبوت کرد که میبایست عیسی در راه آن طایفه بمیرد؛^{۲۵} و نه در راه آن طایفه تنها بلکه تا فرزندان خدا را که متفرقند در یکی جمع کند.^{۳۵} و از همان روز شورا کردند که او

را بکشند.^{۴۵} پس بعد از آن عیسی در میان یهود آشکارا راه نمی رفت بلکه از آنجا روانه شد به موضعی نزدیک بیابان به شهری که افرایم نام داشت و

با شاگردان خود در آنجا توقف نمود.^{۵۵} و چون فصح یهود نزدیک شد، بسیاری از بلوکات قبل از فصح به اورشلیم آمدند تا خود را طاهر سازند^{۶۵} و در طلب عیسی میبودند و در هیکل ایستاده، به یکدیگر میگفتند: «چه گمان میبرید؟ آیا برای عید نمی آید؟»^{۷۵} اما روسای کهنه و فریسیان حکم کرده بودند که اگر کسی بداند که

کجا است اطلاع دهد تا او را گرفتار سازند.

۲۱

تذهین عیسی با عطر

(متا ۶: ۳۱ - ۶، مرقس ۴: ۹ - ۳)

^۱ پس شش روز قبل از عید فصح، عیسی به بیت عنیا آمد، جایی که ایلعازر مرده را از مردگان برخیزانیده بود. ^۲ و برای او در آنجاشام حاضر کردند و مرتا خدمت میکرد و ایلعازر یکی از مجلسیان با او بود. ^۳ آنگاه مریم

رطلی از عطر سنبل خالص گرانها گرفته، پایهای عیسی را تذهین کرد و پایهای او را از مویهای خود خشکانید، چنانکه خانه از بوی عطر پر شد. ^۴ پس یکی از شاگردان او یعنی یهودای اسخر یوطی، پسر شمعون که تسلیمکننده وی

بود، گفت: ^۵ «برای چه این عطر به سیصد دینار فروخته نشد تا به فقرا داده شود؟» ^۶ و این را نه از آنرو گفت که پروای فقرا میداشت، بلکه از آنرو که دزد بود و خربطه در حواله او و از آنچه در آن انداخته میشد برمی داشت. ^۷ عیسی گفت: «او را واگذار زیرا که بجهت روز تکفین من این را نگاه داشته است. ^۸ زیرا که فقرا همیشه با شما میباشند و امامن همه

وقت با شما نیستم.»

^۹ پس جمعی کثیر از یهود چون دانستند که عیسی در آنجا است آمدند نه

برای عیسی و بس بلکه تا ایلعازر را نیز که از مردگانش برخیزانیده بود ببینند. ^{۱۰} آنگاه روسای کهنه شورا کردند که ایلعازر را نیز بکشند. ^{۱۱} زیرا که

بسیاری از یهود بهسبب او میرفتند و به عیسی ایمان میآوردند.

ورود مظفرانه عیسی به اورشلیم

(متا ۱۲: ۱۱ - ۱، مرقس ۱۱: ۱۱ - ۱، لوقا ۹: ۴۴ - ۸۲) ۲۱

فردای آن روز چون گروه بسیاری که برای عید آمده بودند شنیدند که عیسی به اورشلیم میآید، ^۱ شاخه های نخل را گرفته به استقبال او بیرون

آمدند و ندا میکردند هوشیعانا مبارک باد پادشاه اسرائیل که به اسم خداوند میآید. ^۲ و عیسی

کره الاغی یافته، بر آن سوار شد چنانکه مکتوب است

۵۱ که «ای دختر صهیون مترس، اینک پادشاه تو سوار بر کره الاغی می‌آید.» ۶۱ و شاگردانش اولاً این چیزها را نفهمیدند، لکن چون عیسی جلال یافت، آنگاه بهخاطر آوردند که این چیزها درباره او مکتوب است و همچنان با او کرده بودند. ۷۱ و گروهی که با او بودند شهادت دادند که ایلعازر را از قبر خوانده، او را از مردگان برخیزانیده است. ۸۱ و بجهت

همین نیز آن گروه او را استقبال کردند، زیرا شنیده بودند که آن معجزه را نموده بود. ۹۱ پس فریسیان به یکدیگر گفتند: «نم‌بینید که هیچ نفع نمی برید؟ اینک تمام عالم از پی او رفته‌اند»!

۱۰۲ و از آن کسانی که در عید بجهت عبادت آمده بودند، بعضی یونانی بودند. ۱۱۲ ایشان نزد فیلیس که از بیت صیدای جلیل بود آمدند و سوال کرده، گفتند: «ای آقا می‌خواهیم عیسی را ببینیم.» ۱۲۲ فیلیس آمد و به

اندریاس گفت و اندر یاس و فیلیس به عیسی گفتند. ۱۳۲ عیسی در جواب ایشان گفت: «ساعتی رسیده است که پسر انسان جلال یابد. ۱۴۲ آمین آمین به شما می‌گویم اگر دانه گندم که در زمین می‌افند نمیرد، تنها ماند

لیکن اگر بمیرد ثمر بسیار آورد. ۱۵۲ کسیکه جان خود را دوست دارد آن را هلاک کند و هر که در این جهان جان خود را دشمن دارد تا حیات جاودانی آن را نگاه خواهد داشت. ۱۶۲ اگر کسی مرا خدمت کند، مرا پیروی بکند و جایی که من می‌باشم آنجا خادم من نیز خواهد بود؛ و هر که مرا خدمت کند پدر او را حرمت خواهد داشت. ۱۷۲ الان جان من مضطرب است و چه بگویم؟ ای پدر مرا از این ساعت رستگار کن. لکن بجهت همین امر تا این ساعت رسیده‌ام. ۱۸۲ ای پدر اسم خود را جلال بده!» ناگاه

صدایی از آسمان در رسید که جلال دادم و باز جلال خواهم داد. ۱۹۲ پس

گروهی که حاضر بودند این را شنیده، گفتند: «رعده شد!» و دیگران گفتند: «فرشته‌ای با او تکلم کرد!» ۲۰۲ عیسی در جواب گفت: «این صدا از برای من نیامد، بلکه بجهت شما. ۲۱۲ الحال داوری این جهان است

و الان رئیس این جهان بیرون افکنده میشود. ^{۲۲} و من اگر از زمین بلند کرده شوم، همه را به سوی خود خواهم کشید.» ^{۲۳} و این را گفت کنایه از آن قسم موت که میبایست بمیرد.

^{۴۳} پس همه به او جواب دادند: «ما از تورات شنیدهایم که مسیح تا به ابد باقی میماند. پس چگونه تو میگویی که پسر انسان باید بالا کشیده شود؟ کیست این پسر انسان؟» ^{۵۳} آنگاه عیسی بدیشان گفت: «اندک زمانی نور با شماست. پس مادامی که نور با شماست، راه بروید تا ظلمت شما را فرو نگیرد؛ و کسیکه در تاریکی راه میرود نمی داند به کجا میرود. ^{۶۳} مادامی که نور با شماست به نور ایمان آورید تا پسران نور گردید.» عیسی چون این را برگفت، رفته خود را از ایشان مخفی ساخت. ^{۷۳} و با

اینکه پیش روی ایشان چنین معجزات بسیار نموده بود، بدو ایمان نیاورند. ^{۸۳} تا کلامی که اشعیا نبی گفت به اتمام رسد: «ای خداوندکیست که خبر ما را بلور کرد و بازوی خداوند به که آشکار گردید؟» ^{۹۳} و از آنجهت نتوانستند ایمان آورد، زیرا که اشعیا نیز گفت: ^{۱۰۴} «چشمان ایشان را کور کرد و دلهای ایشان را سخت ساخت تا به چشمان خود نبینند و به دلهای خود نفهمند و برنگردند تا ایشان را شفا دهم.» ^{۱۴} این کلام را اشعیا گفت وقتی که جلال او را دید و درباره او تکلم کرد.

^{۲۴} لکن با وجود این، بسیاری از سرداران نیز بدو ایمان آوردند، اما بهسبب فریسیان اقرار نکردند که مبادا از کنیسه بیرون شوند. ^{۳۴} زیرا که جلال خلق را بیشتر از جلال خدا دوست میداشتند. ^{۴۴} آنگاه عیسی ندا کرده، گفت: «آنکه به من ایمان آورد، نه به من بلکه به آنکه مرا فرستاده است، ایمان آورده است. ^{۵۴} و کسیکه مرا دید فرستنده مرا دیده است. ^{۶۴} من نوری در جهان آمدم تا هرکه به من ایمان

آورد در ظلمت نماند. ^{۷۴} و اگر کسی کلام مرا شنید و ایمان نیآورد، من براو داوری نمی کنم زیرا که نیامدهام تا جهان را داوری کنم بلکه تا جهان

را نجاتبخشم.^{۸۴} هر که مرا حقیر شمارد و کلام مرا قبول نکند، کسی هست که در حق او داوری کند، همان کلامی که گفتم در روز بازپسین بر او داوری خواهد کرد.^{۹۴} ز آنرو که من از خود نگفتم، لکن پدری که مرا فرستاد، به من فرمان داد که چه بگویم و به چه چیز تکلم کنم.^۵ و میدانم که فرمان او حیات جاودانی است. پس آنچه من میگویم چنانکه پدر من گفته است، تکلم میکنم.»

۳۱

شستن پایهای شاگردان

^۱ و قبل از عید فصح، چون عیسی دانست که ساعت او رسیده است تا از این جهان بهجانب پدر برود، خاصان خود را که در این جهان محبت مینمود، ایشان را تا به آخر محبت نمود.^۲ و چون شام میخوردند و ابلیس پیش از آن در دل یهودا پسر شمعون اسخر یوطی نهاده بود که او را تسلیم کند،^۳ عیسی با اینکه میدانست که پدر همه چیز را بهدست او داده است و از نزد خدا آمده و بهجانب خدا میرود،^۴ از شام برخاست و جامه خود را بیرون کرد و دستمالی گرفته، به کمر بست.^۵ پس آب در لگن ریخته، شروع کرد به شستن پایهای شاگردان و خشکانیدن آنها با دستمالی که بر کمر داشت.^۶ پس چون به شمعون پطرس رسید، او به وی گفت: «ای آقا تو پایهای مرا میشویی؟»^۷ عیسی در جواب وی گفت: «آنچه من میکنم الان تونمی دانی، لکن بعد خواهی فهمید.»^۸ پطرس به او گفت: «پایهای مرا هرگز نخواهی شست.» عیسی او را جواب داد: «اگر تو را نشویم تو را با من نصیبی نیست.»^۹ شمعون پطرس بدو گفت: «ای آقا نه پایهای مرا و بس، بلکه دستها و سر مرا نیز.»^{۱۰} عیسی بدو گفت: «کسکه غسل یافت محتاج نیست مگر به شستن پایها، بلکه تمام او پاک است. و شما پاک

هستید لکن نه همه.»^{۱۱} زیرا که تسلیمکننده خود را میدانست و از این

جهت گفت: «همه شما پاک نیستید.»^{۲۱} و چون

پایهای ایشان را شست، رخت خود را گرفته، باز بنشست و بدیشان گفت: «آیا فهمیدید

آنچه به شما کردم؟^{۳۱} شما مرا استاد و آقا

میخوانید و خوب میگویید زیرا که چنین هستم.^{۴۱} پس اگر من که آقا و معلم هستم، پایهای

شما را شستم، بر شما نیز واجب است که پایهای یکدیگر را بشوید.^{۵۱} زیرا به شما نمونه‌ای دادم

تا چنانکه من باشما کردم، شما نیز بکنید.^{۶۱} آمین آمین به شما میگویم غلام بزرگتر از آقای

خود نیست و نه

رسول از فرستنده خود.^{۷۱} هرگاه این را دانستید، خوشبحال شما اگر آن را به عمل آرید.

^{۸۱} درباره جمیع شما نمی‌گویم؛ من آنانی را که برگزیده‌ام میشناسم، لیکن تا کتاب تمام

شود "آنکه با من نان میخورد، پاشنه خود را بر من بلند کرده است."^{۹۱} الان قبل از وقوع به

شما میگویم تا زمانی که واقع شود باور کنید که من هستم.^{۱۰۲} آمین آمین به شما میگویم

هر که

قبول کند کسی را که میفرستم، مرا قبول کرده؛ و آنکه مرا قبول کند،

فرستنده مرا قبول کرده باشد.»

شام آخر

(متا ۶: ۹۲ - ۰۲، مرقس ۴: ۵۲ - ۷۱، لوقا ۲۲: ۰۳ - ۴۱)

^{۱۲} چون عیسی این را گفت، در روح مضطرب گشت و شهادت داده،

گفت: «آمین آمین به شمامی گویم که یکی از شما مرا تسلیم خواهد کرد.»^{۲۲} پس شاگردان به

یکدیگر نگاه میکردند و حیران میبودند که این را درباره

که میگوید.^{۳۲} و یکی از شاگردان او بود که به سینه عیسی تکیه میزد و عیسی او را محبت

مینمود؛^{۴۲} شمعون پطرس بدو اشاره کرد که بپرسد

درباره که این را گفت.^{۵۲} پس او در آغوش عیسی افتاده، بدو گفت: «خداوندا کدام

است؟»^{۶۲} عیسی جواب داد: «آن است که من لقمه را

فرو برده، بدومی دهم.» پس لقمه را فرو برده، به یهودای اسخریوطی پسر شمعون داد. ^{۷۲} بعد از لقمه، شیطان در او داخل گشت. آنگاه عیسی وی را گفت، «آنچه میکنی، به زودی بکن.» ^{۸۲} اما این سخن را احدی از مجلسیان نفهمید که برای چه بدو گفت. ^{۹۲} زیرا که بعضی گمان بردند که چون خریطه نزد یهودا بود، عیسی وی را فرمود تا مایحتاج عید را بخرد یا آنکه چیزی به فقرا بدهد.

پیشگویی انکار پطرس (لوقا ۲۲: ۸۳-۱۳)

^{۱۳} پس او لقمه را گرفته، در ساعت بیرون رفت و شب بود. چون بیرون رفت عیسی گفت: «الان پسر انسان جلال یافت و خدا در او جلال یافت. ^{۲۳} و اگر خدا در او جلال یافت، هر آینه خدا او را در خود جلال خواهد داد و به زودی او را جلال خواهد داد. ^{۳۳} ای فرزندان، اندک زمانی دیگر با شما هستم و مرا طلب خواهید کرد؛ و همچنانکه به یهود گفتم جایی که میروم شمانمی توانید آمد، الان نیز به شما میگویم. ^{۴۳} به شما حکمی تازه میدهم که یکدیگر را محبت نمایید، چنانکه من شما را محبت نمودم تا شمانیز یکدیگر را محبت نمایید. ^{۵۳} به همین همه خواهند فهمید که شاگرد من هستید اگر محبت یکدیگر را داشته باشید.» ^{۶۳} شمعون پطرس به

وی گفت: «ای آقا کجا میروی؟» عیسی جواب داد: «جایی که میروم، الان نمی توانی از عقب من بیایی و لکن در آخر از عقب من خواهی آمد.» ^{۷۳} پطرس بدو گفت: «ای آقا برای چه الان نتوانم از عقب تو بیایم؟ جان خود را در راه تو خواهم نهاد.» ^{۸۳} عیسی به او جواب داد: «آیا جان خود را در راه من مینهی؟ آمین آمین به تو میگویم تا سه مرتبه مرا انکار نکرده باشی، خروس بانگ نخواهد زد.

۴۱

عیسی، تنها راه بسوی پدر

۱ «دل شما مضطرب نشود! به خدا ایمان آورید به من نیز ایمان آورید.
 ۲ در خانه پدر من منزل بسیار است والا به شما میگویم. میروم تا برای شما
 مکانی حاضر کنم، ۳ و اگر بروم و از برای شما مکانی حاضر کنم، باز می آیم
 و شما را برداشته با خود خواهم برد تا جایی که من میباشم شما نیز باشید.
 ۴ و جایی که من میروم میدانید و راه را میدانید.» ۵ «توما بدو گفت: «ای آقا نمی دانیم
 کجا میروی. پس چگونه راه را توانیم دانست؟» ۶ عیسی بدو گفت: «من راه و راستی و
 حیات هستم. هیچکس نزد پدر جز به
 وسیله من نمی آید. ۷ اگر مرا میشناختید، پدر مرا نیز میشناختید و بعد از این او را میشناسید و
 او را دیده‌اید.» ۸ فیلیپس به وی گفت: «ای آقا پدر را به ما نشان ده که ما را کافی است.» ۹
 عیسی بدو گفت: «ای فیلیپس در این مدت با شما بودهام، آیا مرا نشناختهای؟ کسیکه مرا
 دید، پدر را دیده
 است. پس چگونه تو میگویی پدر را به ما نشان ده؟» ۱۰ آیا باور نمی کنی که من در پدر
 هستم و پدر در من است؟ سخنهایی که من به شما میگویم
 از خود نمی گویم، لکن پدری که در من ساکن است، او این اعمال را
 میکند. ۱۱ مرا تصدیق کنید که من در پدر هستم و پدر در من است، والا مرا بهسبب
 آن اعمال تصدیق کنید. ۱۲ آمین آمین به شمامی گویم هر که به من ایمان آرد، کارهایی را که
 من میکنم او نیز خواهد کرد و بزرگتر از
 اینها نیز خواهد کرد، زیرا که من نزد پدر میروم. ۱۳ «و
 هر چیزی را که به اسم من سوال کنید بهجا خواهم آورد تا پدر در پسر جلال یابد.
 ۱۴ اگر چیزی به اسم من طلب کنید من آن را بهجا
 خواهم آورد.»

وعده روحالقدس

۵۱ اگر مرا دوست دارید، احکام مرا نگاه دارید. ۶۱ و من از پدر سوال میکنم و تسلی دهندهای دیگر به شما عطا خواهد کرد تا همیشه باشما بماند، ۷۱ یعنی روح راستی که جهان نمی تواند او را قبول کند زیرا که او را نمی بیند و نمی شناسد و اما شما او را میشناسید، زیرا که باشما میماند و در شما خواهد بود.

۸۱ «شما را یتیم نمی گذارم نزد شما می‌آیم. ۹۱ بعد از اندک زمانی جهان دیگر مرا نمی بیند و اما شما مرا میبینید و از این جهت که من زنده‌ام، شما هم خواهید زیست. ۱۰۲ و در آن روز شما خواهید دانست که من در پدر هستم و شما در من و من در شما. ۱۲ هر که احکام مرا دارد و آنها را حفظ کند، آن است که مرا محبت مینماید؛ و آنکه مرا محبت مینماید، پدر من او را محبت خواهد نمود و من او را محبت خواهم نمود و خود را به او ظاهر خواهم ساخت.» ۲۲ یهودا، نه آن اسخر یوطی، به وی گفت: «ای آقا چگونه میخواهی خود را بما بنمایی و نه بر جهان؟» ۳۲ عیسی در جواب او گفت: «اگر کسی مرا محبت نماید، کلام مرا نگاه خواهد داشت و پدرم او را محبت خواهد نمود و به سوی او آمده، نزد وی مسکن خواهیم گرفت. ۴۲ و آنکه

مرا محبت ننماید، کلام مرا حفظ نمی کند؛ و کلامی که میشنوید از من نیست بلکه از پدری است که مرا فرستاد. ۵۲ این سخنان را به شما گفتم وقتی که باشما بودم. ۶۲ لیکن تسلی دهنده یعنی روحالقدس که پدر او را به اسم من میفرستد، او همه چیز را به شما تعلیم خواهد داد و آنچه به شما گفتم

به یاد شما خواهد آورد. ۷۲ سلامتی برای شما میگذارم، سلامتی خود را به شمامی دهم. نه چنانکه جهان میدهد، من به شمامی دهم. دل شما مضطرب و هراسان نباشد. ۸۲ شنیدهاید که من به شما گفتم میروم و نزد شمامی آیم.

اگر مرا محبت مینمودید، خوشحال میگشتید که گفتم نزد پدر میروم، زیرا که پدربزرگتر از من است.^{۹۲} و الان قبل از وقوع به شما گفتم تا وقتی که واقع گردد ایمان آورید.^{۹۳} بعد از این بسیار با شما نخواهم گفت، زیرا که

رئیس این جهان میآید و در من چیزی ندارد.^{۹۴} لیکن تاجهان بداند که پدر را محبت مینمایم، چنانکه پدر به من حکم کرد همانطور میکنم. برخیزید از اینجا برویم.

۵۱

تاک حقیقی

۱ «من تاک حقیقی هستم و پدر من باغبان است. ۲ هر شاخهای در من که میوه نیلورد، آن را دور میسازد و هرچه میوه آرد آن را پاک میکند تا بیشتر میوه آورد. ۳ الحال شما بهسبب کلامی که به شما گفتم پاک هستید. ۴ در من بمانید و من در شما. همچنانکه شاخه از خود نمی تواند میوه آورد اگر در تاک نماند، همچنین شما نیز اگر در من نمانید. ۵ من تاک هستم و شماشاخهها. آنکه در من میماند و من در او، میوه بسیار میآورد زیرا که جدا از من هیچ نمی توانید کرد. ۶ اگر کسی در من نماند، مثل شاخه بیرون انداخته میشود و میخشد و آنها را جمع کرده، در آتش میاندازند و سوخته

میشود. ۷ اگر در من بمانید و کلام من در شما بماند، آنچه خواهیدطلبید که برای شما خواهد شد. ۸ جلال پدر من آشکارا میشود به اینکه میوه بسیار بیاورید و شاگرد من بشوید. ۹ همچنانکه پدر مرا محبت نمود، من نیز شما را محبت نمودم؛ در محبت من بمانید. ۱۰ اگر احکام مرا نگاه دارید، در محبت من خواهید ماند، چنانکه من احکام پدر خود را نگاه داشتهام و در محبت او میمانم. ۱۱ این را به شما گفتم تا خوشی من در شما باشد و شادی

شماکامل گردد.

۲۱ «این است حکم من که یکدیگر را محبت نمایید، همچنانکه شما را محبت نمودم. ۳۱ کسی محبت بزرگتر از این ندارد که جان خود را بجهت دوستان خود بدهد. ۴۱ شما دوست من هستید اگر آنچه به شما حکم میکنم بهجا آرید. ۵۱ دیگر شما را بنده نمی خوانم زیرا که بنده آنچه آفایش میکند نمی داند؛ لکن شما را دوست خواندهام زیرا که هرچه از پدر شنیدهام به شما بیان کردم. ۶۱ شما مرا برنگزیدید، بلکه من شما را برگزیدم و شما را مقرر کردم تا شما بروید و میوه آورید و میوه شما بمائد تا هرچه از پدر به اسم من طلب کنید به شما عطا کند.

هشدار درباره نفرت مردم دنیا

۷۱ به این چیزها شما را حکم میکنم تا یکدیگر را محبت نمایید. ۸۱ «اگر جهان شما را دشمن دارد، بدانید که پیشتر از شما مرا دشمن داشته است. ۹۱ اگر از جهان میبودید، جهان خاصان خود را دوست میداشت. لکن چونکه از جهان نیستید بلکه من شما را از جهان برگزیدهام، از این سبب جهان با شما دشمنی میکند. ۱۰۲ بهخاطر آرید کلامی را که به شما گفتم: غلام بزرگتر از آقای خود نیست. اگر مرا زحمت دادند، شما رانیز زحمت خواهند داد، اگر کلام مرا نگاه داشتند، کلام شما را هم نگاه خواهند داشت. ۱۲ لکن بجهت اسم من جمیع این کارها را به شما خواهند کرد زیرا

که فرستنده مرا نمی شناسند. ۲۲ اگر نیامده بودم و به ایشان تکلم نکرده،

گناه نمی داشتند؛ و اما الان عذری برای گناه خود ندارند. ۳۲ هرکه مرا دشمن دارد پدر مرا نیز دشمن دارد. ۴۲ و اگر در میان ایشان کارهایی نکرده بودم که غیر از من کسی هرگز نکرده بود، گناه نمی داشتند. ولیکن اکنون دیدند و دشمن داشتند مرا و پدر مرا نیز. ۵۲ بلکه تا تمام شود کلامی که در شریعت ایشان مکتوب است که “مرابی سبب دشمن داشتند.”

۶۲ لیکن

چون تسلی دهنده که او را از جانب پدر نزد شما میفرستم آید، یعنی روح راستی که از پدر صادر میگردد، او بر من شهادت خواهد داد. ^{۷۲} و شما نیز شهادت خواهید داد زیرا که از ابتدا با من بودهاید.

۶۱

^۱ این را به شما گفتم تا لغزش نخورید. ^۲ شما را از کنایس بیرون خواهند نمود؛ بلکه ساعتی میآید که هر که شما را بکشد، گمان برد که خدا را خدمت میکند. ^۳ و این کارها را با شما خواهند کرد، بجهت آنکه نه پدر را شناختن و نه مرا. ^۴ لیکن این را به شما گفتم تا وقتی که ساعت آید به خاطر آورید که من به شما گفتم. و این را از اول به شما نگفتم، زیرا که با شما بودم.

تعلیم درباره روحالقدس

^۵ «اما الان نزد فرستنده خود میروم و کسی از شما از من نمی پرسد به کجا میروی. ^۶ ولیکن چون این را به شما گفتم، دل شما از غم پر شده است. ^۷ و من به شما راست میگویم که رفتن من برای شما مفید است، زیرا اگر نزوم تسلی دهنده نزد شما نخواهد آمد. اما اگر بروم او را نزد شما میفرستم. ^۸ و چون او آید، جهان را بر گناه و عدالت و داوری ملزم خواهد نمود. ^۹ اما بر گناه، زیرا که به من ایمان نمی آورند. ^{۱۰} و اما بر عدالت، از آن سبب که نزد پدر خود میروم و دیگر مرا نخواهید دید. ^{۱۱} و اما بر داوری، از آنرو که بر رئیس این جهان حکم شده است. ^{۱۲}» و بسیار چیزهای دیگر نیز دارم به شما بگویم، لکن الان طاقت تحمل آنها را ندارید. ^{۱۳} ولیکن چون او یعنی روح راستی آید، شما را به جمیع راستی هدایت خواهد کرد زیرا که از خود تکلم نمی کند بلکه به آنچه شنیده است سخن خواهد گفت و از امور آینده به شما خبر خواهد داد. ^{۱۴} او مرا

جلال خواهد داد زیرا که از آنچه آن من است خواهد گرفت و به شما خبر خواهد داد. ^{۵۱} هر چه از آن پدر است، از آن من است. از این جهت گفتم که از آنچه آن من است، میگیرد و به شما خبر خواهد داد. ^{۶۱} «بعد از اندکی مرا خواهید دید و بعد از اندکی باز مرا خواهید دید زیرا که نزد پدر میروم.»

دعا در نام عیسی

^{۷۱} آنگاه بعضی از شاگردانش به یکدیگر گفتند: «چه چیز است اینکه به ما میگوید که اندکی مرا نخواهید دید و بعد از اندکی باز مرا خواهید دید و زیرا که نزد پدر میروم؟» ^{۸۱} پس گفتند: «چه چیز است این اندکی که میگوید؟ نمی دانیم چه میگوید.» ^{۹۱} عیسی چون دانست که میخواهند

از او سوال کنند، بدیشان گفت: «آیا در میان خود از این سوال میکنید که گفتم اندکی دیگر مرا نخواهید دید پس بعد از اندکی باز مرا خواهید دید. ^{۱۰۲} آمین آمین به شما میگویم که شما گریه و زاری خواهید کرد و جهان

شادی خواهد نمود. شما محزون میشوید لکن حزن شما به خوشی مبدل خواهد شد. ^{۱۲} زن در حین زاییدن محزون میشود، زیرا که ساعت او رسیده است. و لیکن چون طفل را زایید، آن زحمت را دیگر یاد نمی آورد بهسبب خوشی از اینکه انسانی در جهان تولد یافت. ^{۲۲} پس شما همچنین الان محزون میباشید، لکن باز شما را خواهم دید و دل شما خوش خواهد گشت

و هیچکس آن خوشی را از شما نخواهد گرفت. ^{۳۲} و در آن روز چیزی از من سوال نخواهید کرد. آمین آمین به شما میگویم که هر آنچه از پدر به اسم من طلب کنید به شما عطا خواهد کرد. ^{۴۲} تا کنون به اسم من چیزی

طلب نکرید، بطلبید تا ببایید و خوشی شما کامل گردد. ^{۵۲} این چیزها را به مثلها به شما گفتم، لکن ساعتی میآید که دیگر به مثلها به شما حرف نمی زنم بلکه از پدر به شما آشکارا خبر خواهم داد.

۶۲ «در آن روز به اسم من طلب خواهید کرد و به شما نمی گویم که من بجهت شما از پدر سوال میکنم، ۶۲ زیرا خود پدر شما را دوست میدارد، چونکه شما مرا دوست داشتید و ایمان آوردید که من از نزد خدا بیرون آمدم. ۸۲ از نزد پدر بیرون آمدم و در جهان وارد شدم، و باز جهان را گذارده، نزد پدر میروم.» ۹۲ شاگردانش بدو گفتند: «هان اکنون علانیه سخن میگوی و هیچ مثل نمی گویی. ۱۰۳ الان دانستیم که همه چیز رامی دانی و لازم نیست که کسی از تو بپرسد. بدین جهت باور میکنم که از خدا بیرون آمدی.» ۱۳ عیسی به ایشان جواب داد: «آیا الان باور می کنید؟ ۲۳ اینک ساعتی میآید بلکه الان آمده است که متفرق خواهید شد هر یکی به نزد خاصان خود و مرا تنها خواهید گذارد. لیکن تنهانیستم زیرا که پدر با من است. ۳۳ بدین چیزها به شما تکلم کردم تا در من سلامتی داشته باشید. در جهان برای شما زحمت خواهد شد. و لکن خاطر جمع دارید زیرا که من بر جهان غالب شده‌ام.»

۷۱

عیسی برای خود دعا میکند

۱ عیسی چون این را گفت، چشمان خود را به طرف آسمان بلند کرده، گفت: «ای پدر ساعت رسیده است. پسر خود را جلال بده تا پسر تو را جلال دهد. ۲ همچنانکه او را بر هر بشری قدرت داده‌ای تا هر چه بنو داده‌ای به آنها حیات جاودانی بخشد. ۳ و حیات جاودانی این است که تو را خدای واحد حقیقی و عیسی مسیح را که فرستادی بشناسند. ۴ من بر روی زمین تو را جلال دادم و کاری را که به من سپردی تابکنم، بهکمال رسانیدم. ۵ و الان توای پدر مرا نزد خود جلال ده، به همان جلالی که قبل از آفرینش جهان نزد تو داشتم.

عیسی برای شاگردان خود

۶ «اسم تو را به آن مردمانی که از جهان به من عطا کردی ظاهر ساختم. از آن تو بودند و ایشان را به من دادی و کلام تو را نگاه داشتند. ۷ و الان دانستند آنچه به من داده‌ای از نزد تو می‌باشد. ۸ زیرا کلامی را که به من سپردی، بدیشان سپردم و ایشان قبول کردند و از روی یقین دانستند که از نزد تو بیرون آمدم و ایمان آوردند که تو مرا فرستادی. ۹ من بجهت اینها سوال می‌کنم و برای جهان سوال نمی‌کنم، بلکه از برای کسانی که به من داده‌ای، زیرا که از آن تو می‌باشند. ۱۰ و آنچه از آن من است از آن تو است و آنچه از آن تو است از آن من است و در آنها جلال یافتهم. ۱۱ بعد از این در جهان نیستم اما اینها در جهان هستند و من نزد تو می‌آیم. ای پدر قدوس اینها را که به من داده‌ای، به اسم خود نگاه دار تا یکی باشند چنانکه ما هستیم. ۱۲ مادامی که با ایشان در جهان بودم، من ایشان را به اسم تو نگاه داشتم، و هر کس را که به من داده‌ای حفظ نمودم که یکی از ایشان هلاک نشد، مگر پسر هلاکت تا کتاب تمام شود. ۱۳ و اما الان نزد تو می‌آیم. و این را در جهان می‌گویم تا خوشی مرا در خود کامل داشته باشند. ۱۴ من کلام تو را به ایشان دادم و جهان ایشان را دشمن داشت زیرا که از جهان نیستند، همچنانکه من نیز از جهان نیستم. ۱۵ خواهش نمی‌کنم که ایشان را از جهان ببری، بلکه تا ایشان را از شر برنگاه داری. ۱۶ ایشان از جهان نیستند چنانکه من از جهان نمی‌باشم. ۱۷ ایشان را به راستی خود تقدیس نما. کلام تو راستی است. ۱۸ همچنانکه مرا در جهان فرستادی، من نیز ایشان را در جهان فرستادم. ۱۹ و بجهت ایشان من خود را تقدیس می‌کنم تا ایشان نیز در راستی، تقدیس کرده شوند.

عیسی برای ایمانداران آینده دعا میکند

۲۰ «و نه برای اینها فقط سوال میکنم، بلکه برای آنها نیز که به وسیله کلام ایشان به من ایمان خواهند آورد. ۱۲ تا همه یک گردند چنانکه توای پدر، در من هستی و من در تو، تا ایشان نیز در مایک باشند تا جهان ایمان آرد که تو مرا فرستادی. ۲۲ و من جلالی را که به من دادی به ایشان دادم تا یک باشند چنانکه ما یک هستیم. ۲۲ من در ایشان و تو در من، تا در یکی کامل گردند و تا جهان بداند که تو مرا فرستادی و ایشان را محبت نمودی چنانکه مرا محبت نمودی. ۴۲ ای پدر میخوام آنان که به من دادهای با من باشند در جایی که من میباشم تا جلال مرا که به من دادهای ببینند، زیرا که مرا پیش از بنای جهان محبت نمودی. ۵۲ ای پدر عادل، جهان تو را شناخت، اما من تو را شناختم؛ و اینها شناختهاند که تو مرا فرستادی. ۶۲ و اسم تو را به ایشان شناسانیدم و خواهم شناسانید تا آن محبتی که به من نمودهای در ایشان باشد و من نیز در ایشان باشم.»

۸۱

دستگیری عیسی

(متا ۶: ۶۵ - ۷۴، مرقس ۴: ۲۵ - ۳۴، لوقا ۲۲: ۳۵ - ۷۴) ۱

چون عیسی این را گفت، با شاگردان خود به آن طرف وادی قدرون رفت و در آنجا باغی بود که با شاگردان خود به آن درآمد. ۲ و یهودا که تسلیمکننده وی بود، آن موضع را میدانست، چونکه عیسی در آنجا با

شاگردان خود بارها انجمن مینمود. ۳ پس یهودا لشکر یان و خادمان از نزد روسای کهنه و فریسیان برداشته، با چراغها و مشعلها و اسلحه به آنجا آمد. ۴ آنگاه عیسی با اینکه آگاه بود از آنچه میبایست بر او واقع شود، بیرون آمده، به ایشان گفت: «که را می طلبید؟» ۵ به او جواب دادند: «عیسای ناصری را!» عیسی بدیشان گفت: «من هستم!» و یهودا که تسلیمکننده او بود نیز

با ایشان ایستاده بود. ۶ پس چون بدیشان گفت: «من هستم،» برگشته،

بر زمین افتادند. ^۷ او باز از ایشان سوال کرد: «که را می طلبید؟» گفتند: «عیسا ناصری را!»
^۸ عیسی جواب داد: «به شما گفتم من هستم. پس

اگر مرا می خواهید، اینها را بگذارید بروند.» ^۹ تا آن سخنی که گفته بود تمام گردد که «از آنانی که به من داده‌ای یکی را گم نکردهام.» ^{۱۰} آنگاه شمعون پطرس شمشیری که داشت کشیده، به غلام رئیس کهنه که ملوک نام داشت زده، گوش راستش را برید. ^{۱۱} عیسی به پطرس گفت: «شمشیر

خود را غلاف کن. آیا جامی را که پدر به من داده است ننوشم؟»

محاکمه در حضور حنا

^{۲۱} آنگاه سربازان و سرتیبان و خادمان یهود، عیسی را گرفته، او را بستند. ^{۳۱} و اول او را نزد حنا، پدر زن قیافا که در همان سال رئیس کهنه بود، آوردند. ^{۴۱} و قیافا همان بود که به یهود اشاره کرده بود که «بهتر است یک شخص در راه قوم بمیرد.» ^{۵۱} اما شمعون پطرس و شاگردی دیگر

از عقب عیسی روانه شدند، و چون آن شاگرد نزد رئیس کهنه معروف بود، با عیسی داخل خانه رئیس کهنه شد. ^{۶۱} اما پطرس بیرون در ایستاده بود. پس آن شاگرد دیگر که آشنای رئیس کهنه بود، بیرون آمده، با دربان گفتگو کرد و پطرس را به اندرون برد. ^{۷۱} آنگاه آن کنیزی که دربان

بود، به پطرس گفت: «آیا تو نیز از شاگردان این شخص نیستی؟» گفت:

«نیستم.» ^{۸۱} و غلامان و خدام آتش افروخته، ایستاده بودند و خود را گرم

میکردند چونکه هوا سرد بود؛ و پطرس نیز با ایشان خود را گرم میکرد. ^{۹۱} پس رئیس کهنه از عیسی درباره شاگردان و تعلیم او پرسید. ^{۱۰۲} عیسی به او جواب داد که «من به جهان آشکارا سخن گفتم. من هر وقت در کنیسه و در هیكل، جایی که همه یهودیان پیوسته جمع میشدند، تعلیم

میدادم و در خفا چیزی نگفتم.» ^{۱۲} چرا از من سوال میکنی؟ از کسانی که شنیده‌اند پطرس که چه چیز بدیشان گفتم. اینک ایشان میدانند آنچه

من گفتم.» ^{۲۲} و چون این را گفت، یکی از خادمان که در آنجا ایستاده بود،
 طپانچه بر عیسی زده، گفت: «آیا به رئیس کهنه چنین جواب می‌دهی؟»
^{۳۲} عیسی بدو جواب داد: «اگر بد گفتم، به بدی شهادت ده؛ و اگر خوب،
 برای چه مرا میزنی؟» ^{۴۲} پس حنا او را بسته، به نزد قیافا رئیس کهنه
 فرستاد.

انکار پطرس

(متا ۶۲: ۵۷ - ۹۶، مرقس ۴۱: ۲۷ - ۶۶، لوقا ۲۲: ۵۶ - ۴۵)
^{۵۲} و شمعون پطرس ایستاده، خود را گرم می‌کرد. بعضی بدو گفتند: «آیا تو نیز از شاگردان
 او نیستی؟» او انکار کرده، گفت: «نیستم!» ^{۶۲} پس یکی از غلامان رئیس کهنه که از
 خویشان آن کس بود که پطرس گوشش
 را بریده بود، گفت: «مؤمن تو را با او در باغ ندیدم؟» ^{۷۲} پطرس باز
 انکار کرد که در حال خروس بانگ زد.

محاکمه در حضور پیلاتوس

(متا ۷۲: ۴۱ - ۱۱، مرقس ۵۱: ۵ - ۲، لوقا ۳۲: ۵ - ۱) ^{۸۲}
 بعد عیسی را از نزد قیافا به دیوانخانه آوردند و صبح بود و ایشان داخل دیوانخانه نشدند
 مبدا نجس بشوند بلکه تا فصح را بخورند. ^{۹۲} پس
 پیلاتس به نزد ایشان بیرون آمده، گفت: «چه دعوی بر این شخص دارید؟» ^{۱۰۲} در
 جواب او گفتند: «اگر او بنکار نمی بود، به تو تسلیم نمی
 کردیم.» ^{۱۳} پیلاتس بنیشان گفت: «شما او را بگیرید و موافق شریعت خود بر او حکم نمایید.»
 یهودیان به وی گفتند: «بر ما جایز نیست که کسی را بکشیم.» ^{۲۳} تا قول عیسی تمام گردیده گفته
 بود، اشاره به آن قسم موت
 که باید بمیرد.

^{۳۳} پس پیلاتس باز داخل دیوانخانه شد و عیسی را طلبیده، به او گفت:
 «آیا تو پادشاه یهود هستی؟» ^{۴۳} عیسی به او جواب داد: «آیا تو این را از
 خود می‌گویی یا دیگران درباره من به تو گفتند؟» ^{۵۳} پیلاتس جواب داد:

«مَر من یهود هستم؟ امت تو و روسای کهنه تو را به من تسلیم کردند. چه کرده‌ای؟»^{۶۳} عیسی جواب داد که «پادشاه من از این جهان نیست. اگر پادشاهی من از این جهان میبود، خدام من جنگ میکردند تا به یهود تسلیم نشوم. لیکن اکنون پادشاهی من از این جهان نیست.»^{۶۴} پیلطس به او گفت: «مَر تو پادشاه هستی؟» عیسی جواب داد: «تو میگویی که من پادشاه هستم. از این جهت من متولد شدم و بجهت این در جهان آمدم تا به راستی شهادت دهم، و هر که از راستی است سخن مرا میشنود.»^{۸۳} پیلطس به او گفت: «راست چیست؟» و چون این را برگفت، باز به نزد یهودیان بیرون شده، به ایشان گفت: «من در این شخص هیچ عیبی نیافتم.

صدر حکم مصلوب شدن

(مت ۲۷: ۶۲ - ۵۱، مرقس ۱۵: ۵۱ - ۶، لوقا ۲۳: ۵۲ - ۳۱)
^{۹۳} و قانون شما این است که در عید فصیح بجهت شما یک نفر آزاد کنم. پس آیا میخواهید بجهت شما پادشاه یهود را آزاد کنم؟»^{۹۴} باز همه فریاد برآورده، گفتند: «او را نی بلکه برابا را.» و برابا دزد بود.

۹۱

^۱ پس پیلطس عیسی را گرفته، تازیانه زد. ^۲ و لشکریان تاجی از خار بافته بر سرش گذاردند و جامه ارغوانی بدو پوشانیدند ^۳ و می گفتند: «سلام ای پادشاه یهود!» و طپانچه بدومی زدند. ^۴ باز پیلطس بیرون آمده، به ایشان گفت: «اینک او را نزد شما بیرون آوردم تا بدانید که در او هیچ عیبی نیافتم.»^۵ آنگاه عیسی با تاجی از خار و لباس ارغوانی بیرون آمد. پیلطس بدیشان گفت: «اینک آن انسان.»^۶ و چون روسای کهنه و خدام او را دیدند، فریاد برآورده، گفتند: «صلیبش کن! صلیبش کن!» پیلطس بدیشان گفت: «شما او را گرفته، مصلوبش سازید زیرا که من

در او عیبی نیافتیم.»^۷ یهودیان بدو جواب دادند که «ما شریعتی داریم و موافق شریعت ما واجب است که بمیرد زیرا خود را پسر خدا ساخته است.»^۸ پس چون پیلطس این را شنید، خوف بر اوز یاده مستولی گشت.^۹ باز داخل دیوانخانه شده، به عیسی گفت: «تو از کجایی؟» اما عیسی بدو هیچ جواب نداد.^{۱۰} پیلطس بدو گفت: «آیا به من سخن نمی گویی؟

نمی دانی که قدرت دارم تو را صلیب کنم و قدرت دارم آزادت نمایم؟»^{۱۱} عیسی جواب داد: «هیچ قدرت بر من نمی داشتی اگر از بالا به تو داده نمی شد. و از این جهت آن کس که مرا به تو تسلیم کرد، گناه

بزرگتر دارد.»^{۱۲} و از آن وقت پیلطس خواست او را آزاد نماید، لیکن یهودیان فریاد بر آورده، میگفتند که «اگر این شخص را رها کنی، دوست

قیصر نیستی. هر که خود را پادشاه سازد، برخلاف قیصر سخن گوید.»^{۱۳} پس چون پیلطس این را شنید، عیسی را بیرون آورده، بر مسند

حکومت، در موضعی که به بلاط و به عبرانی جباتا گفته میشد، نشست.

^{۱۴} وقت تهیه فصیح و قریب به ساعت ششم بود. پس به یهودیان گفت:

«اینک پادشاه شما.»^{۱۵} ایشان فریاد زدند: «او را بر دار، بر دار! صلیبش

کن!» پیلطس به ایشان گفت: «آیا پادشاه شما را مصلوب کنم؟»

روسای کهنه جواب دادند که «غیر از قیصر پادشاهی نداریم.»

در راه جلجتا

(متا ۲۷: ۴۳-۲۳، مرقس ۱۵: ۴۲-۱۲، لوقا ۲۳: ۳۲-۱۳-۶۲)

^{۱۶} آنگاه او را بدیشان تسلیم کرد تا مصلوب شود. پس عیسی را گرفته

برندند^{۱۷} و صلیب خود را برداشته، بیرون رفت به موضعی که به جمجمه

مسمی بود و به عبرانی آن را جلجتا میگفتند.

مصلوب شدن عیسی

(متا ۲۷: ۴۴-۵۳، مرقس ۱۵: ۲۳-۵۲، لوقا ۲۳: ۳۲-۳۴-۲۳)

^{۸۱} او را در آنجا صلیب نمودند و دو نفر دیگر را از این طرف و آن طرف و عیسی را در میان. ^{۹۱} و پیلطس تقصیرنامه‌های نوشته، بر صلیب گذارد؛ و نوشته این بود: «عیسی ناصری پادشاه یهود.» ^{۹۲} و این تقصیر نامه را بسیاری از یهود خواندند، زیرا آن مکانی که عیسی را صلیب کردند، نزدیک شهر بود و آن را به زبان عبرانی و یونانی و لاتینی نوشته بودند. ^{۱۲} پس روسای کهنه یهود به پیلطس گفتند: «منویش پادشاه یهود، بلکه که او گفت منم پادشاه یهود.» ^{۲۲} پیلطس جواب داد: «آنچه نوشتم، نوشتم.»

^{۳۲} پس لشکریان چون عیسی را صلیب کردند، جامه های او را برداشته، چهار قسمت کردند، هر سپاهی را یک قسمت؛ و پیراهن را نیز، اما پیراهن درز نداشت، بلکه تمام از بالا بافته شده بود. ^{۴۲} پس به یکدیگر گفتند: «این را پاره نکنیم، بلکه قرعه بر آن بیندازیم تا از آن که شود.» تا تمام گردد کتاب که میگوید: «در میان خود جامه های مرا تقسیم کردند و بر لباس من قرعه افکندند.» پس لشکریان چنین کردند. ^{۵۲} و پای صلیب عیسی، مادر او و خواهر مادرش مریم زن، کلویا و مریم مجدلیه ایستاده بودند. ^{۶۲} چون عیسی مادر خود را با آن شاگردی که دوست میداشت ایستاده دید، به مادر خود گفت: «ای زن، اینک پسر تو.» ^{۷۲} و به آن شاگرد گفت: «اینک مادر تو.» و در همان ساعت آن شاگرد او را به خانه خودبرد.

جان سپردن عیسی

(متا ۲۷: ۶۵-۵۴، مرقس ۱۴: ۳۳-۳۲، لوقا ۲۲: ۹۴-۴۴)

^{۸۲} و بعد چون عیسی دید که همه چیز به انجام رسیده است تا کتاب تمام شود، گفت: «تشنه‌ام.» ^{۹۲} و در آنجا ظرفی پر از سرکه گذارده بود. پس اسفنجی را از سرکه پر ساخته، و بر زوفا گذارده، نزدیک دهان او بردند. ^{۱۰۲} چون عیسی سرکه را گرفت، گفت: «تمام شد.» و سر خود را پایین آورده، جان بداد.

^{۱۳} پس یهودیان تا بدن‌ها در روز سبت بر صلیب نماند، چونکه روز تهیه بود و آن سبت، روز بزرگ بود، از پیلطس درخواست کردند که ساق پایهای ایشان را بشکنند و پایین بیاورند. ^{۲۳} آنگاه لشکر یان آمدند و ساقهای آن اول و دیگری را که با او صلیب شده بودند، شکستند. ^{۳۳} اما چون نزد عیسی آمدند و دیدند که پیش از آن مرده است، ساقهای او را نشکستند. ^{۴۳} لکن یکی از لشکر یان به پهلوی او نیزهای زد که در آن ساعت خون و آب بیرون آمد. ^{۵۳} و آن کسیکه دید شهادت داد و شهادت او راست است و او می داند که راست میگوید تا شما نیز ایمان آورید. ^{۶۳} زیرا که این واقع شد تا کتاب تمام شود که میگوید: «استخوان از او شکسته نخواهد شد.» ^{۷۳} و

باز کتاب دیگر میگوید: «آن کسی را که نیزه زدند خواهند نگریست.»

تفین عیسی

(متا ۷: ۱۶ - ۷۵، مرقس ۵: ۷۴ - ۲۴، لوقا ۳: ۶۵ - ۰۵)

^{۸۳} و بعد از این، یوسف که از اهل رامه و شاگرد عیسی بود، لیکن مخفی بهسبب ترس یهود، از پیلطس خواهش کرد که جسد عیسی را بردارد. پیلطس اذن داد. پس آمده، بدن عیسی را برداشت. ^{۹۳} و نیکودیوس نیز که اول در شب نزد عیسی آمده بود، مر مخلوط با عود قریب به صدرطل با خود آورد. ^{۰۴} آنگاه بدن عیسی را برداشته، در کفن با حنوط به رسم

تکفین یهود پیچیدند. ^{۱۴} و در موضعی که مصلوب شد باغی بود و دریاغ، قبر تازه‌ای که هرگز

هیچکس در آن دفن نشده بود. ^{۲۴} پس بهسبب تهیه

یهود، عیسی را در آنجا گذارند، چونکه آن قبر نزدیک بود.

۰۲

قیام عیسی مسیح

(متا ۸: ۷ - ۱، مرقس ۶: ۸ - ۱، لوقا ۴: ۲۱ - ۱)

^۱ بامدادان در اول هفته، وقتی که هنوز تاریک بود، مریم مجدلیه بهسر قبر آمد و دید که سنگ از قبر برداشته شده است. ^۲ پس دوان دوان نزد

شمعون پطرس و آن شاگرد دیگر که عیسی او را دوست میداشت آمده، به ایشان گفت: «خداوند را از قبر برده‌اند و نمی‌دانیم او را کجا گذارده‌اند.»^۳ آنگاه پطرس و آن شاگرد دیگر بیرون شده، به‌جانب قبر رفتند.^۴ و هر دو با هم می‌دیدند، اما آن شاگرد دیگر از پطرس پیش افتاده، اول به قبر رسید،^۵ و خم شده، کفن را گذاشته دید، لیکن داخل نشد.^۶ بعد شمعون پطرس نیز از عقب او آمد و داخل قبرگشته، کفن را گذاشته دید،^۷ و دستمالی را که بر سر او بود، نه با کفن نهاده، بلکه در جای علیحده پیچیده.^۸ پس آن شاگرد دیگر که اول به‌سر قبر آمده بود نیز داخل شده، دید و ایمان آورد.^۹ زیرا هنوز کتاب را نفهمیده بودند که باید او از مردگان برخیزد.^{۱۰} پس آن دو شاگرد به مکان خود برگشتند.

عیسی به مریم مجدلیه ظاهر میشود

(مرقس ۶: ۱۱-۹)

^{۱۱} اما مریم بیرون قبر، گریان ایستاده بود و چون می‌گریست به سوی قبر خم شده،^{۱۲} توفرشته را که لباس سفید در بر داشتند، یکی به طرف سر و دیگری به‌جانب قدم، در جایی که بدن عیسی گذارده بود، نشسته دید.^{۱۳} ایشان بدو گفتند: «ای زن برای چه گریانی؟» بدیشان گفت: «خداوند مرا برده‌اند و نمی‌دانم او را کجا گذارده‌اند.»^{۱۴} چون این را گفت، به عقب ملتفت شده، عیسی را ایستاده دید لیکن شناخت که عیسی است.^{۱۵} عیسی بدو گفت: «ای زن برای چه گریانی؟ که را می‌طلبی؟» چون او گمان کرد که باغبان است، بدو گفت: «ای آقا اگر تو او را برداشته‌ای، به من بگو او را کجا گذارده‌ای تا من او را بردارم.»^{۱۶} عیسی بدو گفت: «ای مریم! او برگشته، گفت: «ربو تا بعتای معلم.»»^{۱۷} عیسی بدو گفت: «مرا لمس کن زیرا که هنوز نزد پدر خود بالا نرفته‌ام. و لیکن نزد برادران من رفته، به ایشان بگو که نزد پدر خود و پدر شما و خدای

خود و خدای شما میروم.»^{۸۱} مریم مجدلیه آمده، شاگردان را خبر داد که
«خداوند را دیدم و به من چنین گفت.»

ظاهر شدن بر شاگردان
(لوقا ۴۲: ۳۴ - ۶۳)

^{۹۱} و در شام همان روز که یکشنبه بود، هنگامی که درها بسته بود،
جایی که شاگردان بهسبب ترس یهود جمع بودند، ناگاه عیسی آمده، در
میان ایستاد و بدیشان گفت: «سلام بر شما باد!»^{۹۲} و چون این را گفت،
دستها و پهلوی خود را به ایشان نشان داد و شاگردان چون خداوند را دیدند، شاد گشتند.^{۱۲} باز
عیسی به ایشان گفت: «سلام بر شما باد. چنانکه پدر مرا فرستاد، من نیز شما را میفرستم.»^{۲۲}
و چون این را گفت، دمید و به
ایشان گفت: «روح القدس را بیابید. ^{۳۲} گناهان آنانی را که آمرزیدید،
برای ایشان آمرزیده شد و آنانی را که بستید، بسته شد.»

عیسی بر شاگردان منجمله بر توما ظاهر شده
(مرقس ۶۱: ۴۱)

^{۴۲} اما توما که یکی از آن دوازده بود و او را توام میگفتند، وقتی که
عیسی آمد با ایشان نبود. ^{۵۲} پس شاگردان دیگر بدو گفتند: «خداوند را دیدهایم.» بدیشان
گفت: «تا در دو دستش جای میخا را نبینم و
انگشت خود را در جای میخهانگذارم و دست خود را بر پهلویش ننهم،
ایمان نخواهم آورد.»
^{۶۲} و بعد از هشت روز باز شاگردان با توما در خانهای جمع بودند و درها
بسته بود که ناگاه عیسی آمد و در میان ایستاده، گفت: «سلام بر شما باد.»
^{۷۲} پس به توما گفت: «انگشت خود را به اینجا بیاور و دستهای مرا ببین و
دست خود را بیاور و بر پهلوی من بگذار و بیایمان مباش بلکه ایمان دار.»^{۸۲} توما در جواب
وی گفت: «ای خداوند من و ای خدای من.»^{۹۲} عیسی

گفت: «ای توما، بعد از دیدنم ایمان آوردی؟ خوشبحال آنانی که ندیده

ایمان آورند.»

^{۱۳} و عیسی معجزات دیگر بسیار نزد شاگردان نمود که در این کتاب

نوشته نشد. ^{۱۲} لیکن این قدرونشته شد تا ایمان آورید که عیسی، مسیح و

پسر خدا است و تا ایمان آورده به اسم او حیات یابید.

۱۲

عیسی بر شاگردان به هنگام ماهیگیری ظاهر میشود

^۱ بعد از آن عیسی باز خود را در کناره دریای طبریه، به شاگردان ظاهر ساخت و بر اینطور نمودار گشت: ^۲ شمعون پطرس وتومای معروف به نتنائیل که از قانای جلیل بود و دو پسر زبدی و دو نفر دیگر از شاگردان اوجمع بودند. ^۳ شمعون پطرس به ایشان گفت: «مروم تا صید ماهی کنم.» به او گفتند: «مانیز باتو میآییم.» پس بیرون آمده، به کشتی

سوار شدند و در آن شب چیزی نگرفتند. ^۴ و چون

صبح شد، عیسی بر ساحل ایستاده بود لیکن شاگردان ندانستند

که عیسی است. ^۵ عیسی بدیشان گفت: «ای بچهها نزد شما خوراکی هست؟» به او

جواب دادند که «نه». ^۶ بدیشان گفت: «دام را به طرف راست کشتی بیندازید که

خواهید یافت.» پس انداختند و از کثرت

ماهی نتوانستند آن را بکشند. ^۷ پس آن شاگردی که عیسی او را محبت مینمود به پطرس

گفت: «خداوند است.» چون شمعون پطرس شنید که خداوند است، جامه خود را به

خوبستن پیچید چونکه برهنه بود و خود را در دریانداخت. ^۸ اما شاگردان دیگر در

زورق آمدند زیرا از خشکی دور

نبودند، مگر قریب به دویست ذراع و دام ماهی را میکشیدند. ^۹ پس چون به

خشکی آمدند، آتشی افروخته و ماهی بر آن گذارده و نان

دیدند. ^{۱۰} عیسی بدیشان گفت: «از ماهیای که الان گرفتهاید، بیاورید.»

^{۱۱} پس شمعون پطرس رفت و دام را بر زمین کشید، پر از صد و پنجاه و سه ماهی بزرگ و با وجودی که اینقدر بود، دام پاره نشد. ^{۲۱} عیسی بدیشان گفت: «بیا بید بخورید.» ولی احدی از شاگردان جرأت نکرد که از او بپرسد «تو کیستی؟» زیرا میدانستند که خداوند است. ^{۳۱} آنگاه عیسی آمد و نان را گرفته، بدیشان داد و همچنین ماهی را. ^{۴۱} و این مرتبه سوم بود که عیسی بعد از برخاستن از مردگان، خود را به شاگردان ظاهر کرد.

گفتگوی عیسی با پطرس

^{۵۱} و بعد از غذا خوردن، عیسی به شمعون پطرس گفت: «ای شمعون، پسر یونا، آیا مرا بیشتر از اینها محبت مینمایی؟» بدو گفت: «بله خداوند، تو میدانی که تو را دوست میدارم.» بدو گفت: «بره های مرا خوراک بده.» ^{۶۱} باز درثانی به او گفت: «ای شمعون، پسر یونا، آیا مرا محبت مینمایی؟» به او گفت: «بله خداوند، تومی دانی که تو را دوست میدارم.» بدو گفت: «گوسفندان مرا شبانی کن.» ^{۷۱} مرتبه سوم بدو گفت: «ای شمعون، پسر یونا، مرا دوست میداری؟» پطرس محزون گشت، زیرا مرتبه سوم بدو گفت «مرا دوست میداری؟» پس به او گفت: «خداوند، تو بر همه چیز واقف هستی. تومی دانی که تو را دوست میدارم.» عیسی بدو گفت: «گوسفندان مرا خوراک ده. ^{۸۱} آمین آمین به تو میگویم وقتی که جوان بودی، کمر خود را می بستی و هر جا میخواستی میرفتی و لکن زمانی که پیر شوی دستهای خود را دراز خواهی کرد و دیگران تو را بسته بهجایی که نمی خواهی تو را خواهند برد.» ^{۹۱} و بدین سخن اشاره کرد که به چه قسم موت خدا را جلال خواهد داد و چون این را

گفت، به او فرمود: «از عقب من بیا.» ^{۱۰۲} پطرس ملتفت شده، آن شاگردی که عیسی او را محبت مینمود دید که از عقب میآید؛ و همان بود که بر سینه وی، وقت عشا تکیه میزد و گفت: «خداوند! کیست آن که تو را تسلیم میکند.» ^{۱۲} پس چون

پطرس او را دید، به عیسی گفت: «ای خداوند و او چه شود؟» ^{۲۲} عیسی
بدو گفت: «اگر بخواهم که او بماند تا باز آیم تو را چه؟ تو از عقب من بیا.»

^{۲۳} پس این سخن در میان برادران شهرت یافت که آن شاگرد نخواهد مرد. لیکن عیسی
بدو نگفت که نمی میرد، بلکه «اگر بخواهم که او بماند تا باز آیم تو را چه.» ^{۴۲} و این
شاگردی است که به این چیزها شهادت داد و

اینهارا نوشت و میدانیم که شهادت او راست است. ^{۵۲} و دیگر کارهای بسیار عیسی

بهجا آورد که اگر فرد فرد نوشته شود گمان ندارم که جهان هم

گنجایش نوشتهها را داشته باشد.

